

# تلاش



وحدت ایران زمین، وحدتی پیچیده و پر تعارض است و جای شگفتی نیست که پیوندهای مردم ایران از بلوچستان تا آذربایجان، از لرستان و کردستان تا دورترین نقاط خراسان "لفت موج و کنار" بوده است.

همکاران ما در این شماره: داریوش همایون - حشمت رئیسی - عبدالرضا کریمی - دکتر محمدرضا خوبروی پاک  
نیلوفر بیضائی - بهرام رحیمی - دکتر جواد طباطبائی و احمد افرادی

# تلاش

سال پنجم / شماره ۲۵ - بهمن / اسفند ۱۳۸۴ برابر با 2006 Feb.

اینجیم و ریشه های جانم آنجاست  
شادابی باغ ارغوانم آنجاست  
دیریت درین قفس نفس می شکم  
گر خاک شود تنم روانم آنجاست

رضا مقصدی

صاحب امتیاز : علی کشگر

مدیر مسئول و سردبیر : فرخنده مدرّس

در این شماره .... ۱

حفظ تمامیت و یکپارچگی ایران پیمانی با خود از توجواتی تا...

گفتگو با داریوش همایون .... ۲

طرحی برای پیروزی: سرانجامی مشترک، پس از مبارزه ای همپسته  
و متحد

گفتگو با حشمت رئیسی .... ۷

تعویق برنامه حزب دمکرات کردستان از جمهوری مهاباد تا امروز

گفتگو با عبدالرضا کریمی .... ۱۳

سخنرانی هجری دبیرکل حزب دمکرات کردستان و .... ۲۰

گذار از فراز و فرودهای تاریخ ایران / حفظ یگانگی ملی و چند  
گوتگی قومی

گفتگو با دکتر محمدرضا خوبروی پاک .... ۲۴

دمکراسی و آزادیخواهی جنبش رفراندم؛ بازتاب گفتمان و عمل

گفتگو با نیلوفر بیضانی .... ۳۶

نارنمای جنبش رفراندم

گفتگو با بهرام رحیمی .... ۴۳

«روستفکری دینی» ترکیبی متضاد و بی معنا

دکتر جواد طباطبائی .... ۴۶

مدرنیته، روشنفکران و خرد نقاد

احمد افرادی .... ۵۴

صدسال کنشاکش با تجدد

داریوش همایون .... ۶۱

نشریه تلاش +

به هیچ حزب ، سازمان ، گروه و جمعیتی وابستگی ندارد .

آدرس پستی :

Talash  
Sand 13  
21073 Hamburg / Germany

Fax : ( 0049 ) 040 32 80 88 25

آدرس تلاش در اینترنت :

<http://www.talash.de>

پست الکترونیکی :

[Talashnews@hotmail.com](mailto:Talashnews@hotmail.com)

## تلاش را به دوستان و آشنایان خود هدیه دهید!

علاقمندان به اشتراک می‌توانند با انتشارات فروغ نماینده

بخش "تلاش" تماس بگیرند.

نماینده بخش تلاش: نشر فروغ

Tel.: 0049 (0)221 92 35 707

Fax : 0049 (0)221 20 19 878

Forough Verlag - Jahn st. 24

50676 Köln / Germany

[foroughbook@t-online.de](mailto:foroughbook@t-online.de)

شماره ثبت : 8615 - ISSN1616

شماره ثبت اینترنت : Talash(internet) ISSN 1618-0569

Talash Nr.25

بهاء: ۳ یورو

- یاری رساند. یعنی مردم و ملت عراق را با گوناگونی‌های قومی - زبانی - مذهبی‌اش، از نظر مناسبات و روابط میانشان، به نقطه‌ای برساند که امروز ملت ایران در آن بسر می‌برد، یعنی به روابط و مناسباتی که - همانگونه که دکتر خوبوپاک در گفتگو با ما بیان داشته‌است؛ " از سحرگه تاریخ و در فراز ونشیب‌های آن " - همواره میان اقوام گوناگون ایرانی جاری و از رازهای بقای ما بوده است. چگونه، چرا و چه نیازی است که ما باید چنین الگو و راهکاری را سرمشق خود قرار دهیم؟! آیا این راهی به پس و ماجراجویانه و از سر بی‌مسئولیتی نیست؟

پاسخ به این پرسش‌ها موضوع محوری این شماره ماست. در این شماره ادله بسیاری - اگرچه نه همه آنها - در موافقت و مخالفت بیان شده است. اما در تمامی گفته‌ها بر یک حکم کلی از همه سو همواره تکیه شده است؛ این که وضع ما با عراقی‌ها تفاوت دارد. این تفاوت چیست؟

حکومت اسلامی از همان آغاز شالوده‌ها و ریشه‌های وحدت و همبستگی ملی ایرانیان را هدف حملات زهرآگین و کینه‌جوئی‌های خود قرار داد، چه متولیان آن هرگز ملتی را در منطقه اسلامی - خاورمیانه‌ای منفک از امت اسلام برنتابیده و برنمی‌تابند. به موازات تداوم این حکومت و متأسفانه در پرتو نادانی و سست عنصری بسیاری از ما در برابر فشار بیگانگان، نه تنها این شالوده‌ها بلکه بقای ایران روز به روز با خطر بیشتری روبرو شده است. مخالفت و مبارزه مشترک ما با این حکومت ما را وادار می‌کند همواره به سرچشمه‌ها و شالوده‌های بقای ملت ایران بازگردیم و بر آنها بنا کنیم. شالوده‌هایی که دکتر جواد طباطبائی چنین تعریف و تعبیر می‌کند:

" بدون داشتن تصور روشنی از (این) ویژگی وجدان جمعی و تاریخی ساکنان ایران زمین نه تنها توضیح بسیاری از حوادث امکان پذیر نیست، بلکه تبیین حال و ترسیم افق آینده نیز ممکن نخواهد شد. شالوده استوار وحدت سیاسی و آیینی ایران زمین، تنوع آن است؛ ایران تا زمانی توانست وحدت سیاسی خود را حفظ کند که اساس آن بر تنوع استوار بود و هر بار که "وحدت در تنوع" به درستی فهمیده نشد و بیشتر از آن، هر بار که وحدت بر تنوع چیره شد... وحدت و تنوع به یکسان دستخوش مخاطره شده است. تاریخ بنیادین ایران زمین، تاریخ شاهان و فرمانروایان نیست، تاریخ ادب، هنر، اندیشه و زبان‌ها و آیین‌های گوناگون است. وحدت ایران زمین، وحدتی پیچیده و پر تعارض است و جای شگفتی نیست که پیوندهای مردم ایران از بلوچستان تا آذربایجان، از لرستان و کردستان تا دورترین نقاط خراسان "لفت موج و کنار" بوده است؛ و رای زبان‌ها و آیین‌های گوناگون، وجدان جمعی تاریخی ایرانیان، اگر چه پیوسته دچار قبض و بسط‌های مکرر شده، اما به سبب وجود علقه‌هایی که هنوز توضیح شایسته‌ای از آن به دست نداده‌ایم، آن "آن" جاودانی، وحدت سیاسی حفظ شده است."

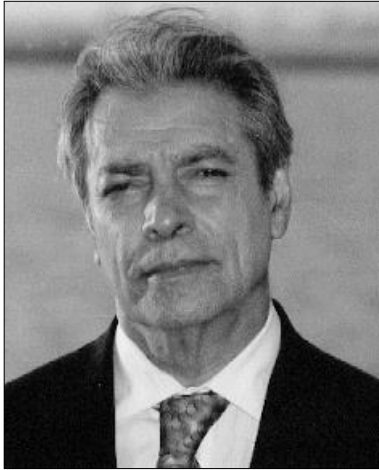
روزی که با اشغال خاک عراق حکومت این کشور سرنگون شد و صدام حسین به اسارت برترین قدرت نظامی جهان درآمد، بسیاری از ایرانیان آشکار و پنهان شادی کردند، حتی آنان که از مواضع متفاوت مخالف حمله نظامی ایالات متحده آمریکا به این کشور بودند. کمتر کسی تردید به خود راه می‌داد که پیامد این جنگ در کمترین‌اش آسودگی مرزهای جنوبی و غربی میهن از تهدیدهای دائمی دشمنی دیرینه، خلاصی منطقه‌ای از بختک تجاوزگری و رهائی شیعیان و کردهای عراقی از میراث‌دار "پاکشویی قومی" خواهد بود.

ایرانیان خوشبین‌تر از صمیم دل آرزو می‌کردند که با پیدایش یک دموکراسی در عراق بر بستر همزیستی صلح‌آمیز اقوام و پیروان مذاهب گوناگون و زیر یک پرچم و حاکمیت ملی یکپارچه در این کشور، امر مبارزات دموکراسی‌خواهی ایرانیان تسریع و تسهیل گردد. اما بی‌شک نادر کسانی کوچکترین گمان و تصویری به خود راه می‌دادند، که بدترین پیامدهای این جنگ منطقه‌ای نصیب ما شود.

چه کسی تصور می‌کرد؛ حضور و استقرار نیروهای نظامی آمریکا و انگلیس موجب تحریکات نیروهای جدائی‌طلب داخل و دشمنان منطقه‌ای میهنمان را فراهم آورد و به نامی وزمینه‌های اغتشاش و شورش در مناطق مرزی ایران دامن زده شود. به ذهن کدام ایرانی خطور می‌کرد که "دستاوردهای" این جنگ یعنی تحمیل ادامه همزیستی خونین و سراسر آلوده به خصومت به ساکنین کشور عراق آن هم به زور اسلحه بیگانگان، و یا قانون اساسی آن که بنام فدرالیسم قومی - زبانی راه جدائی و تجزیه خاک این واحد سیاسی را هرآن ممکن می‌سازد، الگوی بعضی از احزاب و سازمانهای محلی ما قرار گیرد و با طرح‌های کپی شده و تقلیدی از "راه‌حل عراق" عملاً بنام مبارزه با رژیم اسلامی و به نام دموکراسی و به نام دفاع از حقوق اقوام ایرانی تیشه برداشته و به ریشه‌های هزاران ساله وابستگی و همبستگی ملی ایرانیان و در هم آمیختگی ما با یکدیگر ضربه بزنند!

راه‌حل امروز عراق یعنی فدرالیسم و قانون اساسی آن که اعطای حقوق سیاسی را بر مبنای قومی - زبانی در نظر دارد، در اصل به قصد دمیدن اکسیژن به پیکر نیمه‌جان ملتی است، که از آغاز خود، یعنی تشکیل برپایه اراده دیگران، در ستیزهای خونین قومی - نژادی زیسته است. راه‌حل عراق، راهکاری است گزینش شده با این امید - البته اگر دل‌بستن به وجود چنین امید و قصدی از پایه خوشباوری محض نباشد - که به تدریج به استقرار صلح و همبستگی ملی پایدار در این کشور - چنانچه یکپارچه بماند





## حفظ تمامیت و یکپارچگی ایران پیمانی با خود از نوجوانی تا.....

### گفتگو با داریوش همایون

✓ اگر ایرانیان نمی‌خواهند کار دفاع از استقلال و یکپارچگی کشور به اندیشیدن درباره نیندیشیدنی، یعنی فراموش کردن موقت مبارزه با رژیم برسد می‌باید در صفی یگانه برای رویارویی با هر تلاش برای تجزیه‌طلبی و پاره پاره کردن ایران متحد شوند و جای تردید برای تجزیه‌طلبانی نگذارند که ملت ایران را با تقسیم آن به ملت‌های ایران از میان می‌برند تا نوبت به تکه تکه کردن سرزمین ایران به نام حق تعیین سرنوشت و حقوق سیاسی اقوام (ملت‌ها به گفته مدعیان) برسد.

✓ اصرار آن سازمان‌ها بر اینکه فدرالیسم زبانی و قومی و شناخت حق جدائی همزبانان از سرزمین و میهن ملی همه ایرانیان با دموکراسی یکی است همه معنی دموکراسی را برای مردمی که هنوز تصور روشنی از آن ندارند غبارآلود می‌کند.

می‌رسند. اولویت نخستین من در همه زندگی نگهداری این آب و خاک بوده است. من از همان آغاز نوجوانی با خود پیمان بستم که در پایان عمر ایران را در همان مرزها که از نیاگانم به من رسید به آیندگانم واگذارم. هر ملاحظه دیگری برای من در درجه دوم اهمیت است و در این راه تا همه جا خواهم رفت و هیچ باکی از هیچ کس نخواهم داشت. جمهوری اسلامی پدیده‌ای گذراست و ما دیر یا زود از آن برخورداریم آمد. ولی کمترین لطمه‌ای به یکپارچگی ایران در شرایط کنونی برگشت‌ناپذیر خواهد بود.

این درست است که هر چه رژیم بیشتر بپاید بقای ایران بیشتر تهدید خواهد شد و دشمنی ما و جمهوری اسلامی چیزی نیست که نیاز به تاکید داشته باشد ولی خطر درازمدت‌تر را می‌توان موقتا زیر سایه خطر فوری‌تر آورد. در تاریخ جهان نمونه‌ها از کنار گذاشتن موقت دشمنی در برابر مخاطرات بزرگ‌تر کم نیست. کمونیست‌های چین چند سال پس از کشتار بخش بزرگ‌تر افراد خود به دست کومین تانگ و راه پیمائی مشهور مائو، با حکومت چیانگ کایشک در برابر ژاپنی‌های مهاجم همکاری کردند و چندی پس از شکست ژاپن رژیم کومین تانگ را برانداختند. چین برای آنها از همه چیز مهم‌تر بود. ایران برای ما از خودمان نیز مهم‌تر است. اگر ایرانیان نمی‌خواهند کار دفاع از استقلال و یکپارچگی کشور به اندیشیدن درباره نیندیشیدنی، یعنی فراموش کردن موقت مبارزه با رژیم برسد می‌باید در صفی یگانه برای رویارویی با هر تلاش برای تجزیه‌طلبی و پاره پاره کردن ایران متحد شوند و جای تردید برای تجزیه‌طلبانی نگذارند که ملت ایران را با تقسیم آن به ملت‌های ایران از میان می‌برند تا نوبت به تکه تکه کردن

تلاش - مواضع صریح شما در برابر تحریکات و ناآرامی‌های اخیر منطقه‌ای و همچنین موضع‌گیری روشن در برابرخطر تجاوز نظامی به خاک کشور، نه تنها چون همیشه سیلی از دشنام و حمله را به سویتان روان ساخت، بلکه حتی برخی از دوستداران نظرات شما را نیز به شگفتی واداشت. شاید آنها در این مواضع انتظار عباراتی را داشتند که فرصت بهره‌برداری به حکومت اسلامی ندهد. مگر نه اینکه رژیم عامل اصلی و موجب این خطرات است؟ و در طول عمر رژیم تضاد میان امنیت مردم و مملکت از یکسو و بقای آن از سوی دیگر دائماً افزایش یافته است؟

چه باید کرد تا مخالفین هرگونه تجاوز نظامی به خاک ایران و طرفداران استوار تمامیت و یکپارچگی کشور هرگز مجبور به هم صف شدن با رژیم اسلامی نگردند؟

همایون - وضعی که پیش آمده است و عامل اصلی آن سیاست‌های غیر انسانی و غیر ملی جمهوری اسلامی است سخت مایه نگرانی من است. هر اقدام نسنجیده می‌تواند شالوده ملی ما را از هم بگسلاند. در بیست و هشت سال گذشته رژیم اسلامی چنان آسیب‌هایی بر کشور ما زده است که چه بسا تاب تغییرات شدید و ناگهانی و خشونت‌بار را نخواهد آورد. دشمنان ایران از هر سو در درون و بیرون دندان تیز کرده‌اند. سازمان‌هایی که همه سر در خارج ایران دارند حمله نیروهای بیگانه را فرصت طلائی خود می‌شمرند و انتظار می‌کشند. پاره‌ای از آنان در کمتر از دو سال چنان گستاخ شده‌اند که از خواست خودمختاری به دم زدن از استقلال بخش‌هایی از خاک ایران



➤ اجرای اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های پیوست آن و دادن حق اداره تقسیمات جغرافیایی به ارگان‌های انتخابی مردم در هر جا هیچ منافاتی با دفاع از یکپارچگی ملی ندارد و در ایرانی که یک کشور و یک ملت است هر ایرانی می‌تواند با دیگران از نظر حقوق برابر باشد و بهر زبان که خواست سخن بگوید و آموزش ببیند و انتشار دهد و در امور سیاسی و اجتماعی مداخله کند.

سرزمین ایران به نام حق تعیین سرنوشت و حقوق سیاسی اقوام (ملت‌ها به گفته مدعیان) برسد.

یک مشکل سر و صداهائی که پیرامون "ملت‌های ایران و فدرالیسم قومی و حق تعیین سرنوشت بلند شده همین است که مبارزه با جمهوری اسلامی را دچار اختلال می‌کند و میان مبارزان شکاف می‌اندازد. هم اکنون همکاری جریان اصلی نیروهای سیاسی ملی و آزادیخواه با سازمان‌هایی که از ملت‌های ایران و حق تعیین سرنوشت آنها سخن می‌گویند عملاً ناممکن شده است. اصرار آن سازمان‌ها بر اینکه فدرالیسم زبانی و قومی و شناخت حق جدائی همزیانان از سرزمین و میهن ملی همه ایرانیان با دموکراسی یکی است همه معنی دموکراسی را برای مردمی که هنوز تصور روشنی از آن ندارند غبارآلود می‌کند. پس از بیست و هشت سال تلاش برای جا انداختن حقوق بشر در فرهنگ سیاسی ایران ما تازه با حقوق افراد به عنوان وابستگیان به یک قوم معین و نه به عنوان ایرانی روبروئیم. خودی و غیر خودی جمهوری اسلامی بس نیست می‌باید خودی و غیر خودی قومی و زبانی را نیز بر آن بیفزائیم. هر چه می‌گوئیم ایرانیان صرفاً به عنوان افراد بشر می‌باید بطور برابر از همه حقوق برخوردار باشند و تفاوت‌های جنسیتی و مذهبی و قومی از میان برخیزد و اقلیت به معنی تبعیض از فرهنگ سیاسی ایران حذف شود دیوارهای زبانی را تا حد اختراع ملت‌های ایران و "ملت فارس" بالاتر می‌برند. آنها رسیدن به هر تفاهمی را چنان دشوار کرده‌اند که حاضر نیستند پیشرفته‌ترین و آزاد منشانه‌ترین طرح‌ها را برای حل مشکل تمرکز و تبعیض حتا بررسی کنند. پاسخشان همان گونه که اشاره کردید اتهام و دشنام است.

همایون - در آن سخنرانی من از اهمیت تعریف در روشن کردن و بازگشت و استناد بدان گفتم و اشاره کردم که تعریف از امور بدیهی، از آنچه موضوعی هست و آنچه نیست آغاز می‌شود. احترام مرزهای بین‌المللی و حاکمیت sovereignty دولت state ها (ترکیب سرزمین، و مردم یا ملت، و حکومت government) در حقوق بین‌الملل از سده هفدهم شناخته شده است. این فریافت تازه را در اروپا دولت - ملت etat-nation نامیدند و ما صورت‌نخستینی آن را از دوره ساسانی در سرزمینی زیر یک حکومت با مرزهایی که با ستون‌های کوتاه نشانه گذاری شده بود و جز به فرمان شاهنشاه کسی نمی‌توانست از آنها بگذرد داشته‌ایم. در منشور سازمان ملل متحد احترام مرزهای بین‌المللی تأکید شده است و در سرتاسر منشور و میثاق‌های پیوست آن نه اشاره‌ای به فدرالیسم است نه حقوق سیاسی اقوام نه حق تعیین سرنوشت برای گروه‌های قومی یا مذهبی. در بیانیه مربوط به حقوق افراد متعلق به اقوام و مذاهب نیز همه حقوق برای افراد متعلق به اقوام و مذاهب شناخته شده است نه برای مذاهب یا اقوام. حق تعیین سرنوشت از آن ملت‌هاست، ملت‌هایی که در اشغال خارجی یا مستعمره‌اند.

ولی من بر خلاف انتظار با انتقادات و حملات ناچیزی روبرو شده‌ام. جز چند تنی اعضای یک سازمان قومی کمتر کسی به مواضع من تاخته و پشتیبانی‌ها بسیار بوده است. این واکنش‌ها بیشتر مرا متقاعد می‌کند که ملت‌سازان و تجزیه‌طلبان در انزوایند و توده ایرانیان مانند همیشه در تاریخ خود به ایران، به آن افسونی که در این نام نهفته است، پشت نخواهند کرد و اجازه نخواهند داد مرزهایی که با خون صد نسل ایرانیان تا همین اندازه‌اش نگهداری شده است دست بخورد. از پایان جنگ ایران و عراق و دوپست و پنجاه هزار ایرانی که استخوان‌هایشان مرزهای کردستان تا خوزستان را پوشانده است هنوز دو دهه نمی‌گذرد. آیا می‌پندارند که آن مردان همه مرده‌اند و ما دست روی دست خواهیم گذاشت و اجازه خواهیم داد هر کس هر جا را خواست بردارد و به نام حق تعیین سرنوشت ببرد؟

در جهان ما که واحدهای کوچک‌تر گرایش به گروه بندی‌های بزرگ‌تر دارند تا منابع و امکانات خود را روی هم بریزند، و در اروپا که پیشرفته‌ترین قاره جهان است جامعه اروپائی هر چه بهم پیوسته‌تر می‌شود، جدا شدن بخش‌هایی از سرزمین ملی حتا از نگاه عملی و سودگرائی صرف نیز محکوم است. ما با این سرزمین و دسترسی به دو دریا و سیزده کشور در همسایگی؛ و قرار داشتن در کانون یک منطقه جغرافیایی از آسیای مرکزی تا خلیج فارس و راه ابریشم باستانی، که اکنون دارد با شاهراه‌ها و راه‌آهن‌ها و خط لوله‌ها بازسازی می‌شود؛ و نشسته بر برخی از بزرگ‌ترین منابع زیر زمینی، با برخورداری از یک بازار داخلی نزدیک هفتاد میلیونی افزون خواه و تشنه مصرف، و نیروی کار جوان و باسواد هیچ سودی در کوچک‌تر شدن نداریم. این شرایط استثنائی به ما یاری خواهد داد که به آسانی یک جامعه تولیدی با بالاترین سطح زندگی برای همه ایرانیان بویژه در مناطق محروم‌تر فراهم سازیم.

تلاش - اخیراً در کنگره جهانی جنبش رفاندوم در بروکسل در تعبیری از بدیهیات گفتید؛ بدیهی امری است که بازگشت، استناد و بنا کردن بر آن به ما در توضیح بفرنجی‌ها یاری می‌رساند.

اجرای اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های پیوست آن و دادن حق اداره تقسیمات جغرافیایی به ارگان‌های انتخابی مردم در هر جا هیچ منافاتی با دفاع از یکپارچگی ملی ندارد و در ایرانی که یک کشور و یک ملت است هر ایرانی می‌تواند با دیگران از نظر حقوق برابر باشد و بهر زبان که خواست سخن بگوید و آموزش ببیند و انتشار دهد و در امور سیاسی و اجتماعی مداخله کند.

ما در توضیح بفرنجی‌ها یاری می‌رساند.

تلاش - در همان کنگره بروکسل شما به دست توانای ما در ارائه تعریف‌های غلط و مخدوش از مفاهیم - هر قدر هم بدیهی و روشن! - اشاره داشتید. با وجود آن که به نظر می‌رسد در درازای تاریخ پر تلاطم تعریف دقیق و روشنی از تمامیت ارضی و یکپارچگی حاکمیت ملی در ذهنیت ایرانی شکل گرفته و بارها و بارها به آزمون گذاشته شده است، اما امروز با طرح مسائل جدید در مناسبات بین‌المللی و ضرورت‌های زندگی در چارچوب

می‌خواستیم مصداق و معیار این تعبیر شما را در مورد تمامیت و یکپارچگی سرزمین و وطن خود بسنجیم. با توجه به وضعیت امروز جهان، یعنی وجود قدرتها و دولتهائی که منافع خود را تنها در چارچوبهای مرزی خویش تعریف نمی‌کنند و با توجه به بخش‌های قابل توجهی از افکار عمومی جهان و نهادهای بین‌المللی که با تکیه بر میثاقها بین‌المللی هیچ مرز و استقلال ملی را مانع دفاع از حقوق فردی و جمعی ملت‌ها و اقلیت‌ها نمی‌بینند، تا چه میزان و به چه تعبیری بدیهی بودن تمامیت ارضی یک واحد جغرافیای سیاسی

تلاش - برخی از نیروها و چهره‌های سیاسی و روشنفکری - که آن‌ها نیز بدیهی بودن حفظ تمامیت ارضی و یکپارچگی ملی را قبول دارند - معتقدند، بدلیل همین بدیهی بودن امر، هیچ ضرورتی به تکرار آنها در هر قطعه‌نامه، منشور و بیانیه نیست، که به عنوان نتایج و نقطه نظرات نشستها و مبنای اتحادها و ائتلافها انتشار بیرونی می‌یابند. نظر شما در این باره چیست؟

همایون - یکپارچگی ایران به عنوان یک کشور و یک ملت موضوعی خطیرتر از آن است که در آشفته بازار کنونی بتوان مسلم گرفت. گروه‌هایی با همه توان در پی متقاعد کردن بیگانگان‌اند که برای ضربه زدن به رژیم اسلامی از سلاح نا آرام کردن استان‌های مرزی ایران استفاده کنند. در دست کم سه حکومت همسایه ایران سیاست تجزیه بخش‌هایی از سرزمین ما کمتر و بیشتر دنبال می‌شود. اگر واکنش لازم نشان ندهیم تبلیغات دروغین تجزیه‌طلبان در محافل در بیرون پذیرفته خواهد شد. پس از جنگ اول جهانی و در هنگامی که ایران هیچ وسیله دفاع از خود نداشت غلبان احساسات ملی ایرانیان بویژه آذربایجانیان تنها عاملی بود که ایران را از پاره پاره شدن نجات داد. در شرایطی که خطر حمله خارجی با پیامدهای پیش‌بینی ناپذیر آن ایران را تهدید می‌کند می‌باید بیشترین هشیاری را نشان دهیم و تا پایان راه برویم تا اندیشه تجزیه ایران از سرها پاک شود.

تلاش - از سوی دیگر برخی از نیروها از جمله حزب دمکرات کردستان که با واقعیت خدشه‌ناپذیری تمامیت ارضی ایران و احترام قوانین بین‌المللی به استقلال و تمامیت ارضی کشورها مواجه‌اند، با اینکه ظاهراً سعی می‌کنند طرح‌های جدید خود را برای دفاع از حقوق اقوام در چارچوب ایران موجه سازند، اما از ادعای خود مبنی بر "حق تعیین سرنوشت خود تا مرز جدائی" - و در مورد حزب دمکرات کردستان تشکیل "کردستان بزرگ" - کوتاهی نمی‌کنند و آن را به مثابه شمشیر داموکلسی بر سر بقیه نیروها در بده بستان‌های سیاسی نگاه می‌دارند. به عنوان مثال امروز آنها تلاش می‌کنند و از سایر نیروها نیز می‌خواهند که فدرالیسم در ایران را معادل دمکراسی قرار دهند. یا دادن "حقوق سیاسی به اقوام" را عین پای‌بندی به اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های پیوست بدانند. پایه‌های چنین ادعاها، تعابیر و مطالباتی تا چه اندازه استوار است؟

همایون - حزب دمکرات کردستان حق دارد هر چه بگوید و بخواهد و حتا از یک حزب ایرانی کناره بجوید. تا این اواخر آن حزب حاضر نبود هیچ موضعی جز در مسائل مربوط به کردستان بگیرد. ما حساب کرده‌ای ایرانی را از آن حزب جدا می‌دانیم و تنها ما نیستیم. اکنون صداهای روز افزونی از کردستان ایران شنیده می‌شود که ادعاهای آن حزب را چالش می‌کنند. دو سازمان چپگرائی هم که حق تعیین سرنوشت تا جدائی را پذیرفته‌اند (حق تعیین سرنوشت مانند حقوق سیاسی اقوام، "تا جدائی" را هم در خود دارد) بنا به سنت خود عمل می‌کنند. آنها هیچگاه به یکپارچگی ایران تعهدی نداشته‌اند و ظاهراً به عنوان نیروئی موثر در جامعه، آینده دیگری برای خود نمی‌بینند ولی احزاب و سازمان‌های سیاسی دیگر، همه جریان اصلی سیاست ایران، از این بده بستان‌های سیاسی بدورند. قدرت سیاسی امروز در ایران از

خانواده جهانی، التزام به دمکراسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر ... ما را دچار آشفتگی در تعریف این مفاهیم نموده و زمینه‌ساز تداخل مضمونی آنها شده است. از جمله تداخل مفهومی و معنایی حاکمیت و ضرورت یکپارچگی آن با حکومت و قدرت قابل تقسیم مرکزی و یا عدم درک تقسیم‌ناپذیری حاکمیت در عین تقسیم‌پذیری قدرت در چارچوب مرزهای یک کشور ... لطفاً در درجه نخست بفرمائید؛ آیا پای‌بندی به دمکراسی و التزام به اعلامیه جهانی حقوق بشر ملت ایران را وادار می‌کند که از این اولویت خود که حفظ تمامیت ارضی و یکپارچگی ملی، به عنوان یکی از مهمترین معیارها و گاه یگانه معیار سنجش کارنامه حکومت‌ها، دست بردارد؟

همایون - بکار بردن اصطلاحات در جای خود بخشی از تعریف درست است. کسانی که اصطلاحات را به عمد یا اشتباه بکار می‌برند راه به سرگردانی می‌برند. ما هیچگاه به دقت در گفتار و اندیشه مشهور نبوده‌ایم ولی در دوران جمهوری اسلامی شلختگی و سوءاستفاده در این باره بیشتر شده است. حاکمیت را که حق حکومت کردن و مفهومی انتزاعی مانند مالکیت است به اندازه‌ای بجای حکومت بکار می‌برند که دیگر معادلی برای sovereignty نداریم. من حتا در نوشته‌ای "حاکمیت راست" دیدم که بجای جناح راست حکومت آخوندی بکار رفته بود. اشتباه گرفتن حاکمیت ملی که به معنی استقلال است بجای حاکمیت مردم که واژه دیگری برای دمکراسی است پیشینه‌ای از این هم درازتر دارد. اما ملت را بجای قوم گذاشتن از رنگ دیگری است. در گذشته نویسندگان چپگرا از خلق‌های ایران سخن می‌گفتند. سپس قوم در تعریف گروه بزرگی از یک ملت که زبان مادری‌شان با زبان اکثریت تفاوت داشت بکار رفت که اصطلاح درستی بود. از چند سال پیش ملیت جای قوم را گرفت و امروز سخن از ملت است و قوم مانند خلق به فراموشی سپرده شده است. در زبان‌های اروپائی که این اصطلاحات را از آنها گرفته‌ایم چنین آزادی عملی وجود ندارد. گروه قومی را که بیش از همه با هم‌زبانی تعریف می‌شود هرگز با ملت اشتباه نمی‌کنند. ملت یک مفهوم تاریخی است و مهم‌ترین ویژگی آن زیستن در سرزمین معین و در زیر یک حکومت به مدت‌های دراز است که به اشتراک فرهنگی و همسودی می‌انجامد. یک قوم نمی‌تواند از زبان‌های گوناگون تشکیل شود ولی ملت‌های با زبان‌های گوناگون بسیارند و گویندگان آن زبان‌ها خود را با ملت تعریف نمی‌کنند. سویسی‌های آلمانی یا فرانسه یا ایتالیائی زبان، خود را سویسی آلمانی و فرانسوی یا ایتالیائی می‌نامند نه ملت آلمان و فرانسه و ایتالیا؛ همین گونه است در بلژیک. به همین ترتیب اسپانیولی زبانان آمریکا گروه قومی نامیده می‌شوند نه ملت. ملت سازان تازه به همین جا بس نکرده‌اند و عدم تمرکز و حتا دمکراسی را نیز با فدرالیسم یکی می‌گیرند. اکنون دمکرات کسی است که هر گروه قومی را ملتی مجزا بداند و به جمهوری‌های فدراتیو زبانی در کشور ایران با حق جدا شدن از سرزمین ملی باور داشته باشد. اگر کسی در بکار بردن اصطلاحات درست سختگیری کند یا ایران را ملک مشاع همه مردمان این سرزمین بداند بنا بر این تعریفات، فاشیست و نژادپرست است. ما برای دمکرات بودن می‌باید بپذیریم که هر گروهی در هر جا هست بی‌توجه به نظر بقیه ایرانیان می‌تواند تکه‌ای از میهن را بردارد و به دیگران بدهد.

محلی حزب مشروطه ایران چه ویژگی و امتیازی نسبت به فدرال کردن ایران دارد، که می‌تواند مسیر استقرار دموکراسی را هموارتر نماید؟

همایون - بد نیست که نخست قطعنامه در عدم تمرکز و حقوق اقوام و مذاهب ایران را که در کنگره ۲۰۰۴ حزب مشروطه ایران به منشور حزب پیوست شد بیابورم:

از آنجا که دموکراسی یا مردمسالاری و حقوق بشر به یکدیگر بسته‌اند و یکی بی دیگری معنی ندارد؛

از آنجا که رعایت حقوق مدنی و فرهنگی اقوام و مذاهب گوناگون، در مقوله دموکراسی و حقوق بشر هردو می‌گنجد؛

و از آنجا که حزب مشروطه ایران مردمسالاری و اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های حقوق اقوام و مذاهب پیوست آن را (که در سال‌های پیش از انقلاب به امضای دولت ایران رسید) پایه برنامه سیاسی خود قرار داده است، کنگره پنجم، کنگره همبستگی ملی، اصول زیر را به عنوان پیوست منشور حزب تصویب می‌کند:

۱ - ما مردمسالاری را به معنی حق برابر همه ایرانیان در حکومت برخورد توسط نهادهای انتخابی آنان می‌دانیم. هیچ تبعیض جنسیتی یا مذهبی یا قومی در میان ایرانیان نیست. همه ساختار حکومتی و سازمان بندی اجتماعی باید به اراده و در خدمت مردم و برای دفاع از حقوق افراد جامعه باشد. ما هیچ اقلیتی جز در رای گیری نمی‌شناسیم. اقلیت به معنی تمایز و تبعیض می‌باید از قاموس سیاسی ایران حذف شود.

۲ - ملت ایران از اقوام و مذاهب گوناگون تشکیل شده است که در طول

ناسیونالیسم دمکرات و ترقیخواه، ناسیونالیسم نگهدارنده و دفاعی، چنانکه صد سال پیش بود، بر می‌خیزد. ملت ایرانی هست که پاسخ ملت سازان تجزیه طلب را خواهد داد.

تلاش - دکتر خوبرو پاک در ادامه تحقیقات خود در زمینه نظام‌های فدرالیستی اخیراً کتابی منتشر ساخته‌اند، که در آن نشان می‌دهند، که چگونه کشورهای جهان سومی که فدرالیسم را برای حل مسائل قومی یا نژادی و... خود برگزیده‌اند، عملاً به راهی افتاده‌اند که در آن‌ها نه تنها نظام سیاسی دمکراتیک مستقر نشده است، بلکه مرزهای فدرال آنها را جویباری از خون تعیین می‌کند. آیا با وجود "رهبران سیاسی" که "از تجربه های "نو" مانند حقوق سیاسی اقوام سخن می‌گویند و به نام اتحاد عمل در میان گروه‌ها و در بدهستان‌های سیاسی در راه تحقق آنها تلاش می‌کنند، می‌توان به آینده ایران و استقرار دموکراسی در میهنمان امیدوار بود؟

همایون - ما تجربه یوگوسلاوی را در کشیدن خطی از خون و ویرانی و پاک‌شوئی قومی در مرزهای فدرال داریم و اکنون عراق را نیز، که تنها حضور ارتش امریکا مانع تکرار چنان تجربه‌ای شده است. واحدهای فدرال در بلوچستان پاکستان و کردستان عراق همسایگی ما نیز نمونه‌های گویائی از "دمکراسی" قبیله‌ای و خانجانی هستند که کسانی خوابشان را برای "ملت"های ایران می‌بینند. هنوز چیزی نشده افراطیان یک قوم برای قوم دیگر در آذربایجان غربی خط و نشان می‌کشند و بر سر مرزهای قومی تا همدان و قزوین کشمکش بالا گرفته است. "ملت"هایی که جمعی تبعیدی می‌کوشند به یاری قدرتهای بیرون ایران بسازند اساساً در ضدیت با دیگران

➤ **اگر کسی در بکار بردن اصطلاحات درست سختگیری کند یا ایران را ملک مشاع همه مردمان این سرزمین بداند بنا بر این تعریفات، فاشیست و نژادپرست است. ما برای دمکرات بودن می‌باید بپذیریم که هر گروهی در هر جا هست بی توجه به نظر بقیه ایرانیان می‌تواند تکه‌ای از میهن را بردارد و به دیگران بدهد.**

هزارها با هم زیسته و از سرزمین ملی با خون خود نگهداری کرده‌اند. نیرومندی ملی و غنای فرهنگی ایران از این تنوع قومی و مذهبی بوده است و نگهداری ویژگی‌های اقوام و مذاهب گوناگون جامعه ایرانی نه تنها یک حق دمکراتیک بلکه یک ضرورت ملی است. ملت ایران بهر بها و مانند همیشه در یک تاریخ هزاران ساله، از استقلال و یکپارچگی سرزمین ملی دفاع خواهد کرد و سیاست ایران بر پایه احترام به حقوق مدنی و فرهنگی شهروندان یک جامعه دمکراتیک خواهد بود.

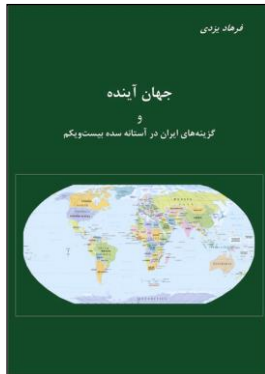
۳ - حقوق اقوام و مذاهب در یک نظام مردمسالار مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های آن با اصل یک کشور، یک ملت منافاتی ندارد و همه اقوام و مذاهب ایران می‌توانند زیر یک حکومت مرکزی با یک قانون غیر مذهبی و عرفیگرا بسر برند و فرهنگ و هویت ویژه خود را نیز در پناه همان قانون نگهداری کنند. زبان رسمی ایران زبان ملی یعنی فارسی است ولی مردم در هر جا می‌توانند به زبان مادری خود آموزش ببینند و سخن بگویند و رسانه‌های همگانی داشته باشند؛ رسوم خود را نگهدارند و از هر مذهبی پیروی کنند.

۴ - عدم تمرکز به معنی تقسیم اختیارات میان حکومت مرکزی و حکومت‌های محلی برای کارائی و دموکراسی بیشتر ضرورت دارد.

تعریف می‌شوند و بی تردید زندگی خود را، اگر مردم ایران بگذارند، با جنگ و خونریزی و بی خانمانی‌های گسترده آغاز خواهند کرد. میهن ما در هنگامه کنونی همین را کم دارد که گرفتار دشمنی‌های زبانی شود. اگر بحث بر سر دموکراسی و عدم تمرکز و حقوق بشر است راه حل‌های بسیار مطمئن تری اندیشیده و در کشورهای بی‌شمار عمل شده است. ما برای دادن حقوق سیاسی به ایرانیان هیچ ضرورتی ندارد که آنها را نخست به اقوام، بخش کنیم.

تلاش - شما و حزب مشروطه ایران از سالها پیش در اسناد حزبی خود، ضمن التزام حزب خود به اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های پیوست به عنوان راه حل مسائل فرهنگی، اجتماعی و حقوق شهروندی احاد ملت ایران و از جمله افراد وابسته به اقوام ایرانی، در زمینه جلوگیری از تمرکز قدرت در آینده، اصل عدم تمرکز و تقسیم قدرت را برگزیده‌اید و آن را به عنوان "حکومت‌های محلی" طرح نموده‌اید. اما تا کنون این طرح و برنامه شما در میان نیروهای سیاسی دیگر بازتاب چندانی نیافته است. بر عکس فدرالی کردن ایران فعلاً "نقل مجالس" است و بسیاری از آن آشکارا و با قاطعیت و عده‌ای نیز پوشیده و با تردید دفاع می‌کنند! طرح عدم تمرکز و حکومت‌های

تلاش - آقای همایون با سپاس فراوان از شما.



**جهان آینده  
و  
گزینه‌های ایران در آستانه سده بیستم و یکم**

نویسنده: فرهاد یزدی

ناشر: تلاش

محل فروش: نشر فروغ

آدرس:

Forough Verlag – Jahn Str. 24 – 50676 Köln

0049 221 92 35 707

تلفن:

0049 221 20 19 878

فاکس:



ناشر: فروغ

محل فروش: نشر فروغ

آدرس:

Forough Verlag – Jahn Str. 24 – 50676 Köln

0049 221 92 35 707

تلفن:

0049 221 20 19 878

فاکس:

تصمیم‌گیری امور محلی در هر محل باید تا پائین‌ترین واحد تقسیمات کشوری توسط مردم محل انجام گیرد. حزب ما در ادامه سنت انجمن‌های ایالتی و ولایتی قانون اساسی مشروطه، حکومت‌های محلی را در سطح استان و شهرستان و دهستان و روستا پیشنهاد می‌کند. حکومت‌های محلی بر اصل تجزیه ناپذیر بودن حاکمیت **sovereignty** و تقسیم پذیر بودن حکومت **government** استوار است. کشور ایران یکپارچه خواهد ماند و مردم ایران زیر یک قانون خواهند زیست. اما ایران از یک مرکز اداره نخواهد شد و واحدهای تقسیمات کشوری، امور محلی را از اجرای قانون تا خدمات اجتماعی مانند آموزش و بهداشتی و امور شهری و اجرای طرح‌های توسعه و مانده‌های آن که در صلاحیت حکومت مرکزی نیست با ارگانهای انتخابی خود اداره خواهند کرد.

۵ - در تقسیم بندی استانهای ایران که بطور سنتی جنبه جغرافیائی داشته است علاوه بر نظر مردم هر محل، ملاحظات مربوط به توسعه اقتصادی باید در نظر گرفته شود. ایرانیان و کسانی که اجازه اقامت در ایران دارند می‌توانند آزادانه در هر جای کشور سکونت کنند. در تخصیص منابع ملی میان استان‌ها به آنها که از امکانات کمتری برخوردارند باید بیشتر داده شود تا به میانگین ملی برسند. در ادامه سیاست عدم تمرکز، یک مجلس سنا با نمایندگان برابر از همه استان‌ها در کنار مجلس ملی در قانونگزاری شریک خواهد بود.

یگانگی ملی در یک جامعه آزاد و همسود، با نظام دموکراتیک و غیر متمرکز، به ما امکان خواهد داد که با بهره‌گیری از ظرفیت اقتصادی و فرهنگی بزرگ ایران بهترین سطح زندگی را برای همه مردم ایران فراهم آوریم.

این قطعنامه به تصویب کنگره پنجم حزب مشروطه ایران به منشور حزب پیوست شد.

چنانکه اشاره کردید به این طرح پاسخی داده نشده است زیرا جدائی و فدرالیسم در آن نیست؛ هرچند به نظر نمی‌رسد برای هواداران دموکراسی لیبرال، یا حکومت اکثریت در چهارچوب اعلامیه جهانی حقوق بشر، جایی برای بیشتر خواستن بگذارد. ما در طرح حکومت‌های محلی به زبان و مذهب نپرداخته‌ایم زیرا برای رسیدن به دموکراسی در ایران به اندازه کافی با موانع سخت روبرو هستیم و دیوارهای اضافی میان ایرانیان لازم نداریم. حقوق برای ما حقوق بشر است نه چیز دیگر. در طرح ما هر ایرانی در عین حفظ ویژگی‌های خود، ویژگی‌هایی که خودش بخواد و نه بر او بهر نام تعلق گیرد، مانند همه ایرانیان شمرده می‌شود و می‌تواند در هر جای سرزمین مادری بود و باش کند. زبان یگانگی (مانند قانون یگانگی) همه ایرانیان را بهم می‌پیوندد ولی رسم‌ها و زبان‌های دیگر در کنار آن حق زندگی و بالندگی دارند. طرح ما کشمکش را به کمترین می‌رساند زیرا پیش بینی‌های لازم برای دفاع از حقوق و منافع همگان در آن شده است. و از همه اینها گذشته قدرت ملی ما را که در یکپارچگی ماست نگه می‌دارد. در چنان کشوری استان‌های مرزی ایران سرپل‌های ارتباطی با همسایگان خواهند بود نه مناطق نفوذی قدرت‌هایی که می‌خواهند ایران نیرومند موتور فرهنگی و اقتصادی بالقوه منطقه را از سر راه خود بردارند.

بی توجهی به این طرح البته ما را از دنبال کردنش باز نخواهد داشت. ما در زمینه‌های دیگر نیز چاره جوئی‌هایی کرده‌ایم که در زمانش به قلمرو گفتمان ملی راه خواهد یافت. جهان کوچک تبعیدیان دیر یا زود مانند حبیبی خواهد ترکیب. توده‌های مردم، آزاد از تنگ نظری‌های گروهی و شخصی، با ملاحظات پرمعنی‌تری سرو کار خواهند یافت.





## طرحی برای پیروزی: سرانجامی مشترک، پس از مبارزه‌ای همبسته و متحد!

عواملی که یک ملت را به هم پیوند می‌دهند فرهنگ، تاریخ، دین، آئین، تمدن و... مجموعه این عوامل قدرت بقا و قدرت مقاومت یک ملت را بالا می‌برد. فکر می‌کنم در هر صورت این حکومت همانطوری که سیستم آن نشان می‌دهد رسالتش برپایه ملت و منافع ملی بیان نشده است. به همین دلیل هم شورای مصلحت ملی ندارند و شورای مصلحت نظام دارند. به همین دلیل هم منافع ملی را برای حفظ مصلحت نظام هزینه می‌کنند. به همین دلیل هم منافع ملی را هزینه منافع امت اسلامی می‌کنند و به همین دلیل هم هست که وارد یکسری ماجراجوئی‌هایی می‌شوند که آشکارا منافع ملی ما را به خطر می‌اندازد.

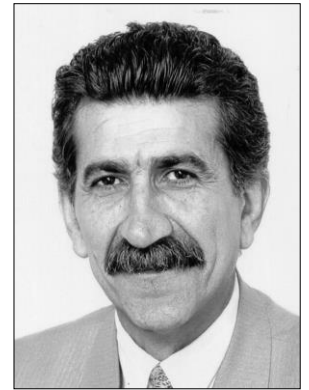
این نظام یا رژیم، حاکمیت ی ک دولت - ملت نیست و شکاف بین دولت و ملت شدیداً عمیق است و روز به روز هم افزایش پیدا می‌کند و این شکاف یکی از خطرناک‌ترین شکاف‌هاست و می‌تواند موجودیت کشور را به خطر بیندازد. به همین دلیل هم با سیاست‌های ایدئولوژیک یک بحران هویت در جامعه بوجود آورده است و این بحران هویت سبب شده کشور ما دچار فقر آرمان مشترک شود. از همین رو نیروی جاذبه بر دافعه نمی‌چربد و نیروی گریز از مرکز روز به روز قدرتش بیشتر می‌شود. زمانی می‌تواند قدرت جاذبه حکومتی، دولتی، سیاسی، فرهنگی بقای ملت ایران را تامین کند که نیروی جاذبه بر دافعه بچربد.

### گفتگو با آقای حشمت رئیسی

طرح‌ها مسئله خودگردانی گروه‌های مختلف زبانی، مذهبی و نژادی بود. طرح خودگردانی ویلسونی اصولاً در مورد ملت‌ها و گروه‌های اقلیت امپراتوری‌های از هم پاشیده اطریش و عثمانی مطرح شد و خودگردانی لنینی که از دل آن "حق تعیین سرنوشت" بیرون آمد، شامل ملت‌هایی بود که در داخل امپراتوری روسیه قرار داشتند. در امپراتوری‌های سابق آنچه که ملت‌ها و گروه‌های مختلف را با هم متحد می‌کرد قدرت سیاسی بود و نه تاریخ مشترک، زبان مشترک، فرهنگ مشترک و سنت‌های مشترک. اغلب این امپراتوری‌ها فاقد چنین مولفه‌هایی بودند.

به اعتقاد من در آلمان لنین که با مسئله تاسیس و برپائی نخستین دولت سوسیالیستی جهان روبرو بود و معضلات برپائی آن را در مقابل داشت، با این مشکل روبرو شد که اگر اندیشه "حق تعیین سرنوشت" را به همه جا تعمیم دهد، اساساً نخواهد توانست سوسیالیسم را در روسیه پیاده کند. چرا که بیش از ۹۰ درصد از کارخانه‌های روسیه به نفت و انرژی باکو وابسته بودند و امکان نداشت بدون نفت باکو کارخانه‌های لنین‌گرا، مسکو، ولگاگراد یا جاهای دیگر به حرکت درآیند. قطارها از کار افتاده بودند، تمام موسسات صنعتی روسیه به انرژی و سوخت نیاز داشتند. با چنین وضعیتی لنین یا می‌بایستی از طرح سوسیالیسم زیر فشار کشورهای سرمایه‌داری دست می‌کشید، یا می‌بایستی شعار خود را در مورد حق تعیین سرنوشت تعدیل می‌کرد. یا باید کارخانه‌های نساجی سراسری روسیه را تعطیل می‌کرد یا باید دسترسی به پنبه از بکستان و ترکمنستان و جاهای دیگر روسیه پیدا می‌کرد. یا باید از سوسیالیسم خود دست می‌کشید یا مجبور بود برای غلبه بر قطعی و گرسنگی که سراسر روسیه را گرفته بود، قلعه اوکراین را که انبار غله اروپا بود بدست آورد. عبارتی باید یکی از این دو را انتخاب می‌کرد. بنابراین لنین ناچار شد این شعار را تعدیل کند و همانطور که می‌دانید ارتش سرخ تمام این

تلاش - آقای رئیسی، "حق تعیین سرنوشت تا مرز جدائی" شعاری متعلق به جریان‌های چپ بود و معرفی برای آنها محسوب می‌شد. این شعار متأسفانه تأثیرات منفی برخاطره تاریخی ملت ایران گذاشت و چپ‌ها را از دایره میهن‌دوستان و نیروهایی که در درجه اول به منافع ملی و حفظ کشورشان علاقمندند، بیرون کرد. هنوز هم علیرغم فاصله‌گیری بسیاری از چپ‌ها از این شعار، آن ظن و تردید نسبت به چپ‌ها کماکان باقی است. شما بعنوان یکی از اعضای با سابقه سازمان‌های چپ ایران لطفاً بفرمائید به لحاظ سیاسی - فکری شعار حق تعیین سرنوشت در میان چپ‌های ایران از کجا ریشه می‌گرفت؟



رئیسی - با سپاس و دورود به شما از اینکه این امکان را فراهم کردید که گفتگوی نظری - تجربی در زمینه مسائل مختلف ملی و قومی در ایران صورت گیرد. همانطور که مستحضر هستید پس از جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی، اطریش، آلمان و روسیه مسئله ملی و قومی و سرنوشت ملت‌هایی که از دل این امپراتوری‌ها بیرون آمده بودند، در دستور کار قرار گرفت. با پیدایش وضعیت جدید به لحاظ نظری و عملی دو مکتب فکری در این رابطه مطرح گردید. یکی سیاست‌هایی که آمریکا پشتیبان آن بود و ویلسون رئیس جمهور آمریکا آنرا مطرح می‌کرد و مکتب فکری دیگر که بر مبنای اندیشه‌های لنین و استالین ارائه می‌گردید. هدف هریک از این

تلاش - اگر اجازه دهید این بحث را به ایران برگردانیم و به مبارزاتی که در ایران وجود دارد، بهرحال همگی می‌دانیم که بحرانی سراسری در کشورمان وجود دارد و درگیری میان مردم و رژیم اسلامی هم محدود به تهران یا چند شهر بزرگ نیست. این ناآرامی و درگیری تمام مناطق مختلف ایران و هم‌چنین تمامی مناطقی که اقوام ایرانی تمرکز بیشتری دارند، را گرفته است. اما تعدادی از احزاب منطقه‌ای یا احزاب منتسب به این اقوام، بعنوان نمونه حزب دمکرات کردستان، تلاش می‌کنند مفهوم معینی به این مبارزات بدهند. عبارتی با خواسته‌های مبتنی بر تمایزات قومی، مطالبات قومی و در محدوده مناطق قومی، مبارزات را جهت دهی کنند. در صورتیکه ما در ایران یک مبارزه سراسری داریم که وجه عمده و برجسته آن دموکراسی است. از نظر شما اگر این مبارزات در بخش‌های جداگانه با خواسته قومی اوج پیدا کند کمکی به مبارزات دموکراسی‌خواهانه خواهد کرد؟ چرا که این احزاب معتقدند مبارزه حول مطالبات قومی در خدمت مبارزه دموکراسی‌خواهانه خواهد بود.

رئیس - شعارهایی که این عزیزان می‌دهند، دو بخش است. یک بخش براساس مصلحت‌های سیاسی است و طبعاً افکار عمومی و حساسیت‌ها را در نظر می‌گیرند. اما به اعتقاد من اهداف استراتژیک خود را پشت این شعارها پنهان می‌کنند. در هر صورت مسئله قومی کردها از همان آغاز در یک فضای منافع خارجی تکامل پیدا کرده است. مدت‌ها بود که درگیر شدن در مسئله کردها برای نیروهای خارجی، یعنی قدرت‌های بزرگ و دولت‌های رقیب منطقه‌ای، منافع استراتژیک در برداشته است. حزب دمکرات کردستان نیز در بسیاری موارد از این مداخلات استقبال کرده است. حتی گاهی مشوق نیروهای خارجی در این زمینه بوده، بعنوان مثال ملامصطفی بارزانی رهبر حزب دمکرات کردستان عراق بارها خواستار حمایت آمریکا شد. حتی اظهار تمایل کرده بود که کردستان عراق بعنوان ایالت ۵۱ آمریکا به آمریکا ملحق شود. این را بارها اعلام کرده است. با این دیدگاه به نظر من رهبران احزاب ناسیونالیست کرد حداکثر توان خود را بکار برده‌اند تا دیگران را در مسائل خودشان درگیر نمایند. هنگامی هم که مبارزات آنها به جریان می‌افتاد و اوج می‌گرفت آنها کمتر می‌توانستند بر اوضاع مسلط باشند. حتی قادر نبودند اقدامات بین‌المللی را که آغازگر این تخاصمات بودند، کنترل کرده و محدود نگه دارند. در نتیجه این احزاب در مسیر حوادث به دنباله‌روی از حوادث افتادند و مورد سوء استفاده واقع شدند. در موارد متعدد اینگونه بوده است. البته این مسئله فقط مختص به احزاب کرد نیست، خیلی از احزاب قومی دیگر این گونه عمل کرده‌اند. اما در میان احزاب کرد این رفتار شدیدتر می‌باشد و سرنوشت حرکت قومی کردها بیشتر از حرکت‌های دیگری در منطقه با نیروهای خارجی گره خورده است. در حال حاضر در مسئله عراق هم اینگونه است. اصولاً از دهه آخر قرن نوزدهم بسیاری از رهبران طوایف کرد فکر می‌کردند که برقراری تماس با روسیه یا انگلستان مفید خواهد بود. روسای برجسته کرد مثل شیخ عبیدالله در اواخر قرن نوزدهم، عبدالرزاق قدرخان و شیخ محمود برزنجی در پی جلب حمایت روسیه و انگلستان بودند. در ایران اسماعیل آقا سیمتقو هم تصمیم داشت حمایت انگلستان و روسیه را بدست آورد و بعدها حتی در زمان شوروی هم تلاش کرد حمایت آنها را جلب نماید. در هر صورت تجربه نشان داده این حرکت‌های قومی اغلب با منافع نیروهای خارجی گره خورده و پای نیروهای خارجی را به منطقه و داخل کشورها می‌کشاند تا تناسب قوا را بسود خودشان تغییر دهند. به همین دلیل در حال حاضر هم در سیاست‌های حزب دمکرات کردستان به هیچ‌وجه

مناطق را پاکسازی و به تصرف درآورد. لنین وقتی باکو را تصرف کرد، انگلیسی‌ها آشکارا متوجه شدند که این انقلاب خواهد توانست سرپا باقی بماند، چرا که به منبع انرژی دسترسی پیدا کرده بود. براساس فاکت‌هایی که اشاره شد می‌بینیم که شعار حق تعیین سرنوشت حتی در آن زمان هم اینگونه دگم‌گرایانه که از طرف نیروهای چپ در ایران بر خود می‌شود، نشده بلکه این امر تابعی بود از اصل بزرگتر یعنی پیاده کردن سوسیالیسم. متأسفانه نیروهای چپ ما در کشورمان بدون درک زمینه‌های تاریخی بوجود آمدن این شعار و نحوه انطباق و اجرای آن در روسیه، این شعار را تبدیل به یک شعار دگم کرده و بدون بررسی شرایط تاریخی و جهانی مجدداً آن را طرح می‌کنند. به اعتقاد من این دوستان اساساً مسئله دوران را نمی‌فهمند. نه تنها دچار فقر فلسفه، بلکه دچار فلاکت فلسفه هستند. نه تنها این مسائل را به آیه و دگم تبدیل کرده‌اند، بلکه متوجه این امر نیستند که فی‌المثل با جدا شدن خوزستان از ایران، که قطعاً هم قابل پیش‌بینی است، طبقه کارگر در خوزستان نمی‌تواند قدرت را بدست گیرد. با توجه به برآیند نیروهای منطقه‌ای، داخلی و جهانی طبعاً یک شیخ‌نشین دیگری مثل شیخ‌نشین کویت از دل آن بیرون خواهد آمد و یک شبه درآمد ناخالص ملی آن بالا می‌رود یا درآمد سرانه آن به سی‌هزار دلار خواهد رسید و در مقابل درآمد سرانه کشور ایران سقوط خواهد کرد و فقر و فلاکت را برای تمام ملت ایران به ارمغان خواهد آورد. این دوستان که بسیار علاقمند به شعار "حق تعیین سرنوشت" هستند، متوجه نیستند که کشور ایران بدون نفت خوزستان، گاز خوزستان یا امکانات دیگر آن استان حتی قادر به ادامه حیات فیزیکی خود نیز نخواهد بود. باید از این دوستان سؤال کرد؛ آیا می‌خواهند سوسیالیسم را در قم پیاده کنند! باید از این دوستان سؤال کرد؛ آیا می‌خواهند سوسیالیسم را در مناطقی پیاده کنند که فاقد هرگونه امکانات هستند. آیا این دوستان پیوند ارگانیک تکنولوژی، سرمایه، صنایع، ارتباطات و نیروهای انسانی و همه عواملی را که طی بیش از صد سال از رشد سرمایه‌داری در ایران بوجود آمده، می‌خواهند اراده‌گرایانه قطع نمایند. به اعتقاد من این دوستان چپ ما مفهوم دوران را نمی‌فهمند. طرح شعار "حق تعیین سرنوشت" در حال حاضر نه به نفع سوسیالیسم و نه به نفع طبقه کارگر بلکه دقیقاً منطبق است برمنافع سرمایه بین‌المللی و شرکت‌های فراملیتی که اساساً حاکمیت‌های ملی را نه تنها در جهان سوم بلکه حتی در کشورهای خودشان نیز بر نمی‌تابند.

این دوستان باید بفهمند که عصر ما کماکان عصر هیمنه‌های مسلط جهانی، منافع فراملی، راهیافت و راهبردی کلان و استیلاطلب، چالش‌های هویتی و ایدئولوژیک است. بهر صورت حذف رادیکال‌گریت و باصطلاح هویت‌زدایی از ملت‌هاست. دیگر اینها دولت - ملت را قبول ندارند. اساساً اینها حاکمیت‌های ملی را قبول ندارند. اساساً اینها می‌خواهند حاکمیت‌های کارگزار بوجود آورند. به همین دلیل هم کشورهای بزرگتر را مثل ایران چون نمی‌توانند یکپارچه بخورند، در جهت تجزیه و تلاشی آن حرکت می‌کنند، تا بتوانند قطعات کوچکتر شده را بهتر قورت دهند. همان بلائی که بر سر یوگسلاوی آمد. به همین دلایل دوستان چپ ما مفهوم قدرت را درک نمی‌کنند و ایدئولوژی آنها همانا دلیل تراشی است و ارائه تصویری وارونه از قدرت. این دوستان مشکلات را متوجه نیستند و مفهوم شعارهایی را که سر می‌دهند نمی‌فهمند. به اعتقاد من سیاست‌های بین‌المللی مثل گذشته مبارزه برای قدرت است. به همین دلیل این نوع شعارها و این نوع سیاست‌ها در خدمت نیروهای است که می‌خواهند حاکمیت ملی کشورها را نفی کنند و منافع خودشان را از دل این سیاست بیرون آورند.

○ مردم بخاطر عشق به شعار بنده و جناب عالی و این گروه و آن گروه به صحنه نخواهند آمد، بلکه به خاطر منافع خودشان به صحنه خواهند آمد. باید اطمینان حاصل کنند که منافع آنها بیشتر از وضعیت موجود تامین خواهد شد و نه اینکه یک چشم انداز تیره، ترسناک، جنگ داخلی، تجزیه کشور و امثالهم را برای آنها ترسیم کنیم. مگر مردم ایران دیوانه هستند که وارد این صحنه شوند.

و به اعتقاد من یک تقسیم کار در این زمینه وجود دارد، به این معنا که آمریکا در منطقه بلوچستان بسیار فعال است، انگلیس با توجه به تجربه تاریخی خود در خوزستان بسیار فعال می‌باشد و اسرائیل هم با توجه به تجارب تاریخی که میان کردها دارد در کردستان این کار را پیش می‌برد. براساس این دیدگاه به اعتقاد من جا دارد مجدداً تأکید کنم که مسئله تجزیه این مناطق از خاک ایران به قصد پیشبرد اهداف استراتژیک این کشورها و منافع آنها در مرحله اجرائی قرار گرفته و سازماندهی در این زمینه در حال صورت گرفتن است. فکر می‌کنم اگر تاریخچه مختصری از خوزستان را بیان کنم به روشن‌تر شدن مسئله کمک خواهد کرد. با کشف نفت در آغاز سده بیستم بر اهمیت استان خوزستان افزوده شد. چون در آن زمان حکومت مرکزی ایران ارتش نیرومندی نداشت و از سوی دیگر کشور دچار قیام مشروطه‌خواهان بود دولت انگلستان در نظر داشت با کمک شیخ خزعل حاکم خوزستان این استان را از خاک ایران جدا کند. با آغاز جنگ جهانی دوم باز هم دولت انگلستان به بهانه حفظ منافع خود در حوزه‌های نفتی خوزستان در برابر یورش احتمالی آلمان‌ها خوزستان را اشغال کرد و در این میان حکمرانان دولت انگلستان در عراق و شیخ نشین‌های عربی از فرصت استفاده کرده و پیوستن خوزستان به کشورهای عربی را درخواست کردند. اسناد این‌ها همگی موجود است و تمام جنبه‌های آن روشن می‌باشد. همزمان با ملی شدن تاسیسات نفت، در سال ۱۳۲۹ اندیشه تجزیه خوزستان مجدد از سوی انگلستان مطرح شد و وزارت امور خارجه انگلیس برای این منظور طرحی نظامی پیاده کرده بود بر پایه اشغال نظامی استان خوزستان توسط عراق و بیاری انگلیس. بهر صورت بعد از سقوط دولت مصدق تا سال ۵۷ به خاطر قدرتمند بودن ایران به لحاظ سیاسی و نظامی ما شاهد یک دوران ثبات هستیم. بعد از رویدادی که بنام انقلاب اسلامی شهرت یافت، دوباره تجزیه خوزستان در دستور کار قرار گرفت. این بار حزب بعث با حمایت کشورهای عربی و قدرت‌های بین‌المللی در این راستا حرکت کرد و مهمترین هدف حمله عراق به ایران در شهریور سال ۵۹ تجزیه خوزستان بود. پیش از این یعنی یک سال پس از این که حزب بعث در عراق بر سر کار آمد، آقای صالح‌مهدی اماش معاون نخست وزیر و وزیر کشور عراق این سخن را رسماً اعلام کرد که؛ عراق هرگز به گونه جدی در مورد شط‌العرب با ایران اختلاف نداشته چرا که شط‌العرب جزئی از خاک عراق است و اختلاف در اصل در مور عربستان (منظورش همان استان خوزستان است) بوده که بخشی از خاک عراق بوده و در دوران قیمومت خارجی ضمیمه ایران شد و برخلاف خواست مردم عراق و اهواز و ناصری می‌باشد. من متأسف می‌شوم وقتی می‌بینم این آقایانی که چه هستند پدیده‌ای بنام "الاحواز" را بر بالای نشریاتشان می‌نویسند و اصلاً نمی‌دانند که این طرح از طرف شیخ‌نشین‌های عربی و بعضی‌های عراق بوده است. همین تشکیلاتی که این‌ها در لندن بوجود آورده‌اند و از همانجا صدای "الاحواز" بلند می‌شود، در راستای همین سیاست است. حمایت کشورهای عربی از تجزیه استان خوزستان از خاک ایران سابقه تاریخی دارد. در حال حاضر این سیاست را در مورد بلوچستان نیز شاهد هستیم. یکی از ارگانهائی که پیوسته و متمرکز در این زمینه فعال بوده و هست تلویزیون و فرستنده الجزیره است که متأسفانه توانسته در ایران یاری‌گیری فراوانی انجام دهد. به همین دلیل تشکیلاتی که هم‌اکنون بوسیله نیروهای قومی سرهم‌بندی شده، چه آنها که در

صراحت و روشنی در این زمینه دیده نمی‌شود که دخالت خارجی به طور مثال در خاورمیانه را محکوم کند، در عراق را محکوم کند یا احتمالاً در آینده دخالت نیروهای خارجی در ایران را محکوم نماید.

تلاش - اجازه دهید با توجه به صحبت‌های شما به اسنادی که اخیراً از سوی حزب دمکرات کردستان انتشار بیرونی پیدا کرده و صراحت کافی دارد و در واقع مسئله را اندکی فراتر از گذشته مطرح می‌کنند بپردازیم. در گذشته در زمان شادروان دکتر قاسملو و زنده یاد دکتر شرفکندی حزب دمکرات کردستان مبارزه اصلی را بر محور مبارزه با جمهوری اسلامی می‌دیدند و شعار حزب هم "دمکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان" بود. ولی امروز آقای مصطفی هجری در سخنرانی اخیرش در کنفرانسی بنام "استقلال کرد، دمکراسی و آرامش منطقه" در آمریکا گفته‌اند؛ حق تعیین سرنوشت اشکال و فرم‌های نظیر استقلال، فدرالیسم و خودمختاری دارد که هریک از این اشکال حق مسلم کردهاست. ایشان همچنین گفته‌اند که در واقع حزب دمکرات کردستان ایران هیچگاه استقلال کردستان بعنوان یکی از اشکال حق تعیین سرنوشت را نه تنها رد نکرده بلکه از آن بعنوان حق مسلم و مشروع ملت کرد در همه بخش‌های کردستان یاد کرده است. ایشان در ادامه صحبت‌هایشان می‌گویند: "اگر امروز حزب دمکرات کردستان مسئله استقلال کردستان را مطرح نمی‌کند بسته بر فاکتورهای منطقه‌ای و جهانی دارد". از طرف دیگر آنها شعار می‌دهند که "مسئله کردستان در یک دمکراسی واقعی در ایران که فقط شکل تقسیم‌بندی فدرالیسم است قابل حل است و در غیر اینصورت ...."، یعنی ما حق جدا شدن داریم. نظر شما در این مورد چیست؟

رئیس - این عزیزان از یک طرف در برنامه‌های خود به صراحت از "حق تعیین سرنوشت" صحبت می‌کنند که مبنای نظری آن از مارکسیسم اخذ شده و از طرف دیگر در کنار آن فدرالیسم را می‌خواهند که مبنای نظری آن ریشه در لیبرالیسم دارد. به اعتقاد من فدرالیسم از دیدگاه این دوستان یک ابزار تاکتیکی است، برای رسیدن به هدف استراتژیک‌شان که همانا کردستان بزرگ است. این دوستان با التقاط غیرمسئولانه مارکسیسم و لیبرالیسم، معجونی ساخته‌اند که اعتماد برانگیز نیست. در کنار فدرالیسم حق تعیین سرنوشت را قرار دادن به معنای این است که هدف استراتژیک همان حق تعیین سرنوشت می‌باشد. به اعتقاد من اینها نه در چارچوب ایران بلکه در راستای تشکیل پدیده‌ای بنام "کردستان بزرگ" حرکت می‌کنند و فکر می‌کنم وقتی که تناسب قوا در منطقه بسود این نوع تفکر تغییر کند، صدای این‌ها یا بقول معروف تبلیغات این حزب در این زمینه آشکارتر و روشن‌تر خواهد شد و با صراحت بیشتری این خواست را مطرح خواهند کرد. فکر می‌کنم کشورهای قدرتمند با توجه به ضعف و مشکلاتی که در کشور ما وجود دارد، در جهت سازماندهی این استراتژی حرکت کرده‌اند و این کشورها به صراحت بگویم؛ آمریکا، انگلستان و اسرائیل در این راستا کار می‌کنند. به نظر من این طرح از مرحله نظریه‌پردازی گذشته و وارد مرحله کارپردازی شده است. اگر مؤسساتی نظیر "آمریکن اینترپرایز" و یا مؤسساتی دیگر مشابه آن سال‌هاست در این زمینه نظریه‌پردازی می‌کردند، هم‌اکنون افراد کارشناسی مثل مایکل لیندن و امثالهم در حال کارپردازی این نظریه هستند

همچون در دوران جمهوری مهاباد و حکومت خودمختار آذربایجان مردم هر روی پشت حکومت مرکزی قرار گرفتند. ولی در حال حاضر وضعیت دیگری غلبه دارد. آیا فکر می‌کنید به دلیل ناراحتی شدید سراسری و بغض و کینه‌ای که اکثریت مردم ایران از رژیم در دل دارند؛ احزاب محلی قادر خواهند بود اهداف و برنامه‌های خودشان را به کمک نیروهای خارجی پیش برند. چون مردم امروز معلوم نیست تا کجا حاضر باشند پشت حکومت مرکزی قرار گیرند؟

رئیس - فکر می‌کنم باید به سوابق ایرانی‌ها توجه داشته باشم. ایرانی‌ها دارای خصوصیتی هستند که بارها نشان داده‌اند که در شرایط بحرانی آنقدر بلوغ فکری دارند که این اختلافات را کاهش دهند و در شرایط فورس‌ماژور و تهدید کشور با هم متحد شوند. من فکر می‌کنم اگر این چنین وضعیتی پیش آید، یعنی تهدید خارجی یا دخالت خارجی بر بستر نارضایتی داخلی، علیرغم این نارضایتی، مردم ایران یکپارچه در مقابل خارجی خواهند ایستاد. البته این را نمی‌توانم از نظر دور دارم که خلاء قدرت در ایران با توجه به کلیه مشکلات انباشته شده و تضادهای حاد طبقاتی، که متأسفانه مسائل قومی هم بدان اضافه شده، می‌تواند خطرناک باشد. تفاوت‌های امروز با سال‌های اول انقلاب را اینگونه می‌توانم توضیح دهم که، انقلاب نه تنها حکومتیان و اپوزیسیون را غافلگیر کرد، بلکه تمام کشور و قدرت‌های منطقه و جهان را نیز به گونه‌ای غافلگیر نمود. به همین دلیل هیچ‌کدام از آنها برنامه‌ای از پیش تعیین شده برای تأثیرگذاری و دخالت مستقیم نداشتند. از طرف دیگر در آن زمان جهان دوقطبی بود و هر دو قطب شدیداً ناظر بر اعمال یکدیگر بودند. به همین دلیل امکان دخالت خارجی کاهش می‌یافت. ولی در شرایط کنونی و خلاء قدرت در ایران و آمادگی نظری و تدارکاتی و عملی که کشورهای همسایه ایران دارند، فکر می‌کنم موجب دخالت همه‌جانبه کشورهای خارجی خواهد شد. بویژه از طرف دو نیروی پان عربیست و پان ترکیست بشدت دخالت خواهد شد. نباید فراموش کنیم که نیروهای قدرتمند بین‌المللی در حال حاضر در اطراف کشور ما در مرزهای آبی و خشکی حضور قدرتمندی دارند و طبعاً در صورت بروز چنین شرایطی بی‌تفاوت نخواهند ماند. با توجه به همه این فاکتورها به اعتقاد من قبل از اینکه ما دچار چنین فاجعه‌ای بزرگ شویم می‌بایست مسایل را خردگرایانه حل و فصل کنیم تا کشورمان به این سرانجام شوم دچار نشود. من اطمینان دارم مردم ایران و روشنفکران ایران بلوغ یافته‌تر از این هستند که در چنین شرایطی تضادهای خودشان را عمده کنند. اما به‌رحال نباید فراموش کنیم که تناسب قوای منطقه‌ای و بین‌المللی بسود بقا و یکپارچگی کشور ما نیست.

تلاش - اجازه دهید در اینجا سئوالی را مطرح کنم مبنی بر اینکه نقش خود رژیم اسلامی در پیدایش این وضعیت چقدر اهمیت دارد. چنانچه نظامی دمکراتیک و مبتنی بر میثاق‌های جهانی حقوق بشر در ایران برقرار گردد و دولتی که مورد حمایت ملت ایران بوده و اقوام ایرانی هم امکان دستیابی به مطالبات اجتماعی و فرهنگی خود را داشته باشند، آیا تصور می‌کنید باز هم همین خطرات مبینان را تهدید نماید. البته در اینجا شاید لازم به یادآوری باشد که در ایران اقوام در بسیاری از زمینه‌ها آزاد بودند. اما در عرصه سیاسی واداری در تقسیم قدرت بر مبنای دمکراتیک لازم است به مشارکت مردم از جمله اقوام توجه اساسی صورت گیرد. در این صورت آیا خطرات به همان شدت باقی خواهند بود؟

بلوچستان فعال هستند و چه آنها که در خوزستان فعال هستند و زعامت این مجموعه را هم حزب دمکرات کردستان بعهد گرفته، نه تنها در جهت فدرالیسم در چهارچوب ایران و حفظ هویت ایرانی و فرهنگ ایران و جغرافیای ایران نیست. بلکه به اعتقاد من با توجه به تمامی تجارب و شناخت‌ها با منافع کشورهایی که همیشه مطامع استعماری و تجزیه‌طلبانه در ایران داشته‌اند، گره خورده و نمی‌تواند پدیده جالب و خوشایندی برای ایرانیان باشد.

بعنوان مثال باز عرض کنم این هویت‌سازی از طرف کشورهای عربی تنها در مورد خوزستان نیست، در مورد بلوچستان هم می‌باشد. شاید جالب باشد بدانید نظریه عرب - بلوچ را همین کشورهای عربی بوجود آورده‌اند. سعی می‌کنند هویت تاریخی و عربی برای بلوچ‌ها بوجود آورند. شخصی بنام ریاض نجیب‌الرئیس بعنوان نظریه پرداز و روزنامه نویس معروف پان عربیسم و مفسر سیاسی هفته‌نامه المستقبل در پاریس مقالاتی در مورد بلوچستان نوشته و از دیدگاه او بلوچ‌ها ریشه قومی عربی دارند و می‌بایست به قول او از این پدیده حمایت کنند و عرب - سنی‌ها را در مقابل فارس شیعه بگذارند. ایشان می‌گویند باید از ملت مستقل بلوچ حمایت کنیم، به این دلیل که نهضت بلوچ، نهضت اعراب است و تاریخ عربی آن‌ها به قرن‌ها پیش برمی‌گردد و شرح آن را می‌توان در کتاب‌های متعدد نوشت.

بهر صورت جریان‌ات شرق شناسی غرب به قول ادوارد سعید، شرق شناسی آفریده دست غرب، بدنبال آن چنان شرقی است که غرب در آن منافع نظامی و سیاسی و اقتصادی خود را تأمین نماید. به همین دلیل سعی می‌کند هویت‌های مجهول برای قوم‌های ساکن ایران تئوریزه کند و برای آن‌ها یا تاریخ‌سازی بکند و یا اقدامات آنها را بشکلی توجیه نماید. به اعتقاد من بایستی در مورد حرکت‌های اخیر و در رابطه با این مسائل از طرف کلیه نیروهای ملی و میهن دوست و چپ تجدید نظر و ارزیابی مجدد صورت گیرد. بدون این ارزیابی‌ها به اعتقاد من سیاست اتحادها، حمایت‌ها، ائتلاف‌ها می‌تواند به ضد خود تبدیل شود. می‌تواند به ضد منافع ملی تبدیل شود و به ضد انسان‌ها تبدیل شود. نباید فراموش کنیم که کارپردازانی چون مایکل لیندن از طراحان جنگ داخلی لبنان هستند و کارشناسان برجسته‌ای هستند در زمینه ایجاد آشوب و جنگ‌های داخلی غیر قابل کنترل.

تلاش - برگردیم به تجربیات تاریخی دوره‌های نزدیک‌تر به خودمان! تجربه‌های تاریخی‌ای نظیر جریان آذربایجان، جمهوری مهاباد، که اینها به هر صورت تحت شرایط معینی، در سایه توانمندی برخی از چهره‌های سیاسی ایران و قدرت دولت مرکزی خاتمه پیدا کردند. سال‌های اخیر نیز اسناد و آثار تاریخی بسیاری منتشر شده‌اند که بیانگر حمایت مردم و رضایت و خرسندی آنان از بازگشت این دو قطعه خاک ایران به دامن سرزمین خود در آن مقطع می‌باشند. سال‌های آغازین انقلاب و حکومت اسلامی را هم داریم که یکی از تجربه‌های مشخص ما در این زمینه اقدامات سازمان چریک‌های فدائی خلق است. در آن سال‌ها جریان خلق عرب در خوزستان و مسئله خلق ترکمن در ترکمن صحرا و شورش‌هایی که در این مناطق بوجود آمدند را داریم. می‌دانیم که سازمان در این مناطق از کشورمان حضوری فعال داشت و در این دو شورش نقشی بسیار تعیین کننده. همچنین در درگیری سال‌های اول انقلاب در کردستان داشتند و در و درگیریهایی هم صورت که گرفت، نقش سازمان قابل اغماض نبود و قربانیان هم داد، صحنه‌های دلخراش اعدام‌ها فراموش ناشدنی است. در تمامی این شورش‌ها و درگیری‌ها در آن سال‌ها مردم به شدت حامی حکومت اسلامی بودند.

ملی، مسئله ملی و مسئله فراملی را حل کنند. مسئله فرو ملی در اصل مسئله قومیت‌ها در ایران است که باید به شکل دموکراتیک در چارچوب تمامیت ایران حل می‌شد و مسئله ملی هم همین حقوق شهروندی و ایجاد جامعه مدنی است و تفکیک قدرت در عمق و در سطح بدین معنا که تفکیک قدرت در سه قوه باید صورت می‌گرفت و استقلال قوه قضائیه رعایت می‌شد، حقوق شهروندی رعایت و مشروعیت می‌یافت و قدرت بر اراده مردم معطوف می‌شد و از قدرت مردم می‌توانستند بازخواست کنند و یا آن را، تعویض و برکنار کنند. اراده مردم اگر پایه مشروعیت قدرت قرار می‌گرفت و همه امور دیگری را که نام بردم، صورت می‌پذیرفت، آنگاه می‌توانستیم دارای روح مشترک، آرمان مشترک باشیم و مسئله فراملی را هم با استراتژی جهانی مشترک حل نمائیم. همه این‌ها به هم پیوسته است و آن زمان می‌توانستیم در سیاست خارجی خود نیز، یک سیاست خارجی محکم، استوار، اصولی و مبتنی بر منافع ملی داشته باشیم. تنها در چنین شرایطی می‌توانستیم تضادهای طبقاتی، قومی، مذهبی را براساس منافع ملی در مجرای اصولی هدایت نمائیم. آنگاه این نیروهای اجتماعی نه تنها در مقابل هم قرار نداشته بلکه همگی در زمینه منافع ملی متحد شده و قادر می‌شدیم تضادهای موجود بین خود را نیز بصورت خردمندانه حل کنیم.

**تلاش -** در خور توجه است که شما تماماً افعال را بصورت ماضی بکار می‌برید. به هر دلیلی، حال بدلیل ضعف فکری نیروهای سیاسی، روشنفکری یا در دستگاه حکومتی به این مسائل بی‌توجهی شد، تا این چنین جامعه ملی ای اتفاق افتاد. ما نتوانسته ایم به این چنین شرایطی دست پیدا کنیم. آیا فکر می‌کنید؛ برای بوجود آوردن چنین شرایطی ما زمان را از دست داده‌ایم؟

**رئیس -** ما ناچار هستیم به این شرایط برگردیم. راهی دیگر در مقابل خود نداریم. ما باید وظایف تاریخی به تعویق افتاده را انجام دهیم. گرچه زمان را از دست داده‌ایم

**تلاش -** برای رسیدن به این امر نیاز به چه نیروئی است؟

**رئیس -** فکر می‌کنم در درجه اول نخبگان فکری جامعه، گذشته از این که به کدام قوم ایرانی وابستگی دارند باید شدیداً احساس مسئولیت کنند، این را بفهمند که زمان را از دست داده‌اند. این را بفهمند که ما از مسیر طبیعی خارجی شدیم. اگر این نیروها متوجه شوند و بویژه کسانی که به صورت حرفه‌ای مدعی سیاست هستند باید بدانند که ایران در شرایط سخت و ویژه‌ای قرار گرفته و مصالح فردی، گروهی، دسته‌ای، فرقه‌ای و حزبی خود را برتر از منافع ملی ندانند و منافع خود را در راستای منافع ملی تعریف نمایند. این را باید بفهمند که حزب، دسته، ایدئولوژی، فکر، استراتژی و تاکتیک و همه اینها در خدمت منافع ملی و منافع انسان‌ها باید باشند و نه برعکس. در هر صورت باید بدانند مصالح ملی و عالی ایران بالاتر از منافع گروهی و دسته‌ای است. باید حساسیت اوضاع را درک کنند. ولی متأسفانه من شاهد هستم اینگونه نیست و علت این همه تفرقه، جدائی و تکروری‌های بسیار زیادی را که مشاهده می‌کنم نشان می‌دهند حساسیت اوضاع را درک نکرده‌اند و خطر را متوجه نیستند. بیشتر شعار می‌دهند و سیاست‌های شعاری را پیش می‌برند. به اعتقاد من هر شعاری که دور از واقعیت باشد، آرزوی محالی را برمی‌انگیزد، بر توقعات بی‌حساب دامن می‌زند، حقیقتی را نادیده می‌گیرد، تعمیم ناروا بوجود می‌آورد، حقی را پایمال

رئیس - نباید این را فراموش کنیم که کشور ما، هم‌اکنون در فشار غرب‌گرایان، غرب‌گرایان، قوم‌گرایان، چپ‌گرایان افراطی و شرق‌شناسان به لحاظ نظری قرار دارد. اندیشه‌پردازان و تاریخ‌نویسان پان عرب و عرب‌مابان حکومتی و حتی بخشی از نیروهای اپوزیسیون که هویت و مشروعیت ایدئولوژی خودشان را از اسلام استخراج می‌کنند، تاریخ پیش از اسلام ایران را آلوده به آتش‌پرستی، معجوسگری، طاغوتی قلمداد کرده و داشته‌های فکری و فرهنگی دوران قبل از حمله اعراب را ضد ارزش می‌دانند. این نیروها آگاهانه سعی می‌کنند حافظه تاریخی و فرهنگی ملت ایران را، یعنی عواملی که در شرایط بحرانی و اضطراری می‌تواند یک ملت را به هم پیوسته نگه دارند مخدوش می‌سازند.

عواملی که یک ملت را به هم پیوند می‌دهند فرهنگ، تاریخ، دین، آئین، تمدن، زبان و... مجموعه این عوامل قدرت بقا و قدرت مقاومت یک ملت را بالا می‌برد. فکر می‌کنم در هر صورت این حکومت همانطوری که سیستم آن نشان می‌دهد رسالتش برپایه ملت و منافع ملی بیان نشده است. به همین دلیل هم شورای مصلحت ملی ندارند و شورای مصلحت نظام دارند. به همین دلیل هم منافع ملی را برای حفظ مصلحت نظام هزینه می‌کنند. به همین دلیل هم منافع ملی را هزینه منافع امت اسلامی می‌کنند و به همین دلیل هم هست که وارد یکسری ماجراجوئی‌های خارجی می‌شوند که آشکارا منافع ملی ما را به خطر می‌اندازد. مجموعه این عوامل نشان می‌دهد این رژیم چندان پایبندی به منافع ملی ما ندارد. به همین خاطر است که ملت را تعریف نمی‌کند، بلکه امت را تعریف می‌کند. به همین دلیل و بدیهی است که در شورای مصلحت نظام‌اش کردها، بلوچ‌ها، ترکمن‌ها، یا عرب‌ها و یا اقوام دیگر ایرانی که اجزای تفکیک‌ناپذیر ملت ایران را تشکیل می‌دهند، وجود نداشته باشند. به همین دلیل است که ساختار حکومت برپایه مذهب شیعه و آن هم نوع افراطی و تعریف شده‌ای از مذهب شیعه قرار گرفته و در نتیجه این نظام یا رژیم، حاکمیت یک دولت - ملت نیست و شکاف بین دولت و ملت شدیداً عمیق است و روز به روز هم افزایش پیدا می‌کند و این شکاف یکی از خطرناک‌ترین شکاف‌هاست و می‌تواند موجودیت کشور را به خطر بیندازد. به همین دلیل هم با سیاست‌های ایدئولوژیک یک بحران هویت در جامعه بوجود آورده است و این بحران هویت سبب شده کشور ما دچار فقر آرمان مشترک شود. از همین رو نیروی جاذبه بر دافعه نمی‌چربد و نیروی گریز از مرکز روز به روز قدرتش بیشتر می‌شود. زمانی می‌تواند قدرت جاذبه حکومتی، دولتی، سیاسی، فرهنگی بقای ملت ایران را تامین کند که نیروی جاذبه بر دافعه بچربد.

طبیعتاً در شرایط دموکراتیک این مسائل رعایت شده و تعریف دیگری از آن چه که رژیم تا کنون ارائه کرده ارائه می‌شود. در یک حکومت دموکراتیک یک ترکمن، یک عرب، یک کرد و یک بلوچ و سایر اقوام آذری و فارس از حقوق کامل یک شهروند برخوردار هستند و هیچ محدودیت، تبعیضی به لحاظ رنگ، نژاد، پوست، مذهب، آئین و یا جنسیت و چیزهایی از این دست مانع از این نخواهد شد که آن‌ها در بالاترین مقامات حکومتی، سیاسی، نظامی، فرهنگی حضور داشته باشند و احساس مالکیت بر این مملکت کنند و احساس حضور داشته باشند. فکر می‌کنم در چنین شرایط دموکراتیکی نیروهای جاذبه بر دافعه می‌چربد و کشور بر مدار طبیعی خودش به حرکت در خواهد آمد و شکاف دولت - ملت از بین خواهد رفت و در نتیجه مسئله فرو ملی هم در چارچوب ملی قابل حل خواهد شد.

اجازه دهید اینگونه عرض کنم که از زمان انقلاب مشروطیت تا کنون ایرانیان طی سه خیزش بزرگ کوشش کرده‌اند سه مسئله یعنی مسئله فرو



مختلف در عین حال در هم تنیده با سابقه تاریخی مشترک است، ولی با این همه نمی توان به مطالبات آنها بی توجه بود. از نظر شما این مطالبات را - با حفظ و ارزشگذاری به این تاریخ مشترک و به این در هم تنیدگی - چگونه می توان تامین کرد؟

رئیس - سؤال کلیدی شاید همین باشد. من هم عمیقاً بر این باورم. یعنی مسئله فروملی که مسئله اقوام ساکن ایران است. حداقل طی صدسال اخیر کوشش های بسیار زیادی شده که بر بستر یک شرایط دمکراتیک مطالبات اقوام ایران حل شود. اولاً فکر می کنم بدون همدلی، همفکری و همبستگی و اتحاد عمل تمامی مردم ایران امکان ندارد که این حکومت را بتوانیم حذف کنیم. پس بنابراین در پروسه سلب حکومت این اتحاد و همبستگی بوجود خواهد آمد. این اتحاد و همبستگی هم موقعی بوجود خواهد آمد که دلبستگی های قومی، عشق قومی، علائق قومی در مقابل با علائق ملی قرار نگیرد، بلکه در یک راستا و تکمیل کننده یکدیگر باشند. یعنی یک یک عرب و یا یک بلوچ همانقدر که به مسائل قومی خود علاقمند است باید فراتر از آن به مصالح ملی ایران، فرهنگ و تاریخ مشترک علاقمند باشد و در مقام دفاع از آن ها برآید. بنابراین در جنبه سلبی بدون این همبستگی، برکناری حکومت اسلامی امکان ندارد. فکر می کنم این عزیزان باید توجه داشته باشند که من بعنوان یک لر بختیاری، یک کرد، یک بلوچ و یا فارس وقتی در راه مشترک قرار خواهم گرفت که احساس سرنوشت مشترک داشته باشم. اگر احساس کنم که او در مرحله سلب حکومت همراه با من می باشد ولی در رابطه با مرحله ایجابی خودش را می خواهد از من جدا کند و می خواهد سرنوشت خودش را طوری دیگر رقم زند، از همین ابتدا ما دچار مشکل اساسی هستیم. به اعتقاد من ما میبایستی هم در مرحله سلبی و هم در مرحله ایجابی طرحی روشن که نشان از طرحی یکپارچه و سرانجام مشترک است ارائه نمائیم. فکر می کنم دوستان عزیزی که خیلی به فدرالیسم علاقمند هستند باید به ویژگی های کشورمان توجه داشته باشند که بدون یک حکومت قدرتمند مرکزی خواست فدرالیسم می تواند کشور را به هرج و مرج بکشاند. تنها حکومت قدرتمند می تواند حافظ دمکراسی باشد. البته قدرت از زاویه اقتدار - ، قدرتی که منبع مشروعیت آن مردم سراسر ایران باشد، تمام مردم ایران از همه مناطق و اقوام در این قدرت سهیم باشند، قدرتی که براساس نخبه سالاری باشد، یعنی نخبگان تمام ملت ایران در آن شرکت کنند قدرتی که هم عقل گراست و هم انسان گراست و هم پایه اجتماعی و مشروعیت مردمی دارد قادر است در یک محیط دمکراتیک بر تمامی معضلات و عقب ماندگی های و مشکلات ایجاد شده غلبه کند. تحت چنین شرایطی که حسن نیت کامل بوجود خواهد آمد و ما قادر خواهیم بود بی اعتمادی ها را تبدیل به اعتماد کنیم و مطالبات و خواسته های به حق و مشکلات و مسائل قومی را در کشورمان حل نمائیم. امید آنکه آقای هجری، حزب دمکرات کردستان و سایر نخبگان قومی سرنوشت خود و حزبشان را با سرنوشت مردم ایران گره بزنند و نه با مطامع دولت های بیگانه.

تلاش - آقای رئیس با سپاس فراوان و همیشگی از شما

می کند، نادرستی را درست جلوه می دهد و بالاخره هیجان یا حتی تسکین بی جا را ایجاد می کند. به اعتقاد من این گونه برخوردهای شعاری ناسالم است و فضا را مسموم می کند. من شاهد هستم بیشتر این گروه ها، گروه های شعاری هستند تا نیروهای واقع بین سیاسی. چرا که نیروهای واقع بین سیاسی براساس واقعیت های عینی باید بفهمند کجا سازش کنند، کجا باید عقب نشینی کنند یا کجا انعطاف نشان دهند و یا اینکه کجا تعرض نمایند. این نیروها هیچکدام از این مولفه ها را برخوردار نیستند. با شعارهای تحریکی، تخدیری و مرفینی هم اطمینان و هم احساس ایمنی را از دل های مردم دور می کنند و به همین دلیل هم مردم به نه تنها به حکومت بلکه به مقدار زیادی هم به اپوزیسیون بدبین شده اند و این امر مشهود است. اینگونه شعارهای تحریک آمیز خطرناک است. مثلاً همین شعار "حق تعیین سرنوشت"، خوب این شعار موجب بیمناکی در جامعه می گردد، سبب و موجب ناامنی در جامعه می شود، ترس و وحشت بوجود می آورد. بویژه از دخالت نیروهای خارجی «با توجه باینکه هر روزه تصاویر بسیار هولناکی از عراق منعکس می کنند» مردم را وحشت زده می کند. حالا اپوزیسیون که بیاید و از دخالت نیروهای خارجی در امور داخلی کشورمان حمایت کند، مردم را خواهد ترساند. مردم بخاطر عشق به شعار بنده و جنابالی و این گروه و آن گروه به صحنه نخواهند آمد، بلکه به خاطر منافع خودشان به صحنه خواهند آمد. باید اطمینان حاصل کنند که منافع آنها بیشتر از وضعیت موجود تامین خواهد شد و نه اینکه یک چشم انداز تیره، ترسناک، جنگ داخلی، تجزیه کشور و امثالهم را برای آنها ترسیم کنیم. مگر مردم ایران دیوانه هستند که وارد این صحنه شوند. به همین دلیل هم مهمترین وظیفه دولت ها ایجاد امنیت است و نه ایجاد ناامنی. به همین دلیل باید اپوزیسیون خواستار امنیت فراگیر شود و بگوید نه تنها امنیت داخلی، امنیت قلم، امنیت نویسنده، امنیت اقتصادی و سیاست خارجی را تامین خواهیم کرد بلکه امنیت و شرایط حفظ منافع ملی را تامین خواهیم کرد. در شرایطی که مردم احساس کنند امنیت فیزیکی آنها نیز در خطر است بقول معروف به شرایط بد در مقابل شرایط بدتر تن خواهند داد. به اعتقاد من شعارهای احساسی هرگونه اعتماد در مردم را سلب خواهد کرد. باید در مقابل اینگونه شعارهای تحریکی و احساسی مقابله کرد و نشان داد که دوران شعارهای توخالی، تخریبی و مرفینی به انتها رسیده چرا که به احساسات مردم توجه دارد و نه به شعور و عقل مردم.

با توجه به اینکه مردم تجربه ۲۵ سال شعار دادن توخالی را از سوی رژیم دیده اند تا حدودی دارای قدرت تشخیص شده اند و شعارهای واقعی را از شعارهای غیر واقعی تشخیص می دهند و از همین رو از شعارهای احساسی و تحریکی حمایت نخواهند کرد. این یکی از مسائلی است که ما باید متوجه آن باشیم و بدانیم که مردم جلب آنگونه شعارهایی خواهند شد که خردگرایانه و واقع بینانه باشد. متأسفانه چون اغلب این گروه ها با مردم نبودند و زیست نداشتند، این مسائل را نمی فهمند. تجربه خود من در صنعت نفت این را بخوبی نشان می دهد. کارگران از آن نمایندگانی حمایت می کردند که حال یا از طریق اعتصاب یا مبارزه یا مصالحه یا مذاکره امتیازی را برای کارگران می گرفتند. کارگران این نمایندگان را روی دست می گرفتند و برمی گرداندند به کارخانه حال آنکه این دوستان چپ می خواستند از هر اعتراض و یا اعتصابی یک انقلاب بسازند.

تلاش - در هر صورت اقوام ایرانی مطالبات به حقی دارند. این مطالبات را در چه چهارچوبی می توان تامین کرد. هر چند ایران کشوری متشکل از اقوام



## تعویق برنامه حزب دموکرات کردستان

از جمهوری مهاباد (۱۳۲۴) تا امروز

♦ مطالبات و مسائل کردستان همانی است که در سال ۵۷ و پیش از آن بنام حزب دموکرات در سال ۱۳۲۴ و حتی قبل از آنهم وجود داشته است و همگی از آن مطلعند. مطالبات مردم کرد از سال ۱۳۲۴ که جمهوری مهاباد تشکیل شد تا سال ۵۷ به فترت افتاده بود تا اینکه در این سال دوباره زنده شد.

### گفتگو با عبدالرضا کریمی



برسیم. آن حقوق حقه هم چیزی جدا از پایه‌های استحکام دموکراسی نیست. این تنها مسئله‌ای است که ما بدنالش هستیم.

تلاش - البته این ایده‌ها و برنامه‌های کلی که حزب دموکرات کردستان بدنالش آن است تا حدود زیادی شناخته شده است. ولی به‌صرفه هر چقدر هم که شما بگوئید؛ این خواسته‌ها و مطالبات از زمان تشکیل جمهوری مهاباد شما بوده است، اما تناوب درگیری و سپس آرامش و نسبتاً طولانی و باز درگیری خودبخود ذهن را متوجه شرائط و بستری می‌سازد که حزب آن را برای طرح این مطالبات به تعویق افتاده مناسب می‌بیند. در یکی دو سال اخیر بشدت ناآرامی‌ها اوج گرفته است. این درگیری‌های اخیر که بطور وحشیانه هم سرکوب شد، بر سر چه بود. آیا در ارتباط با انتخابات ریاست جمهوری بود یا دلایل دیگری داشت؟

کریمی - ببینید، فکر می‌کنم در اینجا ما یک اختلاف کوچکی با هم داریم.

تلاش - ما با هم اختلافی نداریم. فقط می‌خواهیم بدانیم این درگیری‌های اخیر بر سر چه بوده است.

کریمی - اجازه دهید توضیح دهم. اختلاف ما بر سر درک و برداشت ماست. اگر مقداری حسن‌نیت در کار باشد، حل مسئله خیلی ساده خواهد بود. یک پدیده از زمانی که شروع می‌شود تا وقتی که به انتها برسد طبیعی است که افت و خیزهایی در بر دارد. طبیعی است که بالا و پائین دارد. طبیعی است که عوامل داخلی و خارجی هم در این اوج و حسیض‌ها نقش دارند. البته نقش داشتن عامل خارجی در این اوج و حسیض ابدأ به این معنا نیست که حرکاتی که در داخل این یا آن مملکت برای دستیابی یک هدف مشخص صورت می‌گیرد، تابعی است از متغیر آن قدرتهای خارجی. منکر نقش قدرتهای خارجی نیستیم و می‌تواند به ما روحیه بدهد. مثلاً در عراق وقتی مسئله کردستان عراق برجسته می‌شود، طبیعی است که بر کرد ایرانی اثر خواهد داشت. حالا در اینجا دو تفسیر پیش می‌آید، چون در عراق این گونه شد، ایرانی‌ها هم بدنالش آن هستند یا اینکه خیر ما بدنالش انگیزه می‌گردیم. مثلاً همین دینی که بنده و جنابعالی بنام شیعه داریم، که خدا می‌داند نه بابا بزرگ‌های من و نه بابا بزرگ‌های شما شیعه بوده‌اند بلکه پهانه‌ای بوده برای تشکیل یک اپوزیسیون و مبارزه با اسلام عزیز. از همین رو مسئله عراق

تلاش - ما اخیراً شاهد درگیری‌های گسترده‌ای در منطقه کردستان بودیم و همچنین شاهد رفتار بسیار خشونت‌بار و وحشیانه مامورین جمهوری اسلامی با هموطنانمان در کردستان که دست به اعتراض و تظاهرات زده بودند. گزارش این اعتراضات و درگیری‌ها از طریق دفتر سیاسی حزب دموکرات کردستان هم منتشر شده است. منظور گزارش دفتر سیاسی حزب به پلنوم ششم کمیته مرکزی در مورد این درگیری‌هاست. اگر ممکن است بفرمائید که هموطنان ما در کردستان چه مطالباتی داشته و اعتراضات و درگیری‌ها اساساً بر سر چه چیزی بود؟

کریمی - مطالبات و مسائل کردستان همانی است که در سال ۵۷ و پیش از آن بنام حزب دموکرات در سال ۱۳۲۴ و حتی قبل از آنهم وجود داشته است و همگی از آن مطلعند. مطالبات مردم کرد از سال ۱۳۲۴ که جمهوری مهاباد تشکیل شد تا سال ۵۷ به فترت افتاده بود تا اینکه در این سال دوباره زنده شد. مطالبات همانی است که در آن زمان نیز وجود داشته یعنی درخواست حقوقی که ما حزب دموکرات کردستان به آن حقوق ملی خلق یا ملت کرد می‌گوئیم. آنچه را که ما همیشه بدنالش بودیم و خواسته‌ایم، اختیارات محلی است. ما حزب دموکرات کردستان کوشش کردیم به هموطنان خود بفهمانیم و تشریح کنیم که آنچه را که ما می‌خواهیم چیزی جز برقراری دموکراسی جدی نیست. حزب دموکرات کردستان سعی می‌کند با زبان خود پیوند اختیارات محلی و برقراری دموکراسی در ایران را برای هموطنان توضیح دهد. اگر اندکی حسن‌نیت و کمی واقع‌گرائی وجود داشته باشد که خوشبختانه در این سال‌ها زیاد شده است، این مسئله قابل فهم خواهد بود. ما، حزب دموکرات کردستان، بدنالش دموکراسی هستیم و معتقدیم حقوق ملی که ما بدنالش آن هستیم جز در یک دموکراسی تحقق پذیر نیست. این آن مسئله‌ای است که ما تمام مدت بدنالش بودیم و مبارزاتمان را بر محور آن سازمان داده‌ایم و برای این می‌کوشیم که یک حکومت دموکراتیک در ایران باشد که در آن ما هم به حقوق حقه خود که خواستار آن هستیم

می‌کنند و آن اهداف هم همان اختیارات محلی است و مطرح کردم این اهداف و مطالبات هم فقط در یک سیستم دمکراتیک می‌تواند تحقق یابد. سیستم دمکراتیک را هم توضیح دادم که چیست. طبیعی است در طول حیات این ایده باید به افت و خیزها توجه شود. و اصولاً به افت و خیزهای هر پدیده‌ای که در طول حیات خود می‌تواند داشته باشد باید توجه کرد. این پدیده اجتماعی کردها هم تابع همین افت و خیزهاست. در مسئله اخیر کشتن آن جوان کرد یعنی سعید قارد، که بسیار وحشیانه این کار را انجام دادند، موضوع بود و فکر می‌کنم این موضوع خیلی ساده‌تر از این است که آدم بخواهد آن را به سؤال بکشد. وقتی یک مسئله کلی وجود دارد و دو عامل در مقابل هم و در سنگر مقابل هم صف‌آرایی کرده‌اند، هر زمان فرصت دست دهد این درگیری شروع خواهد شد، هرکدام از طرفین دنبال بهانه هستند. طبیعی است که این بهانه خیلی خوبی بود و حکومت وحشیانه آن جوان کرد را شکنجه و اعدام کرد و طبیعی است که این فرصت مناسبی است برای این که همه ما بتوانیم اعتراض خود را بکنیم و این اعتراض هم به کل رژیم است. اعتراض هم در اینجا فقط اعتراض مردم کرد نیست بلکه اعتراض همه مردم ایران به جمهوری اسلامی است. برای این که سرکوب کلیه مناطق ایران را گرفته است. حالا اگر کسانی می‌خواهند خود را شریک در این اعتراض ندانند نمی‌دانم.

تلاش - ببینید آقای کریمی، در اینجا دو مسئله متفاوت وجود دارد. اگر درگیریهای اخیر شامل ناراضیتهای عمومی که در تمام ایران وجود دارد، می‌شود، مثلاً امروز در کردستان، فردا در جای دیگر ایران و دیروز در جای دیگر، پس همه از یک نوع و ریشه در یک مشکل دارند. اما ممکن است فرض بفرمائید؛ یک نیروی سیاسی دارای اهداف و برنامه خاص حزبی است و منتظر شرایط مناسبی است تا ناراضیاتی و اعتراضاتی بوجود آید تا از این اعتراضات و از این شرایط استفاده کرده و به جهت‌دهی مبارزات به سمت اهداف خود بپردازد و مطالبات خود را خواسته مرکزی این اعتراضات قرار دهد. من سؤال این است که این اعتراضات اخیر در کدام یک از این دو می‌گنجد؟

کریمی - حالا سؤال را کاملاً دریافتم. حال تصور بفرمائید این قسمت دوم صحیح باشد. یعنی بخاطر مسائل مشخص مردم کردستان و حزب دمکرات کردستان اعتراض کردیم. این شق قضیه را در نظر بگیریم. خوب اعتراض به چه کردیم؟ جز اعتراض به حکومت جمهوری اسلامی بوده؟ آیا این حکومت اسلامی شما را هم زیر سیطره دارد یا خیر؟ حالا شما می‌خواهید این مبارزات را جدا کنید؟ ببینید، من از یک ژورنالیستی که باید معلم و راهنما باشد، توقع دارم خیلی شکفته‌تر حرف بزند، توقع دارم که شکفته‌تر سؤال کند. حالا فرض کنیم شق دوم این سؤال درست باشد که در حالت بدبینانه است، این اعتراضات بهر حال به آن هدفی می‌زند که شما هم به آن نشانه رفته‌اید. در حالیکه این شق نیست. شما اگر حسن‌نیت می‌داشتید و دقت می‌کردید به این گفته که حزب دمکرات می‌گوید من فدرال می‌خواهم در چهارچوب ایران، و می‌گوید خواست من بیرون از یک سیستم دمکراسی نیست و این دمکراسی سیستم‌دار مشمول تمام ایران است و از جمله شامل من کرد، مسئله روشن می‌شد. در بروکسل در نشست کنگره جهانی رفاندم هم عرض کردم، استدعا دارم حتماً این شعر را در این گفتگو قید کنید.

گل توحید نروید به زمینی که در او / خاک بغض و حسد کبر و ریا و کین است.

برای بنده کرد هم یک بهانه است برای مبارزه. وقتی دولت ایران می‌گوید کردهای عراق به حقوق خود رسیده‌اند، من هم می‌گویم به به ! و می‌آیم در خیابان. هم دولت می‌داند چرا من آمده‌ام در خیابان و هم من می‌دانم که چرا آمده‌ام و چرا دولت ایران اینگونه می‌گوید. اما در این میان عده‌ای اجازه دهید صریح بگویم ناخبره می‌گویند کردهای ایران بدنال کردهای عراق هستند. که چنین چیزی نیست. وقتی جمهوری مهاباد در میان کردهای ایران پیش آمد در بین کردهای دیگر هم اثر گذاشت. و اساساً هر زمان در ایران تحولی پیش آمده در کل منطقه تاثیر گذاشته است، هم در زمان دکتر مصدق و هم در زمان خمینی اینگونه بوده است. ببینید، اگر مقداری با حسن‌نیت به مسئله بنگریم فکر می‌کنم مسایل قابل حل است. بنابراین این مسائلی که امروز پیش آمده همان افت و خیزهای طبیعی است که در طول حیات یک پدیده وجود دارد. و این هم پدیده‌ای است مثل سایر پدیده‌ها.



عکس از کتاب کردستان - نصراله کسرائیان

تلاش - در آن گزارش به پلنوم ششم، در مورد این درگیریها اعلام شده است که هواداران حزب دمکرات کردستان نقش بسیار مهمی داشتند. منظور از نقش مهم چیست؟ آیا رهبری این مبارزات و ارائه مطالبات و شعارهای مطرح شده از جانب حزب بوده یا اینکه حرکت خودجوشی که منعکس کننده ناراضیتهایها بوده است؟

کریمی - من دقیقاً متوجه منظورتان نمی‌شوم. اندکی سؤال را شکافته بیان دارید.

تلاش - شما اشاره داشتید؛ علت آخرین درگیریهای حکومت ایران با مردم کردستان ریشه در ۵۰ یا ۷۰ سال مبارزات مردم کرد دارد و اینها همگی ادامه همان مبارزات است. و وضعیت جدید هم همواره در این درگیریها تاثیرگذار است. خوب ما هم می‌پذیریم. اما با توجه به گزارش پلنوم اخیر که می‌گوید؛ نیروهای حزبی در این درگیریها نقش دلسوزانه و فعال داشتند، سؤال من این است که نقش فعال و دلسوزانه یعنی چه؟ آیا هدایت این مبارزات را حزب بر عهده داشته یا خود حزب برانگیزنده این تظاهرات و درگیریها بوده، یا اینکه یک حرکت خودجوش بر اثر ناراضیتهای عمومی صورت گرفته و هواداران حزب هم در آن شرکت کرده‌اند و این مبارزات را جهت داده‌اند؟

کریمی - اجازه دهید یکبار دیگر اشاره کنم. عرض من این است. فرمودید این حرکات چیست؟ صدسالی است که مردم کردستان برای اهدافی کوشش

بگوئیم، چرا که خواهند گفت مگر شما وکیل ما هستید. باید بگوئیم این وضعیت صورت گیرد. این وضعیت، در حال حاضر پیش آمده و وضعیت عراق هم به این مسئله تکان داده است. تنها بعضی‌ها مسئله عراق را اینگونه می‌بینند که چون در عراق اینطور شده در اینجا هم اینگونه مطرح می‌شود. اولاً حزب ما از ابتدا اینها را گفته، و در نشریات ما وجود دارد. از ۲۰ سال پیش بهترین شیوه را برای ایران فدرالیزم می‌دانستیم و نه مسئله خودمختاری. و اصلاً این مسئله یک قدم تکاملی می‌باشد، یک قدم به پیشرفت است و می‌تواند مطالبات همه باشد. شما بهتر می‌دانید در بین اقشار زیادی از هموطنان ما این شکل حتی بصورت ابتدائی آن پذیرفته شده است، حال ممکن است هر گروهی آنرا بگونه‌ای تفسیر نماید. اما روی این شعار رفته‌اند. اینکه هر شهری در ایران، هر ولایتی در ایران، کتاب خود، سرگذشت خود و ولایت خود را می‌نویسد، یعنی رشد این ایده. اما مسئله فدرالیزم مسبوق به سابقه طولانی و جدی است. ولی اینکه می‌گوئید مسئله یک حزب با مردم جداست، من هم می‌گویم. ما حزب دمکرات کردستان معتقدیم در این شکل از حکومت در ایران، ایران دمکراتیک مستقر خواهد شد. حالا این که کرد دیگری چگونه فکر می‌کند، به من مربوط نیست. حق طبیعی اوست که طور دیگری بخواهد، من نظر او را قبول ندارم ولی حق طبیعی اوست چگونه که می‌خواهد بیانید. ما حزب دمکرات کردستان فدرالیزم در چهارچوب ایران را می‌خواهیم و بهترین شیوه برای استقرار دمکراسی در ایران را فدرال می‌دانیم. همین موضوع را کاک مصطفی (آقای هجری دبیرکل حزب) در سخنرانی خود در آمریکا مطرح کرده‌اند. ایکاش کمی دقت می‌کردیم، که چگونه با شجاعت و با صداقت می‌گوید، ما بهترین شیوه را برای کردستان ایران فدرال می‌دانیم و برای دیگر قسمتهای کرد هم فدرال می‌دانیم. ایکاش دیگران هم در شرایط ما بودند و می‌توانستند به این صراحت بیان کنند که کجا هستند و چه می‌گویند.

نمی‌خواهم کسی را تخطئه کنم ولی فکر می‌کنم باید با حسن‌نیت به قضیه نگاه کرد. ما حزب دمکرات کردستان اینگونه می‌اندیشیم و بیان می‌کنیم. در کردستان ایران ممکن است خیلی‌ها باشند که چیز دیگری بگویند. خوب بگویند! به من ارتباط ندارد و من مسئول آن‌ها نیستم. این که چرا شعار ما فدرالیزم شده، باید بگویم همیشه همین شعار بوده است. بهترین راه این را می‌دانیم، چرا که ما باید مسئله‌امان را با ایرانی که مملکت مشاع همه ماست حل کنیم. ولی این مملکت مشاع اگر بنا باشد بنام مشاع بودنش هر لحظه من را خفه کند یا بگوید خفه شو، هر لحظه هر حقی را از من بگیرند، خوب منم که بیچاره نیستم، خواهم گفت خدا حافظ، می‌رویم پی کارمان. این مملکت مال همه ماست، برای آزادی و آبادی آن همه ما باید بگوئیم، اما بطوری که هرکدام از ما احساس کنیم در آن حقی داریم. احساس مسئولیت نسبت بدان کنیم. احساس کنیم خانه‌امان است. احساس کنیم که باید از آن دفاع کنیم. ولی وقتی هیچ حقوق و حقی نداریم که مبین این باشد که راستی، راستی منم صاحب هستم، یا این که کسی هستم و اصلاً به حساب نمی‌آیم و هیچکدام از این حقوق را هم نداشته باشم، طبیعی است که هیچ الزامی نخواهم داشت از آن دفاع کنم یا قربانش بروم. این هم امری طبیعی است و هر موجود جاندار اگر در جایی دریند باشد می‌پرد، حال چه رسد به انسان که موجود عاقل هم است. مسئله خیلی روشن است. ما می‌گوئیم بهترین شیوه را برای ایران، برای کردستان، فدرال یعنی تقسیم کردن قدرت می‌دانیم. تقسیم قدرت به این معناست که می‌شود یک دمکراسی سیستم‌دار درست کرد. دمکراسی هم چیزی نیست که من درآوردی و به میل خود تعریف شود. دمکراسی عبارت است از مجموعه قدرتهایی در یک اجتماع

اگر حسن‌نیت داشته باشیم خیلی از مسائل حل خواهد شد. در غیر اینصورت باید بشنیم و مدام بحث کنیم.

تلاش - طبیعتاً وقتی شما طرح کلی فدرالیسم را برای ایران ارائه می‌کنید، خوب باید بخش‌های دیگر ایران را هم قانع کنید که این طرح تنها راه دمکراسی برای ایران است.

کریمی - آنچه که از دست ما برمی‌آید، عبارت از سخنرانی، تبلیغ و مصاحبه‌هایی است که کردیم و می‌کنیم و خواهیم کرد. با همه گروه‌ها نیز نشستیم و گفتیم و خواهیم گفت.

با شخصی صحبت می‌کردم، گفت: آقا من را قانع کن تا من قبول داشته باشم. گفتیم، اگر تو تصمیم گرفته باشی هیچگاه قانع نشوی تکلیف من چیست؟

تلاش - بهر حال شما باید به همه توضیح دهید، همین چهارده سال پیش در سمینارهای کمیته همبستگی در هامبورگ در پاسخ‌های من، خودمختاری برای کردستان و دمکراسی برای ایران را مطرح می‌کردید، امروز بعد از این چهارده سال فدرالیزم را مطرح می‌کنید. خوب طبعاً باید شما توضیح دهید اولاً تفاوت‌های این دو فرم و دو مطالبه کجاست. ثانیاً چه تغییراتی صورت گرفته که شما از شعار خودمختاری برای کردستان، دمکراسی برای ایران به فدرالیزم رسیده‌اید. و چگونه است که امروز فدرالیزم ملل ایران را مطرح می‌کنید. خوب طبیعی است که از شما سؤال خواهد شد. و به این سؤالها هم باید پاسخ داد. یکی از دلایلی که من از اعتراضات شروع کردم برای طرح این سؤال اساسی است. همه ما می‌دانیم که مردم کردستان ایران، مردم بلوچستان و در سایر نقاط میهن‌امان در یک درگیری با رژیم اسلامی بسر می‌برند و به حق در اعتراض به آن می‌باشند. اما آیا خواست واقعی همه آنها همان خواست حزب دمکرات کردستان است؟

حال بهر صورت، قابل تصور است؛ احزابی که در این مناطق یا در سراسر ایران قدرت و پایگاه بیشتری دارند این ناراضی‌ها و مبارزات را بسمت برنامه‌ها و اهداف خود سوق دهند. اجازه دهید من مثالی در این زمینه بیاورم. از ۸ - ۱۰ سال پیش مردم ایران بدنال ناراضی‌های شدید خواستار تحولاتی بودند، جریان دوم خردادی پیدا می‌شود، خاتمی می‌آید و جهت مبارزات را بسمت مردم‌سالاری دینی سوق می‌دهد. پس می‌بینید که می‌توان روی ناراضی‌ها مردم سوار شد و جهت مبارزات را تعیین کرد یا تغییر داد. بخصوص جریانات و احزابی که پایه بیشتری میان مردم دارند. اما این به معنای این نیست که مردم ایران آن لحظه که به خاتمی رای دادند خواهان دمکراسی دینی بودند. معلوم نیست که اصلاً می‌دانستند دمکراسی دینی چیست؟ به همین دلیل اجازه دهید به صراحت بگویم، ما و مردم کردستان ایران باید بدانیم که آیا فدرالیزم تنها راه برقراری دمکراسی است؟

کریمی - ببینید، ما حزب دمکرات کردستان ایران هستیم. همانطوریکه می‌دانید سال‌ها می‌گفتیم دمکراسی برای ایران، خودمختاری برای کردستان. اما آنهایی که مقداری از نزدیک حزب دمکرات کردستان را می‌شناسند، می‌دانند که از همان زمان ماموستا حسن‌زاده، دکتر قاسملو و دکتر سعید ارجمند، می‌نوشتند و می‌گفتند که بهترین شکل برای ایران فدرالیزم است. منتها چون ما وکیل دیگران نیستیم، هنوز هم چون آن حساسیت و تشنگی برای این مطالبات در همه جا نیست، ما نمی‌توانیم از طرف آنها سخن

وضعیت مشترک و یکسانی بسر می‌برند، میشود. این را می‌توان با شما تا هر زمان که بخواهید بحث کرد، این که وضعیت کردهای ایران مطلقاً مثل وضعیت کردهای ترکیه نبوده و نیست، مطلقاً مثل وضعیت کردهای عراق نبوده و نیست. کردهای عراقی که بدست صدام حسین با بمب‌های شیمیایی فقط به دلیل کرد بودن کشته شده‌اند، کردهای ترکیه‌ای که خودتان هم اشاره کردید بدانها گفته می‌شود ترک کوهی و در قانون اساسی آن نیز کردها نفی می‌شوند. در صورتیکه وضعیت کردهای ما - و این یک واقعیت انکار ناپذیر است - اینگونه نبوده و حزب دمکرات کردستان هم باید منصف باشد و بپذیرد و بداند که ملت ایران مطلقاً کردها را جدا از خود نمی‌داند و هرگز هم هویت قومی و فرهنگی آنان و هیچ قوم ایرانی دیگر را منکر نشده است.

کریمی - این‌ها که اشاره می‌کنید اصلاً قیاس مع‌الفارق است. این که در ترکیه به کرد می‌گویند ترک کوهی و عرب‌ها پدر کردها را در می‌آورند، منمهم می‌دانم. ولی این‌ها منکر این نیست که مسئله کرد وجود دارد. اگر در ایران بدین صورت نیست برای این است که در ایران هزار رشته کردها را به دیگران پیوند زده است و وابستگی دارد و این‌ها که چیز عجیبی نیست که شما از ما می‌خواهید بدان‌ها اشاره کنیم. هر کس الفبا را بداند و تا ۷ یا ۸ کلاس درس خوانده باشد می‌داند که کرد در ایران اصلاً تناقضی به آن صورت که در عراق و ترکیه موجود می‌باشد وجود ندارد. ولی به‌رحال استبداد سیاسی وجود داشته، استبداد حکومت مرکزی بوده است. بله من هم می‌دانم هیچگاه در ایران به کرد نمی‌توانستند بگویند، ترک کوهی، هنوز هم نمی‌توانند بگویند. زبان او، فرهنگ او، سرگذشت مشترک و... همه اینها وجود داشته است. ولی اینها ابداً بدین معنا نیست که قبول کنیم مسئله کردی وجود ندارد. چطور وجود ندارد؟ خیلی قرص و محکم هم وجود دارد.

تلاش - آقای کریمی ناراحت نشوید! باید توضیح دهید منظورتان از "مسئله کرد" چیست؟

کریمی - ابعاد آن را بارها توضیح داده‌ایم و به بهترین شیوه هم توضیح داده‌ایم و گفته‌ایم که راه حل مسئله کرد در ایران راه‌حل نظامی ندارد و زمان خمینی هم بدان پرداختیم هم‌اکنون هم مطرح می‌کنیم. بهترین شیوه حل مسئله کرد و اساساً حل مسئله دموکراسی در ایران که پاسخگوی همه مسائل ایران است تقسیم کردن قدرت مرکزی است که ما معتقدیم صورت آن فدرالیسم است. گفته‌ایم باید این مشکل بدین صورت حل شود، همیشه هم گفتیم و خود شما از سال‌ها پیش شاهد آن بوده و هستید که با همه کس وارد این بحث شده و با همه در اینمورد صحبت کرده‌ایم. هیچ تعارف هم نداریم. ولی منکر این نمی‌توانیم شویم که چیزی به اسم مسئله کرد وجود دارد. شما هرگونه که بنگرید، مسئله کرد وجود دارد، خیلی هم جدی است. در سوریه وجود دارد، در ترکیه وجود دارد، در عراق وجود دارد که به این نقطه امروزی رسیده که بسیار هم حساس است. به نظرم مسئله کرد در عراق حداقل بعد از اسلام در خاورمیانه که به دلیل تک خدائی هر اپوزیسیونی را خفه کرده و همه تمرکز قدرت را بنام خدای واحد بوجود آورده و وظیفه عظیمی را برای اولین بار در دست گرفته و اولین باری است که کردهای عراق این نظم را شکسته و تعدد قدرت در یک محدوده درست کرده‌اند. عرب و کرد با آن تناقض یک کشور درست کرده‌اند و ابداً هم از هم جدا نشدند، حال چگونه است که من ایرانی با جناب ایرانی مرافعه دارم که

که این مجموع قدرتها به توافق می‌رسند که چگونه با هم برخورد کنند، چگونه خودشان را اداره کنند.

تلاش - اجازه دهید وارد مضمون مفاهیم نشویم. مضمون فدرالیسم، دموکراسی و تقسیم قدرت بحث‌های دیگری را می‌طلبند. من سعی می‌کنم مسائل را از دریچه دیگری با شما به بحث بگذارم. شما مدام تکیه می‌کنید اگر حسن‌نیت باشد، مسائل قابل حل است. مسئله تمامیت ارضی ایران و حل مسایل و مشکلات ایران در چهارچوب ایران طبیعی است که مورد حمایت همه ایرانیان و در هر گوشه ایران قرار خواهد گرفت. ولی مسائل به آن گونه که شما مطرح می‌کنید و رهبری فعلی حزب مطرح می‌کند، جای سؤتفاهم و جای سوءظن باقی می‌گذارد. مثلاً از جمله اینکه، یکی از موضوعاتی که در پلنوم به بحث گذاشته شده، و در گزارش این پلنوم نیز وجود دارد این است که از "مسئله کرد" صحبت می‌کند. خوب ابتدا خوشحال خواهیم شد شخص شما بعنوان کسی که از طرف حزب دمکرات کردستان با ما به بحث نشست‌اید توضیح دهید؛ "مسئله کرد" یعنی چه؟ ابعاد و گستردگی "مسئله کرد"، رابطه آن با حل مشکلات در چهارچوب ایران چیست؟ آیا این "مسئله" محدود به کردستان ایران است یا منظور شما تمام کردهای تقسیم شده در کشورهای منطقه است؟

کریمی - ما این مسئله را تا به حال پنهان نکردیم.

تلاش - آقای کریمی این واژه‌ها جدیداً از جانب حزب مطرح می‌شوند.

کریمی - این واژه‌هایی که اگر دقت کنید در همین گزارش بر آن تکیه شده است، واژه‌هایی هستند که کاک قاسم‌لو هم می‌گفت. واقعیت این است که مسئله کرد وجود دارد. ببینید خانم عزیز، ما دو مسئله داریم. یک مسایلی که پرنسپ‌های بین‌المللی آن را پذیرفته است و دیگر مسئله‌ایی که دارای ویژه‌گی‌هایی است که یک پدیده در شرایط خاصی در یک جایی از آن برخوردار است. مسئله بین‌المللی حقوق بشر است که تا حد یک کشور هم پیشرفته است. این پرنسپ‌هایی است که همه قبول دارند. اما این پرنسپ‌های عالی را قبول کردن به معنای اجرای آن هم نیست. بلکه اجرای آن مربوط به آن محدوده ویژه‌ای است که من در آن قرار دارم. با توجه به این ویژه‌گی‌ها، استراتژی من تنظیم می‌گردد. چه کسی است که منکر شود آدم‌ها حق ندارند سرنوشت خودشان را تعیین کنند. بصورت خودمختاری، فدرال و مستقل. چه کسی می‌خواهد منکر شود که در ترکیه، عراق و یا در سوریه و یا در ارمنستان و آذربایجان و روس قدیم کرد نیست. و اگر من اسم کرد بیاورم که کردها اینجاها هستند و یک مسئله است و مثلاً ترکیه پدرش را در آورده و به او گفته ترک کوهی، پدرش را عرب در آورده و به او گفته قاطع شمالیه، و اصلاً اسم او را اکراه دارد بیاورد و هنوز ترکیه اجازه نمی‌دهند، هوایمائی که بر آن نوشته شده هوایمائی کردستان روی فضای هوائی ترکیه پرواز کند و اگر اشاره کنم که این مسئله کرد است و وجود دارد، آن موقع طرح این مسئله مشکوک کننده خواهد بود؟ درست مثل این می‌ماند که اگر شما از ایران و ایران بزرگ حرف بزنید، از افغانستان، تاجیکستان و ازبکستان و ترکمنستان حرف بزنید و بنده هم بگویم، این حرف‌ها مشکوک است. چرا؟ چرا مشکوک است؟

تلاش - ببینید آقای کریمی ما باید بتوانیم مسائل را دقیق توضیح دهیم. شما وقتی می‌گوئید "مسئله کرد"، شامل یک مجموعه منسجمی که در یک



همان چهار چوب مرزهایی که دارند برای خودشان حقوق حقه خود را بخواهند که فدرالیزم است. این حرف حزب دمکرات کردستان است و آقای هجری هم در سخنرانی خود در آمریکا با صراحت بر آن تکیه داشته‌اند. ما حزب دمکرات کردستان معتقدیم که حق تعیین سرنوشت برای ما کردستان ایران، یعنی داشتن یک سیستم فدرال در ایران. حق تعیین سرنوشت اشکال مختلفی دارد، از جدائی تا خودمختاری تا حکومت محلی. ما به این شکل فدرال معتقدیم و این را حق تعیین سرنوشت خود می‌دانیم. از اول هم این‌ها را گفتیم. اینکه مسئله‌ای بنام مسئله کرد وجود دارد گناه عجیب و غریبی نیست. کدام آدم دمکراتی و کدام آدم انسان دوستی است که نخواهد قبول کند آدمهائی بنام کرد هستند در چهار و پنج کشور تقسیم شده‌اند. حال شما می‌گوئید ایرانی هستند، خوب باشند، ولی این گونه شده است. خوب اگر به گونه‌ای که شما می‌خواهید پیش رویم، برای سمرقند و بخارا، ازبکستان و تاجیکستان هم باید عین همین‌ها را گفت. آنها هم متعلق به ایران بوده‌اند که جدا شده‌اند، بحث بر سر این نیست. بحث ما بر سر این است که پرنسپ‌های بین‌المللی می‌گویند اینها وجود دارند و هستند.

تلاش - سرزمین ایران در جنگ‌های مختلف بخش‌هایی را از دست داده است. هیچگاه ایرانی‌ها این قسمت‌ها را روی طبق تقدیم کسی نکرده‌اند. متأسفانه در اثر بی‌لیاقتی عده‌ای از پادشاهان بخشی‌هایی از ایران، از کشورمان جدا شده‌اند. ولی این‌ها به معنای این نیست که مردم ایران داوطلبانه اجازه داده باشند، این بخش‌های تن خود را جدا کنند. و هم اکنون هم بین نیروهای سیاسی یعنی از یک طرف حزب دمکرات کردستان و از طرف دیگر احزاب دیگر این بحث پی‌گرفته می‌شود و می‌خواهیم روشن کنیم؛ زمینه ذهنی، برنامه و فکر حزب دمکرات کردستان در این میان چیست. دبیر کل حزب دمکرات کردستان با صراحت تمام، همانگونه که اشاره شد؛ گفته است حق تعیین سرنوشت یک حق طبیعی است که از مرحله خودمختاری گرفته تا جدائی پیش می‌رود. و اگر هم ما مسئله جدائی را مطرح نمی‌کنیم به این دلیل است که طرح آن بستگی به فاکتورهای بین‌المللی و منطقه‌ای دارد. به همین دلیل دمکراسی و مسئله کردها را در چهارچوب فدرالیزم مطرح می‌کنیم. بنابراین باید حق داد کسی که صحبت از «مسئله کرد» را در کنار «حق تعیین سرنوشت ملت کرد» می‌کند و بعد هم می‌گویند این حق طبیعی است که کردها بهم ببینند و سرزمین خودشان را داشته باشند و بعد هم اگر امروز باین صورت مطرح نمی‌کنیم به دلیل شرایط جهانی و منطقه‌ای است، ما باین نتیجه منطقی برسیم که حزب دمکرات کردستان خواهان جدائی از ایران است و اگر مطرح نمی‌کند بخاطر این است که مثلاً در حال حاضر آمریکا یا اسرائیل بقدر کافی حمایت نمی‌کنند. برای این است که مسئله ترکیه و مقاومت این کشور مطرح است، سوریه تن به این نخواهد داد. والا حزب دمکرات کردستان ایران، همانگونه که در سال ۱۳۲۴ خواسته بود، می‌خواهد کردستان را از ایران جدا کند. حزب دمکرات کردستان خواهان جدائی از ایران است. خوب اینها نتیجه‌گیری منطقی از صحبت‌های شماست. چرا شما از سؤال‌های صریح ناراحت و برآشفته می‌شوید؟

کریمی - ابداً ما برآشفته نمی‌شویم بلکه این نتیجه‌گیری شماست. و آزاد هم هستیم و حق طبیعی شماست. ما همیشه گفته‌ایم این‌ها حقوق اساسی است. اگر ما قبول داریم حقوق بشر و سازمان ملل را و مراجع بزرگ بشری را که در دنیا وجود دارد که خوب این حقوق را برای همه و نه فقط برای کردها

این حرف روشن نیست. جل‌الخالق!!! جلال طالبانی بقول صدام حسین، که همه را بخشیده بود جز وی و به او می‌گفت «مجرم جلال»، هم اکنون رئیس جمهور عراق است و کردستان را از هم عراق جدا نکرده و دولت مستقل هم تشکیل نداده و با اعدام صدام هم مخالفت کرده و گفته تا وقتی من زنده هستم زیر سند اعدام صدام را امضا نخواهم کرد، این‌ها را در آنجا می‌بینیم اما از طرف دیگر می‌گوئیم در مملکت خودمان صراحت نداریم، آخر چطور می‌شود در آنجا عرب و کرد کنار هم بنشینند و جدا هم نشوند و دولت مشترک تشکیل دهند ولی ما که هم زبان هم هستیم نمی‌توانیم!!

تلاش - مطمئناً ما بهتر می‌توانیم. اما بحث بر سر این است که ما بعنوان ملت ایران متشکل از گروه‌های مختلف قومی چگونه با هم زندگی کنیم. ۲۵۰۰ سال است با هم با موفقیت علیرغم ظلم و ستمی که از طرف حکومت مرکزی بوده در کنار هم زندگی کرده‌ایم. اما امروز زمانی است که من و شما بعنوان افراد سیاسی و بعنوان احزاب سیاسی می‌نشینیم و بر سر برنامه‌هایمان با هم بحث می‌کنیم. توجه داشته باشید؛ من در پرسش‌م نگفتم مردم کردستان می‌گویند «مسئله کرد»، بلکه من مصاحبه‌ای با حزب دمکرات کردستان می‌کنم. اصلاً شما نباید عصبانی شوید که معنای واژه‌هایی را که شما و حزب بکار می‌برید مورد سؤال قرار گیرند. ما از شما توضیح می‌خواهیم. وقتی ما این مفاهیم مختلف و مطرح از جانب حزب دمکرات کردستان را کنار هم قرار می‌دهیم، نتیجه گیری‌های مشخصی از آن می‌کنیم. و شما باید توضیح دهید که این نتیجه گیری‌ها اشتباه می‌باشد. مدام تکیه بر اینکه در عراق کرد و عرب کنار هم نشسته‌اند موضوع ما را حل نمی‌کند.

کریمی - خانم مدرس صریح‌تر از این نمی‌توان گفت که در جهان مسئله‌ای بنام کرد هست. در چهار و پنج کشور جهان مسئله کرد وجود دارد. حال دلایل تاریخی آن چیست می‌توان به تاریخ مراجعه و مطالعه کرد. بهر حال درست یا غلط این مسئله وجود دارد.

تلاش - آقای کریمی توضیح دهید که این «مسئله کرد» چیست؟

کریمی - مسئله این است که کردهایی هستند که سابقاً همه اینها در کشوری زندگی می‌کردند بنام ایران. نصف آنرا عثمانی‌ها برده‌اند، سوریه از عثمانی‌ها درست شده، عراق از عثمانی ساخته شده و مقداری از آنها در ارمنستان است. و این قوم را تکه تکه کرده‌اند. خوب این تکه‌های پاره کوشش می‌کنند برای خودشان که یک قوم هستند، یک زبان دارند و یک فرهنگ دارند بر اساس حقوق بشر و میثاق‌های الحاقی آن تا حد داشتن یک مملکت هم پیش روند. این حق آنهاست و یک چیز اصولی و کلی است که ما آنرا قبول داریم. هر آدم معقول سیاسی هم آنرا قبول دارد.

تلاش - خیر اصلاً اینطور نیست! ما اصلاً قبول نداریم که این‌ها می‌توانند کشور خودشان را داشته باشند چون از نظر ما کردستان جزء خاک ایران می‌باشد و کردهای ایران نیز جزء لاینفک ملت ایران هستند.

کریمی - ما هم می‌گوئیم جزء ایران است و حرفی در اینمورد نداریم. ما بعنوان کردهایی که در ایران هستیم می‌گوئیم این حق طبیعی هر انسانی است، مخصوصاً حق کردهاست که در ۵ یا ۶ منطقه تکه تکه شده‌اند در

دولت مستقل، منکر شوم. اینها مسائلی است که هیچ کس در دنیا نمی‌تواند آنرا قبول نکند.

تلاش - این موضوعات اتفاقاً خلاف آن معاهداتی است که نام بردید، یعنی اعلامیه حقوق بشر و میثاق‌های الحاقی آن و این استراتژی شما فراتر از حقوق بشر است. بحث‌های شما دور از واقعیت است. گویا تصور می‌کنید مردم مطالعه نکرده و منابع را دنبال نمی‌کنند، یا اطلاع ندارند و یا اینکه با تکرار آنها در واقع می‌خواهید عده‌ای را مرعوب کنید. چنین چیزهایی بعنوان الحاقیه میثاق‌های حقوق بشر وجود ندارد. حالا ممکن است آمریکا حمله کند و به دلیل بی‌لیاقتی حکومت مرکزی تکه‌ای از ایران را جدا کند، مثل اینکه بعد از جنگ جهانی اول به هر یک از این کشورها یک پرچم دادند و خاک‌هایی از کشورها را جدا کردند ولی اینها در هیچکدام از مواد حقوق بشر و میثاق‌های الحاقیه آن نیست. آنچه امروز شما در این گفتگو مطرح می‌کنید فراتر از مندرجات حقوق بشر و میثاق‌های الحاقیه آن است. البته شما می‌توانید این‌ها را مطرح کنید و می‌توانید بگوئید که برای حزب دمکرات کردستان مهم نیست که چه در مندرجات حقوق بشر می‌باشد. ولی اگر ملت ایران امروز خود را ملزم کند در چهارچوب حقوق بشر آینده خود را بنا نماید و در فضای آن زندگی کند. و همه نیروهای دمکرات ایران خودشان را به این امر متعهد کرده‌اند. ولی فراتر رفتن از حقوق بشر را لازم و جایز نمی‌دانند و به کمتر از آنهم نمی‌خواهند تن در دهند. بهر حال به نظر می‌رسد؛ بیشتر از آنچه که در حقوق بشر و میثاق‌های آن آمده، برنامه‌های اجزایی است که نمی‌خواهند در چهارچوب ایران مسئله‌اشان را حل نمایند.

کریمی - خیر این نظر شماست. آنچه را که ما می‌گوئیم نه بخاطر چشم و ابروی کسی و نه بخاطر ترس از کسی می‌باشد. گفته ما خیلی صریح است. امیدوارم تشخیص دهید دنیا دست چه کسانی است! امیدوارم آنچه را که در ذهن خود دارید نخواهید به ما به قبولانید. اینگونه نیست! اگر شما نخواهید منکر مسئله کرد شوید، منکر خیلی چیزهای دیگر هم شده‌اید. این یک مسئله واقعی است و مثل آفتاب روشن می‌باشد. مسئله دیگر اینکه حزب دمکرات کردستان چه می‌گوید. من در همین مصاحبه هم به صراحت اعلام کردم هر آدمی می‌تواند سرنوشت خود را تعیین نماید و حتی می‌تواند خودش را بکشد، چه رسد به اینکه یک دولت برای خودش درست کند. حقوق بشر را هم هر کس به نوعی تفسیر کرده است و هزار نوع تفسیر روی حقوق بشر وجود دارد در حالی که در تمام مواد آن وجود دارد که هر آدمی حق دارد حتی تا مرحله قیام مسلحانه در مقابل حکومت برود.

تلاش - آقای کریمی اجازه دهید، سؤال را به نوع دیگری مطرح کنم. فرض بفرمائید طبق مرزبندی و تقسیم بندی شما یعنی قومی - زبانی پیش روییم. می‌دانیم مناطقی، شهرهایی یا روستاهایی در ایران وجود دارند که آذری و آذری‌زبان و کرد و کردزبان با هم در یکجا ساکن هستند. خوب اگر آنها هم بخواهند استقلال پیدا کنند، حتما شما باید با هم خون و خون‌ریزی راه بیندازید. اینطور نیست؟

کریمی - خانم عزیز اجازه بفرمائید، این که شما می‌گوئید بعید است. مگر من دانشجوی بیولوژیک هستم که ببینم طرف چند درصد کرد است و چند درصد ترک و یا عرب می‌باشد. من در جلسه کنگره بروکسل هم اشاره کردم، اجازه دهید دوباره صریح اعلام کنم. ما یک مسئله اساسی داریم.

قائل شده‌اند. حالا اگر ما این‌ها را توضیح می‌دهیم اصلاً بدان معنا نیست که چون آمریکا یا فلان کشور اینگونه نمی‌گوید ما هم نمی‌خواهیم. خیلی مسائل اساسی دیگر وجود دارد. ولی خوب این نظر شماست. نسل ما تعیین کننده مسائل برای نسل آینده نیست، همچنانکه نسل گذشته هم برای نسل ما تعیین نکردند. نسل بعد از ما خودش می‌داند چه کند. اینکه ایرانی هست یا نیست، نه من می‌توانم به زور بگویم باشد و یا نباشد و نه شما می‌توانید بگوئید. خودشان تشخیص خواهند داد که چه هستند و چه می‌خواهند باشند. آنچه که امروز رسالت حزب دمکرات کردستان است و در مورد کردهای ایران است، خواستن یک حق است و آنهم فدرال در چهارچوب ایران است برای آزادی و دمکراسی. و اینهم حقوقی دمکراتیک برای سراسر ایران است. در کنار اینها مسائلی است که عرض کردم پرنسب‌های بین‌المللی است و آن هم گناه من نیست که بگویم کردها می‌خواهند به هم ببینوند. این گناه من نیست که بگویم خواست بهم پیوستن حقوق همه انسان‌هاست و انسان‌ها تعیین می‌کنند چه بخواهند و چه نکنند. ما معتقدیم با توجه به شرایط امروز ژئوپلیتیکی جهان و وضعیت جهان، وضعیت داخلی، منطقه‌ای و به همه این دلایل بهترین شیوه فدرال در چهارچوب ممالکی است که در آن هستیم. اما نسل بعد از من یا احزاب دیگری که بعداً درست خواهند شد و مردمی هم که بدنبال آنها خواهند رفت در آینده چه خواهند خواست به ما مربوط نیست. حرف ما امروز خیلی روشن و ساده است، پرنسب‌های بین‌المللی می‌پذیرد که مسئله کرد وجود دارد و در چند کشور تقسیم شده‌اند و با یکدیگر تفاوت هم ندارند. یکبار عثمانی‌ها کردها را برده و بعد هم از عثمانی به چند دسته و پاره تقسیم شده‌اند. خوب منم معتقد نیستم که کردها ترک یا عرب هستند ولی من در حال حاضر بحث سیاسی دارم و حرفم این است که با شرایط امروزی دنیا، بهترین شیوه در ممالکی که کردها ساکن هستند، تقسیم قدرت و فدرال می‌باشد. حال هر کس چه برداشتی از این گفتار خواهد کرد حق اوست. ولی اگر کمی با مکتب روی این خواست توجه شود، مسئله عجیب و غریبی در آن مطرح نمی‌شود.

تلاش - با مراجعه با اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های الحاقی در هیچ جای دنیا در هیچ معاهده بین‌المللی در هیچ میثاقی این حق به رسمیت شناخته نشده که یک قوم تا مرز جدائی از چهارچوب یک کشوری حق داشته باشد. و این را در جایی نمی‌توان یافت و اتفاقاً این موضوعی است که در همین شماره آن را به بحث خواهیم گذاشت. از آنجائی که شما هم چند بار به این مسئله اشاره کردید، امیدوارم خوانندگان ما هم این موضوع را جدی بگیرند و دنبال نمایند. ولی اجازه دهید سؤال دیگری را مطرح کنم.

کریمی - اجازه دهید برای تکمیل صحبت شما، نکته‌ای را مطرح کنم. هر گروه قومی، هر طایفه‌ای می‌تواند در طی تحولات مکانی و زمانی به ملت به همان معنائی که شما معتقد هستید تکامل یابد و امری است کاملاً طبیعی. بهر حال مشخص و روشن باز هم عرض می‌کنم حرف ما این است و همانگونه که آقای هجری مطرح کرده‌اند، از یکطرف براساس پرنسب‌های بین‌المللی و از طرف دیگر براساس یک سری واقعیت‌ها و یک سری استراتژی‌هایی است که ما حزب دمکرات کردستان خواست خودمان را مطرح می‌کنیم. و آنهم تعیین سرنوشت برای ما کردهای ایران در چهارچوب ایران بصورت فدرال است. اما من نمی‌توانم مسئله کرد را منکر و یا اینکه هر گروهی اگر شرایط و امکان برایش مساعد بود و به آن حد از رشد رسید و فاکتورهای دیگر هم وجود داشت می‌تواند به یک دولت تبدیل شود و آنهم

خاص خودش را نداشته باشد. یک دمکراسی که چیز بی‌در و پیکر نیست. یک دولتی که بر مبنای قوانین دمکرات بوجود می‌آید، آن دولت دمکرات باید با تمام قدرت آن قانون را اجرا کند، وقتی جایی رای دادند و گفتند که اینگونه باید باشد باید اجرا گردد. دمکراسی اصلاً چیز بی‌در و پیکری نیست. دو موضوع در اینجا وجود دارد. یکی اینکه کاک مصطفی چه گفته، یعنی یک دولت کرد و مسئله دیگر برنامه حزب دمکرات کردستان است. این دو مطلب را باید از هم جدا کرد. اولی مسائل کلی است که وجود دارد و پرنسب‌های بین‌المللی است و هر انسان آزاده و دمکراتی این حقوق را قبول دارد. دیگری خواستی است که حزب دمکرات کردستان برای خود دارد. من در اینجا با صراحت اعلام کردم که کاک مصطفی می‌گوید ما نه تنها برای خود بلکه برای دیگران هم می‌گوئیم فدرال و در چارچوب‌های کشورهای موجود. همانگونه که گفتم دو موضوع است. یک مسائل بین‌المللی و پرنسب‌های بین‌المللی، دیگری مسائل استراتژیک حزب دمکرات کردستان ایران.

بهر حال ما معتقدیم بهترین راه حل مسئله کرد همانا حل مسئله دمکراسی برای ایران است و تقسیم کردن قدرت است و فدرالیسم. و از طرف دیگر کردها وجود دارند، زبان آنها، تاریخ آنها و گذشته آنها یکی است و اگر بخواهند می‌توانند روزی به یکدیگر وصل شوند و ما منکر این نیستیم. اما آنچه به حزب دمکرات کردستان ایران مربوط می‌شود که مربوط به کردستان ایران و ایران است، استراتژی و تاکتیک و حق تعیین سرنوشت مورد نظر حزب در این باره است که با صراحت گفتیم تعیین سرنوشت اشکال مختلف دارد، از جدائی تا فدرال و خودمختاری. ما معتقد به سیستم فدرال در چهارچوب ایران هستیم و حق تعیین سرنوشت خود را در سیستم فدرال در چهارچوب ایران می‌دانیم. و این نظر حزب دمکرات کردستان ایران است و این هم شعار تاکتیکی نیست. اما اینکه نسل بعد چه خواهد مسئله خودشان است و مسئله امروز ما نیست.

تلاش - آقای کریمی با تشکر از شما بابت وقتی که در اختیار ما گذاشتید.



عکس از کتاب کردستان - نصراله کسرائیان

مسئله اساسی ما دمکراسی است. بحث من تقسیم قدرت براساس اقوام، یا ملل ایرانی و ملت‌های ایرانی نیست. برای من اصل این است که قدرت مرکزی تقسیم شود. براین مبنا اگر در جایی یک کرد یا ترک با هم وجود دارد، امر دیگری است. در همین نزدیکی شهرمن کرمانشاه شهرکی است بنام سنقر که ترک زبان هستند حالا باید صبح رفت و آنها را خورد. چه کسی این کار را می‌خواهد انجام دهد؟ این ابدا بحث من نیست. حتی در سال ۱۳۲۴ با آن شرایط فرهنگی آنزمان جنگ بین ترک و کرد صورت نگرفت، این مسئله را در این دوره جمهوری اسلامی دامن زده و می‌زنند. ما وقتی می‌گوئیم طرفدار دمکراسی هستیم و دمکراسی را بر مبنای تقسیم قدرت می‌خواهیم اینگونه نیست که اکثریت پدر اقلیت را درخواهد آورد. در چنین حالتی اگر در جایی مثلاً مناطقی باشد که هم کردنشین باشد و هم ترک نشین مسائل خیلی ساده قابل حل خواهد بود و اجازه ندارد هیچ کس در آن دخالت کند که بخواهد بدینوسیله به درگیری قومی دامن بزند. بحث بر سر این نیست، ما که ننشستیم در مملکت خط کشی کنیم که این بخش مال من است و این بخش مال آن دیگری است، ما می‌گوئیم حکومت متمرکز را باید تقسیم کرد. این را می‌گوئیم و چیز دیگری هم نمی‌خواهیم. آن روز در جلسه کنگره بروکسل هم این اصل حرف من بود. حالا اگر ما امروز در یک شرایط و محدوده‌ای نیستیم که چنین چیزهایی را به این وضوحی و صراحت عمل کنیم، اما نباید که نسبت به آن بی‌تفاوت باشیم. بعنوان یک انسان دمکرات که عمری است در کوه‌ها مثل نئاندرتال زندگی کردم نمی‌توانم که این حرف‌ها را نزنم چرا که ممکن است فلان هموطن خوشش نیاید. می‌بخشید؛ خوشش نیاید!

تلاش - شما بعنوان انسان دمکرات که به حقوق بشر احترام می‌گذارید و تا کوچکترین خواست حقوق فردی پیش می‌روید و بعنوان فردی که سابقه طولانی سیاسی دارد، می‌دانید؛ یک حزب سیاسی قاعدتا باید تا آن اندازه آینده‌نگری داشته باشد و به تمام تجربیاتی که انسان‌ها در جهان کرده‌اند توجه داشته باشد. با توجه به این تجربه‌ها، این تصور غیرواقعی و دور از تصور نیست؛ وقتی قوم کرد می‌خواهد منطقه جغرافیائی معینی را براساس قومی - زبانی برای خودش تعیین کند، در واقع باید به این موضوع توجه داشته باشد که وقتی روی مسئله قومی‌گرائی، ملت‌گرائی مسئله زبانی این همه تأکید داشته و تا درجه جدا کردن خودش از خاکی پیش می‌رود، باید توجه داشته باشد، در آن مرزی که می‌کشد، ممکن است در داخل آن مرز آذری زبان هم باشد و درست به همین دلیل که شما این مرکزگی را کرده‌اید آن آذری هم از شما می‌آموزد که همین قوم‌گرائی را داشته باشد و ممکن است همان نیرو فردا از شما اعلام استقلال کند.

کریمی - اولاً چنین چیزی وجود ندارد که کسی می‌خواهد جدا شود. شما هم می‌دانید که اگر ما بخواهیم جدا شویم با کسی تعارف نداریم جدا می‌شویم و بخاطر چشم و ابروی کسی هم باقی نمانده‌ایم. در مورد مسئله قومی بارها حزب دمکرات کردستان اعلام کرده که نه در کردستان و نه در جاهای دیگر چنین جنگ قومی را نمی‌خواهد و نه خواهیم گذاشت چنین چیزی دربیگردد و نه می‌توانند چنین جنگی را بوجود آورند. ما وقتی می‌گوئیم براساس سیستم دمکراسی، نظر مردم شرط اساسی است. فرض کنید در جایی که نصف آن کرد و نیم دیگر آن فارس یا مثلاً گیلانی یا آذربایجانی است، خوب با یک رای‌گیری ساده درست خواهد شد. خوب حالا می‌گویند اینها می‌زنند تو سر هم. اصلاً برای چه می‌زنند تو سرهم؟ هیچ دمکراسی نیست که دیکتاتوری

بدون دموکراسی، حقوق ملت کرد تامین نمی شود  
سخنرانی مصطفی هجری دبیر کل حزب دموکرات کردستان ایران در کنفرانس "استقلال کرد، دموکراسی و آرامش منطقه"

جناب آقای رئیس کنفرانس!  
حضار گرامی!

مبارز استقلال کردستان را حق ملت کرد نمی‌داند، بلکه چنین شعاری از سوی حزب دموکرات کردستان ایران با توجه به فاکتورهای بین المللی، منطقه ای و داخلی و همچنین مدنظر قرار دادن وضعیت ژئوپولیتیکی خاورمیانه و کردستان بوده و با وجود این عوامل حزب دموکرات شعار استقلال طلبی را برای مردم کردستان و بویژه مردم کردستان ایران مناسب ندانسته است.

حزب دموکرات کردستان ایران با توجه به معادلات و توازن قدرت در سطوح منطقه‌ای و بین المللی بر این باور است که مناسبترین شعار و مکانیزم حل مسئله‌ی کرد در همه‌ی بخشهای کردستان مکانیزم فدرالیزم بر مبنای جغرافیایی - ملی در چارچوب کشورهایی است که کردستان را میان خود تقسیم کرده‌اند.

تعیین این نوع سرنوشت برای کردها از یک سو با توجه به تجربه‌ی موفق فدرالیزم در اغلب کشورهای مترقی و کثیرالملله و نتیجه‌ی بهینه‌ی آن در خصوص همزیستی ملیتها و تأمین حقوق برابر همه‌ی آنها در آن کشورها بوده و از سوی دیگر تجربه‌ی جدید کردستان عراق با تمام نقاط قوت و ضعف آن می‌تواند در آینده‌ی نزدیک گویای واقعیت‌های بی‌شماری باشد. تردیدی نیز نداریم که فدرالیزم، استقلال و یا بطور کلی هر کدام از اشکال تعیین سرنوشت زمانی به تحقق مطالبات احاد ملت کرد خواهد انجامید که بر مبنای دموکراسی استوار بوده باشد.

از اینرو حزب دموکرات کردستان ایران همیشه بر این باور بوده است که بدون تحقق دموکراسی واقعی حقوق ملت کرد برآورده نشده و در صورت فقدان دموکراسی نیز هیچ ضمانتی در خصوص سلب و بازپس گیری این حقوق و آزادیها وجود نخواهد داشت. دقیقاً به این منظور حزب دموکرات کردستان ایران باور عمیق و راسخی به دموکراسی داشته و در عمل نیز آنرا پیاده کرده است.

شهید زنده یاد دکتر عبدالرحمن قاسملو می‌گوید: ما در کردستان و در حزب دموکرات کردستان ایران اعتقاد راسخی به دموکراسی داشته و همچنین بر این باوریم که بدون تحقق آزادیهای دموکراتیک کشور ما قادر به حل مسائل و مشکلات پیچیده و منازعات داخلی گریبانگیر آن نخواهد بود. مبارزه برای دموکراسی هرگز نباید تحت الشعاع مبارزه برای حقوق ملی یا طبقاتی قرار بگیرد. پس وظیفه هر فرد کردی است که ضمن فعالیت برای تحقق حق تعیین سرنوشت در شکل فدرالی آن در راستای ایجاد حکومتی دموکراتیک در سراسر کشور مبارزه نماید.

بخصوص فدرالیزم مورد نظر ما سرشت عجیبی با دموکراسی داشته و هیچ کدام بدون دیگری محقق نخواهند گردید. شکلی از حکومت که بتواند حق تعیین سرنوشت کردها را مد نظر قرار داده و حقوق آنها را به رسمیت بشناسد می‌تواند بخش وسیعی از خاورمیانه را که کردها را در خود جای داده است به منطقه‌ی آرامی تبدیل نموده و ثبات آنرا مستقر نماید.

عزیزان!

چنانکه همگی مستحضرید مردم کرد در کردستان عراق چند سالیست مرحله‌ای حساس و امید بخشی را پشت سر گذاشته و جنبش‌رهای بخش کرد در این بخش از کردستان توانسته است به بخش عمده‌ای از حقوق اساسی خود دست یافته و برای نخستین بار این حقوق به صورت قانونی در قانون اساسی دائم این کشور متجلی گشته است. پارلمان کردستان در نتیجه‌ی انتخاباتی آزاد تشکیل شد و کردها توانستند در تدوین قانون اساسی دائم عراق نقش مؤثری ایفا نمایند و جای بسی

اغلب متفکران و اندیشمندان بزرگان جهان بر این باورند که آزادی گوهر وجود آدمی و در همانحال بارزترین عنصر تمایز انسان از سایر جانداران زمین می‌باشد. آزادی نیز تنها مفهومی انتزاعی و مجرد نبوده بلکه در رابطه با حق انتخاب است که معنا پیدا می‌کند.

بر این اساس حق تعیین سرنوشت دارای رابطه‌ی مستقیمی با مفاهیم آزادی و انتخاب است. حال اگر فردی یا ملتی از حق تصمیم گیری برای سرنوشت خود محروم گردد، قطعاً بدین معناست که فرد یا ملت مذکور از "آزادی" و "حق انتخاب" محروم گشته است.

این حق، یعنی حق تعیین سرنوشت، در هر فرم و شکل و محتوای آن، هم در منشور سازمان ملل و هم در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر بدان اعتراف و بر آن تاکید شده و از آن به عنوان حقوق اساسی یاد شده است. از اینرو حق تصمیم گیری بر سرنوشت خود در هر فرم و شکل آن در تطابق با ميثاق ملل متحد و اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر بوده و هیچ فرد و گروه و دولتی را یارای انکار آن نیست. زیرا هرگونه تلاش به قصد انکار و چشم پوشی از این حقوق اساسی درست به معنای انکار "آزادی بشر" و "آزادی انتخاب" و در حقیقت انکار "انسانیت" آدمی است.

همچنانکه همگی مستحضرید، سرزمین کردستان در دومرحله و برهه‌ی زمانی یعنی جنگ چالداران و جنگ جهانی اول بر مبنای سیاستی استعماری و بدون در نظر گرفتن اراده‌ی آزاد ملت کرد بر چندین کشور تقسیم و تکه تکه شد.

اما این تقسیم ناروا و ظالمانه نتوانست اراده‌ی آزادیخواهانه‌ی ملت کرد را به زانو درآورد و طولی نکشید که سرزمین پارچه‌پارچه شده‌ی کردستان به سنگر دفاع از آزادی کرد تبدیل شد و قیامهای باشکوه‌ی از دل کردستان سربرآوردند. جنبشهای ملی دموکراتیک علیه این ستم شعله‌های خیزش را برافروخته و تاکنون نیز این جنبش روا و حق طلبانه در راستای تحقق حقوق و آزادیهای ملت کرد کماکان ادامه دارد و هیچ مانع و مشکلی قادر به سست کردن و لرزش گامهای کردها نبوده است.

حق تعیین سرنوشت در هر کدام از اشکال و فرمهای آن نظیر استقلال، فیدرالیزم و خودمختاری حق مسلم و انکارناپذیر ملت کرد بوده و حزب دموکرات کردستان ایران از آغاز فعالیت خود تاکنون مؤکداً بر این حقوق طبیعی و اساسی پای فشرده است. حزب دموکرات کردستان ایران هیچگاه استقلال کردستان به عنوان یکی از اشکال حق تعیین سرنوشت را نه تنها رد نکرده است بلکه از آن به عنوان حق مسلم و مشروع ملت کرد در همه‌ی بخشهای کردستان یاد کرده است. رهبر زنده یاد حزب دموکرات کردستان ایران شهید دکتر قاسملو در این باره گفته است "اگر روزی کشور کردستان مستقل تشکیل گردد، این به معنای تجزیه نیست، بلکه یکپارچگی مجدد است".

پس حزب دموکرات کردستان ایران حق تعیین سرنوشت در همه‌ی اشکال آن منجمله کسب یکپارچگی همه‌ی بخشهای کردستان و ایجاد دولت مستقل کردی در خاورمیانه را حق مسلم ملت کرد دانسته و سوای آن بر این باور است که همه‌ی بخشهای کردستان نیز حق تشکیل دولت مستقل در شمال، جنوب، شرق و غرب کردستان را دارا می‌باشند. اما علیرغم اعتقاد راسخ حزب دموکرات کردستان ایران به این حقوق تاکنون این حزب مبارز شعار کردستان مستقل را مطرح نساخته است. مطرح نساختن این شعار از سوی حزب دموکرات کردستان ایران به این مفهوم نیست که این حزب



حضار گرامی!  
تحقق و تثبیت حقوق ملت کرد در کردستان عراق چقدر از نظر ما حائز اهمیت است، حفظ این دستاوردها را دو چندان برای جنبش رهایی بخش کردستان سرنوشت ساز می‌دانیم از اینرو وظیفه‌ی هر کرد میهن پرست و هر جنبش دمکراتیکی می‌دانیم که در راستای حفظ این دستاوردها و کوشش برای اعتلای آنها مبارزه نماید.  
و نیز این وظیفه‌ی تاریخی بر دوش حکومت اقلیم کردستان و رهبری جنبش این بخش از کردستان سنگینی خواهد کرد که پشتیبان و حامی و دینامیزم جنبش ملی دمکراتیک کرد در همه‌ی بخشهای کردستان بوده و این وظیفه تاریخی را به نحو احسن به انجام برسانند.  
به این امید که همگی در این برهه‌ی حساس وظایف و مسئولیتهای میهنی خود را به نحو احسن و در نهایت دقت و هوشیاری به انجام برسانیم.

منبع: سایت حزب دموکرات کردستان ایران  
منبع تلاش: اخبار روز: [www.iran-chabar.de](http://www.iran-chabar.de)

افتخار است که یکی از رهبران جنبش رهایی بخش کردستان به ریاست جمهوری عراق و رهبر لایق و شایسته‌ی دیگری به ریاست اقلیم کردستان نائل آمده و از سوی کشورهای پیشرفته و تصمیم گیرنده‌ی جهان رسماً مورد استقبال قرار گرفته‌اند. دبیرکل اتحادیه عرب در پارلمان کردستان حاضر و این پارلمان را قانونی و منتخب مردم کردستان قلمداد نمود. بدون تردید همه‌ی این وقایع و رویدادهای مهم به نقطه‌ی امید آحاد مردم کردستان و جنبشی ملی دمکراتیک کرد در همه‌ی بخش های کردستان تبدیل گشته است.

حزب دمکرات کردستان ایران با نگاه امید بخش به دستاوردهای مهم ملت کرد نگرسته و امیدواریم که بتوانیم این دستاوردها را به سایر بخشهای کردستان منتقل نموده و عراق دمکراتیک فدرال به نمونه و سرمشق همه‌ی ملل کشورهای دیکتاتور زده منطقه‌ی خاورمیانه تبدیل شده و ملت کرد در همه‌ی بخشهای کردستان همچون لوکوموتیو تحول و تغییر از توتالیتاریزم و دیکتاتوری به سوی دمکراسی و رعایت حقوق بشر و ایجاد سیستمهای آزاد و باز در همه‌ی منطقه‌ی خاورمیانه عمل نمایند.

### برگزاری ششمین پلنوم کمیته‌ی مرکزی اطلاعیه‌ی دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران

دفتر سیاسی حزب دموکرات کردستان ایران در اطلاعیه‌ای پایان ششمین پلنوم کمیته مرکزی این حزب را اعلام کرد. در این اطلاعیه آمده است:

آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و کشورهای اروپایی و مواضع مشترک این کشورها در قبال رژیم بطور مفصل اشاره شده است .  
در این تحلیل با مدنظر قراردادن وضعیت کشور و سیاستهای رژیم جمهوری اسلامی و عزم راسخ مردم کشورمان در مبارزه برای رسیدن به آزادی، افق مبارزه روشنتر از گذشته توصیف گردیده است و امید به یکصدایی و اتحاد ملت‌های ایران بیش از پیش خود را نمایان ساخته است. در همین رابطه تحلیل مزبور ضرورت همکاری نیروهای سیاسی ایران در این شرایط ویژه را امری انکار ناپذیر دانسته و به همین خاطر تقویت و گسترش کنگره ملل ایران فدرال را وظیفه‌ای خطیری بر شمرده است.  
تحلیل مزبور در رابطه با وضعیت عمومی کردستان، جوانب مختلف زندگی و مبارزه‌ی مردم کردستان را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است به ویژه حرکات اعتراضی مردم کردستان در سالهای اخیر، هم از نظر اتحاد و یکپارچگی مردم کردستان و هم وسعت و تداوم حرکت بی‌نظیر، مهم تأثیرگذار بر مبارزه مدنی مردم کردستان ارزیابی نموده است. حرکتی که هم اکثر شهرهای کردستان را دربر گرفت، هم بیش از یک ماه طول کشید و هم مطالبات سیاسی و ملی ملت کرد در آن تجلی یافت.  
پلنوم در رابطه با این حرکت گسترده و مؤثر یکبار دیگر از طرف خود و کلیه مبارزان حزب مراتب سپاسگذاری و قدردانی خود را تقدیم توده‌های مردم کردستان نمود و این اتحاد و همصدایی و از خود گذشتگی مردم کردستان را در مبارزه برای رسیدن به آزادی و حقوق ملی امید بخش دانست. همچنین به روان پاک کلیه شهدای که در این حرکت جانشان را از دست دادند درود فرستاد.

پلنوم همچنین مراتب قدردانی ویژه‌ی خود را به هواداران و دلسوزان حزب دمکرات کردستان ایران تقدیم داشت که در این حرکات اعتراضی نقش چشمگیری ایفا نمودند و در خروشانند و به حرکت درآوردن این قیام نقشی اساسی داشتند.

تحلیل دفتر سیاسی پیرامون وضعیت ایران و کردستان از سوی شرکت کنندگان در پلنوم مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت و پس از تکمیل به تصویب رسید.

در بخش دیگری از کار پلنوم آقای تیمور مصطفایی عضو دفتر سیاسی، گزارش مفصلی از وضعیت تشکیلاتی حزب را به حاضرین تقدیم نمود. در

هم میهنان گرامی!  
مردم مبارز کردستان!

اعضا و هواداران حزب دمکرات کردستان ایران!

با خرسندی اعلام می‌نماییم که کمیته‌ی مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران، منتخب کنگره‌ی سیزدهم حزب، ساعت ۹/۳۰ دقیقه پیش از ظهر روز شنبه تاریخ ۷ آبان ماه سال ۱۳۸۴، برابر با ۲۹ اکتبر ۲۰۰۵ میلادی، ششمین پلنوم خود را با شرکت اعضای اصلی، علی البدل و مشاوران کمیته‌ی مرکزی برگزار نمود و پس از ۳ روز کار مداوم، ساعت ۷/۲۰ دقیقه‌ی عصر روز دوشنبه ۹ آبان ماه به کارهای خود پایان داد.

ششمین پلنوم کمیته‌ی مرکزی با رعایت یک دقیقه سکوت از سوی حاضرین جهت ادای احترام به روان پاک همه‌ی شهدا و به ویژه شهدای حرکات اعتراضی اخیر کردستان آغاز گردید. سپس برنامه‌ی کار پلنوم تقدیم حاضرین در پلنوم گردید و پس از تصویب دستور کار پلنوم آقای مصطفی هجری دبیرکل حزب دمکرات کردستان ایران تحلیلی سیاسی از وضعیت ایران و کردستان ایران را به نیابت از دفتر سیاسی تقدیم نمود.

در تحلیل دفتر سیاسی در رابطه با وضعیت سیاسی ایران به بخش عمده‌ای از مسائل مهم و تحولات کشور از جمله انتخابات محمود احمدی نژاد بعنوان رئیس جمهور و اهداف رژیم از تعیین مهره‌ای امنیتی - نظامی برای ریاست جمهوری و یکدست کردن مراکز تصمیم گیری رژیم و نتیجه و عواقب این انتخاب در داخل و خارج کشور، به طور همه جانبه اشاره شده بود. تحلیل مزبور اشاره بر این داشت که با تعیین احمدی نژاد بعنوان رئیس جمهور رژیم سیمای واقعی خود را به جهان خارج نشان داد و ثابت نمود که خیمه شب بازی اصلاحات و اصلاح طلبی بخشی از رژیم به پایان رسیده و روند بازگشت به دوران تأسیس رژیم جمهوری اسلامی آغاز گردیده است. این روند نیز هر چند احتمالاً اعمال خشونت رژیم نسبت به مردم و سرکوب آزادیخواهان را در پی داشته باشد، در همان حال این توهم را هم زدود که گویا بخشی از حاکمیت جمهوری اسلامی خواستار اصلاحات می‌باشد. این به نوبه‌ی خود یکپارچگی مردم در برابر رژیم را بیشتر و میدان مبارزه را گسترده‌تر می‌سازد.

در تحلیل دفتر سیاسی همچنین به بحرانهایی که رژیم جمهوری اسلامی ایران در داخل و خارج از کشور با آنها روبرو گشته به ویژه مسئله‌ی رژیم با



رویدادهای عراق و نهادینه کردن دموکراسی در این کشور مثبت ارزیابی گردید و با دیده احترام به آن نگریده شده. در این بحث همکاری و روابط دوستانه تمام نیروهای سیاسی در همه بخشهای کردستان وظیفه و مسئولیتی میهنی و ملی قلمداد گردید و هرگونه اقدامی در این زمینه را وظیفه ی همگانی بشمار آورد.

در این بخش، حضار نیز مشارکت فعال داشته، نقطه نظرات دفتر سیاسی در رابطه با مبارزات کردها در هر بخشی از کردستان و اوضاع نیروهای سیاسی کردها در دیگر بخشهای کردستان را نگرشی واقعبینانه ارزیابی نمودند.

در بخشی دیگر از کار و فعالیت پلنوم و در محدوده و چهارچوب وظایف و صلاحیتهایی که کنگره سیزدهم به کمیته‌ی مرکزی داده بود، سه تن از اعضای حزب در خارج از کشور به اتفاق آرای اعضای کمیته‌ی مرکزی بعنوان عضو علی‌البدل کمیته‌ی مرکزی انتخاب شدند.

بخش پایانی کارهای پلنوم اختصاص یافته بود به پایبند بودن به اجرا و رعایت اصول حزبی و فعالتر نمودن ارگانها در زمینه‌های مختلف. شرکت کنندگان در پلنوم عموماً و با احساس مسئولیت در این زمینه‌ها نقطه نظرات خود را مطرح و پیشنهادات پلنوم را به دفتر سیاسی حزب ارائه دادند.

همچنانکه اشاره گردید: پلنوم ششم کمیته‌ی مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران، رأس ساعت ۷/۳۰ بعد از ظهر روز دوشنبه ۹ آذرماه سال ۱۳۸۴ شمسی، پس از اجرای تمام وظایف که دستورات تعیین شده‌اش، به کار خود پایان داد.

منبع: اخبار روز: [www.iran-chabar.de](http://www.iran-chabar.de)

سه شنبه ۱۷ آبان ۱۳۸۴ - ۸ نوامبر ۲۰۰۵

این گزارش بطور واقعبینانه به نقاط ضعف و قوت کار تشکیلاتی اشاره رفته بود.

شرکت کنندگان در پلنوم در رابطه با این گزارش هم فعالانه در مباحث شرکت نمودند و دیدگاه و نظرات خود را ابراز داشتند و گزارش را واقعبینانه ارزیابی نمودند و بر لزوم تقویت و هرچه فعالتر نمودن بخش تشکیلات حزب و همچنین امور تبلیغاتی حزب تأکید ورزیدند و جهت اجرای این کارها پلنوم نقطه نظرات ویژه خود را به دفتر سیاسی توصیه نمود.

در بخش دیگری از برنامه‌ی پلنوم، آقای شاهو حسینی عضو کمیته‌ی مرکزی حزب و نماینده‌ی حزب در خارج از کشور، گزارش همه جانبه‌ای از امور تشکیلاتی، دیپلماسی و تبلیغاتی و دیگر وظایف کمیته‌ی اجرایی امور حزب در خارج از کشور را تقدیم به پلنوم نمود. در این گزارش به آن قسمت از کار و وظایفی که به انجام رسیده بودند و به وظایفی که برای آینده در نظر گرفته شده‌اند اشاره شده بود. پلنوم پس از این گزارش و تصویب نمودنش، سفارشات و توصیه‌های خود را به منظور هرچه بیشتر فعال نمودن ارگانهای حزب در خارج از کشور، به دفتر سیاسی تقدیم نمود. بخش دیگری از کارهای پلنوم، به بحث سیاسی مطرح شده از سوی دفتر سیاسی در رابطه با مسئله‌ی کرد اختصاص یافته بود. که دبیرکل حزب بحث مذکور را تقدیم پلنوم نمود. در این مقوله وضعیت کرد در افکار عمومی و از منظر و چشم انداز کشورهای غرب و منطقه، مورد تجزیه و تحلیل واقع گشته و همچنین وضعیت کردها در هر کدام از بخشهای کردستان بطور جداگانه به مورد بحث گذاشته شد و نقاط قوت و ضعف مبارزات فرزندان ملت کرد در هر بخش مشخص شده و در نتیجه‌ی افق موفقیت و ترقی ملت کرد روشنتر از پیش به تصویر کشیده شد.

در همین رابطه دستاوردهای ملت کرد در کردستان عراق و نقش نیروهای سیاسی کرد در این بخش از کردستان و تأثیرات مثبت آن از لحاظ روند

#### گزارشی از کنفرانس

"حل مسئله‌ی کرد در چهارچوب دمکراتیزه کردن خاورمیانه"

براین نظر متفق القول بودند که علیرغم جان سختی و لجاجت مستمر نظامهای توتالیتر در سطح جهان بالعموم و در منطقه بالخاص، تحولات جهانی بعد از خاتمه‌ی جنگ سرد، بسوی حل مسائل و مشکلات در چهارچوب دمکراتیزه کردن کشورها است و اینکه در چهارچوب این تحول (با در نظر گرفتن داوطلبی ترکیه به عضویت در اتحادیه اروپا و نیز استقرار یک سیستم پلورالیستی در شکل فدرال در عراق به عنوان فاکتورهای مساعدگر و تأثیرگذار) حل مسئله‌ی کرد در کشورهای ترکیه، ایران و سوریه را ضروری خواهد ساخت، بویژه که مسئله ثابت در این منطقه که دربردارنده‌ی قسمت اعظم منابع انرژی مورد احتیاج کشورهای صنعتی است، چاره یابی این مسئله و مسائل دیگر از این دست را در چهارچوب دمکراتیزه کردن، ضروری خواهد ساخت.

بخش دوم کنفرانس به ابراز نظر سازمانهای کرد از چهار بخش کردستان اختصاص یافته بود، این بخش از کنفرانس را آقای جاناتان راندال، روزنامه‌نگار و نویسنده و وابسته سابق روزنامه‌ی واشنگتن پست در خاورمیانه بعهده داشت.

در این بخش سخنرانان زیر اقدام به ابراز نظر نمودند:

۱- آقای موسی کوال، به نمایندگی از ائتلاف دمکراتیک کردهای ترکیه (این ائتلاف شامل احزاب و سازمانهای زیر می‌باشد: حزب دمکرات کردستان ترکیه، حزب سوسیالیست کردستان ترکیه، حزب دمکرات و میهن پرست کردستان ترکیه، حزب اسلامی کردستان ترکیه، جنبش بخش شمالی کردستان، جنبش حق و آزادی، حزب کاوه، حزب سوسیالیستهای انقلابی کردستان ترکیه، باضافه شماری از شخصیتهای کرد ترکیه)

کنفرانس "حل مسئله‌ی کرد در چهارچوب دمکراتیزه کردن خاورمیانه" از طرف ائتلاف دمکراتیک کردهای ترکیه (این ائتلاف از چندین حزب و سازمان سیاسی کرد ترکیه بوجود آمده است) و با همکاری حزب سبزه‌های فرانسه و بویژه پشتیبانی آقای نوئل مامر (noel mamere) نماینده‌ی پارلمان فرانسه و از رهبران حزب سبزه‌های این کشور، روز ۲۹ نوامبر از ساعت ۹/۳۰ صبح تا ۱۹/۳۰ در یکی از سالنهای پارلمان ملی فرانسه برگزار گردید، و در بخش اول کنفرانس که آقای ژرار شالیان (Gerard chaliand) روزنامه‌نگار و نویسنده و از کردشناسان مشهور فرانسوی، ریاست آن را بعهده داشت، شخصیتهای زیر به ابراز نظر پرداختند:

۱- آقای نوئل مامر، نماینده‌ی پارلمان فرانسه و از رهبران حزب سبزه‌های این کشور

۲- آقای دکتر کنالد نزان، رئیس انستیتیوی کرد در پاریس

۳- آقای روبرت بین ژون (Robert pigeon) رئیس دفتر نمایندگی حزب جمهوریخواه ایالات متحده آمریکا در اروپا

۴- آقای هوگر وان رومپای (hugo van romapas) سناتور مجلس سنای بلژیک

۵- آقای برنارد دوران (Bernard dorin) سفیر اسبق فرانسه و تحلیل گر خاورمیانه

۶- آقای هانری پاریس، رئیس انجمن تفکر در باب سیاستهای دمکراتیک (فرانسه)

در این بخش سخنرانان با توجه به مقوله‌ی جهانی شدن، و گرایش به سوی سازمانیابی در مجموعه‌های سیاسی - اقتصادی - استراتژیک کلان در سطح بین المللی و بویژه گرایش عمومی جهانی با گسترش دموکراسی،

رژیمهای مستبد منجر می‌گردد، برقراری این نوع از سیستم اداری، به تضعیف استبداد، گسترش دموکراسی و تقسیم عادلانه‌ی قدرت خدمت خواهد کرد. از طرف دیگر، استقرار چنین نظامی موجب خواهد شد که خلقهای تحت ستم ایران دیگر در میهن خود احساس بیگانگی و شهروند درجه دومی نکنند. برخلاف ادعاهای فریبکارانه حکومت‌های مرکزی، استقرار چنین نظامی در ایران، نه تنها موجب به خطر افتادن تمامیت ارضی نخواهد شد، بلکه برعکس، سبب اتحاد داوطلبانه و استحکام برادری بر پایه‌ی حقوق برابر در بین خلقهای کشور خواهد گردید. خلاصه اینکه استقرار چنین سیستمی در ایران که بیش از ۶۰٪ مردم آنرا خلقهای غیر فارس تشکیل می‌دهند، یکی از ارکان اساسی دموکراسی است.

بعبارت دیگر در چهارچوب دموکراتیزه کردن خاورمیانه و استقرار صلح و ثبات این منطقه، باید بصراحت گفت که بدون در نظر گرفتن حقوق بیش از ۳۰ میلیون کرد در ترکیه، ایران و سوریه، که از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی خود محروم میباشند، امکان استقرار یک دموکراسی واقعی و صلح و ثباتی پایدار، نخواهد بود. از دموکراسی و صلح و ثباتی این چنین، کردها چه انتظاری می‌توانند داشته باشند؟ برای کردها اسقرار چنین صلح و ثباتی، چه فرقی با آرامش و سکوت حکمفرما بر گورستان خواهد داشت؟ در اینجا تنها کردها را مثال آوردم، در حالیکه همه‌ی ما می‌دانیم که در منطقه و بویژه در ایران خلقهای دیگری نیز هستند که وضعیت مشابه کردها را دارند. در رابطه با ایران باید گفت که مسئله‌ی ملی، امروزه بصورت یکی از مسائل اساسی کشور مطرح است و در نتیجه‌ی ارتقا آگاهی ملی در بین خلقهای تحت ستم کشور، خواست برسیمت شناخته شدن هویت ملی و استقرار سیستمی عادلانه مبتنی بر حقوق برابر، به اساسی‌ترین ارکان مبارزه برای استقرار دموکراسی در کشور تبدیل شده است. با توجه به این واقعیتها، حزب مکررات کردستان ایران همراه با چند حزب و سازمان دیگر متعلق به خلقهای آذری، کرد، بلوچ، ترکمن و عرب بر اساس پلاتفورمی مشترک، به تشکیل تشکلی تحت نام "کنگره‌ی ملیتهای ایران فدرال" برای ایرانی دموکراتیک و فدرال اقدام نمودند، زیرا که بیش از ۲۶ سال حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی، ثابت نموده است که در چهارچوب این نظام ایدئولوژیک، نه تنها استقرار دموکراسی بلکه انتظار تغییر و تحول جدی هم، انتظار بیهوده و خیال پرورانی است.

تنها مرگ این رژیم است که ایران و ایرانی سعادت را در آغوش خواهند گرفت و این سعادت جز از طریق استقرار نظامی مبتنی بر دموکراسی تأمین نخواهد شد. و بالاخره اینکه در کشوری چند ملیتی نظیر ایران، استقرار یک دموکراسی واقعی از طریق برسیمت شناختن حقوق خلقهای تحت ستم می‌گذرد. بعبارت دیگر برسیمت شناختن هویت ملی ملیتهای تحت ستم در شکل استقرار یک نظام دموکراتیک و فدرال، بعنوان یکی از مؤلفه‌های دموکراسی و رکنی از ارکان اساسی آن، هم تضمین گر یک دموکراسی واقعی خواهد بود و هم تضمین گر تمامیت ارضی ایران.

با تشکر از توجه‌اتان به عرایضم.

منبع: سایت حزب دموکرات کردستان ایران

منبع تلاش: اخبار روز: [www.iran-chabar.de](http://www.iran-chabar.de)

سه شنبه ۱۵ آذر ۱۳۸۴ - ۶ دسامبر ۲۰۰۵



۲- خسرو عبداللهی، عضو علی البدل کمیته‌ی مرکزی و مسئول بخش روابط حزب دموکرات کردستان ایران در خارج

۳- آقای ابراهیم علیزاده، دبیرکل سازمان کومه‌له

۴- آقای سیوان بارزانی، نماینده‌ی حکومت اقلیم کردستان عراق در فرانسه (از طرف حزب دموکرات کردستان عراق)

۵- آقای زیا عباس به نمایندگی از اتحادیه‌ی میهنی کردستان عراق

۶- آقای احمد اکرم به نمایندگی از کمیته‌ی مشترک احزاب کرد در سوریه روی هم‌رفته، این نمایندگان، ضمن تأکید بر مشروع بودن حق تعیین سرنوشت برای ملت کرد، بر این عقیده بودند که با توجه به فاکتورهای بین المللی و منطقه‌ای و نیز وضعیت ژئوپولیتیکی کردستان در خاورمیانه، مناسبترین راه حل برای مسئله‌ی کرد در همه‌ی بخشهای کردستان، استقرار یک سیستم دموکراتیک فدرال براساس جغرافیایی - ملی در هر یک از کشورهایی است که کردستان را میان خود تقسیم کرده‌اند.

شایان ذکر است که اعضای کمیته‌ی حزب در فرانسه نیز در این کنفرانس شرکت کرده بودند آنان ضمن نشست های جداگانه با شرکت کنندگان، اسناد حزبی مبتنی بر جنایات رژیم آخوندی در کردستان ایران را در اختیارشان گذاشتند.

متن سخنرانی آقای خسرو عبداللهی عضو علی البدل کمیته‌ی مرکزی و مسئول بخش روابط حزب دموکرات کردستان ایران در خارج

آقای رئیس!

خانمها و آقایان!

دوستان گرامی!

همچنانکه می‌دانید، در حال حاضر کردها، چه در سطح منطقه ای و چه در سطح جهانی، بزرگترین ملت را تشکیل می‌دهند که فاقد حاکمیت ملی هستند. سرزمین شان بین چند کشور تقسیم شده است حکومت های از این بخشها (بجز کردستان عراق) حکومت‌هایی مستبد و توتالیتر می‌باشند که مطالبات دموکراتیک این مردم را با خشونت تمام سرکوب می‌کنند. متأسفانه، تاریخ ملت کرد از این نظر، تاریخی پر از تراژدی، قتل و عام و مملو از جنایات هولناک می‌باشد.

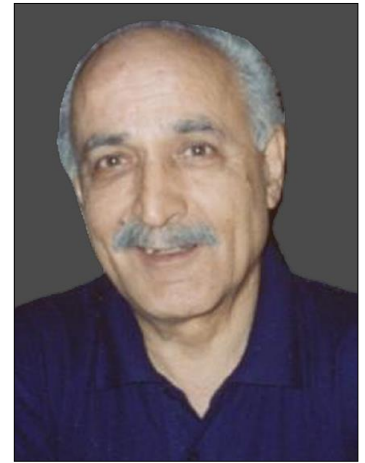
با توجه به تجزیه‌ی سرزمین کردستان برخلاف اراده‌ی مردم آن و با توجه به ستمها و ددمنشیهایی که نسبت به این مردم صورت گرفته و امروزه در ایران، ترکیه و سوریه همچنان ادامه دارد و نیز با توجه به اینکه حق تعیین سرنوشت ملل توسط جامعه‌ی بین المللی برسیمت شناخته شده، میتوان گفت که تشکیل حکومت مستقل کرد در هر کدام از بخشهای آن و یا الحاق حکومت هر چهار بخش آن به یکدیگر و تأسیس حکومت واحد، حق مسلم و مشروع ملت کرد می‌باشد. ولی حق تعیین سرنوشت ملل می‌تواند شکل های دیگری نظیر فدرالیسم یا خودمختاری را نیز به خود بگیرد.

حزب دموکرات کردستان ایران که ۶۰ سال است برای آزادی و دموکراسی و تحقق حقوق ملت کرد در کردستان ایران مبارزه می‌کند ضمن تأکید بر حق ملت کرد در ایجاد دولت مستقل، با توجه به فاکتورهای بین المللی و منطقه‌ای و نیز وضعیت ژئوپولیتیکی کردستان در خاورمیانه، بر این بارو است که مناسبترین راه حل مسئله‌ی کرد در همه‌ی بخشهای کردستان، استقرار سیستمی دموکراتیک و فدرال بر مبنای جغرافیایی - ملی در هر یک از کشورهایی است که کردستان را میان خود تقسیم کرده‌اند. استقرار چنین سیستمی بویژه در کشورهای کثیرالملله‌ای مثل ایران که در آن ملیتهای فارس، آذری، کرد، بلوچ، عرب و ترکمن، با هم زندگی می‌کنند و هر یک دارای تاریخ، زبان و فرهنگ ویژه‌ی خود می‌باشند، مناسبترین شیوه‌ی اداره‌ی کشور می‌باشد. در کشورهایی که همه‌ی قدرت در پایتخت متمرکز شده و فقط در انحصار یک ملیت قرار دارد و اغلب اوقات به استقرار

## گذار از فراز و فرودهای تاریخ ایران حفظ یگانگی ملی و چندگونگی قومی

- ♦ با بر آمدن جمهوری اسلامی، می‌توان از محو عوامل ذهنی در تعریف ملت و وحدت ملی ما یاد کرد. یکی از این عوامل، یعنی ایرانی‌ت، که در درازای سده‌ها، ملاط ملیت ما، بود به اسلامیت ایرانی تغییر یافته است. عوامل ذهنی دیگر مانند تاریخ مشترک و پذیرش سرنوشت مشترک ملت ایرانی نیز نادیده گرفته شده و می‌شود و همه رسوم مشترک میان اقوام ما بگونه‌ی منفی قلمداد می‌شوند.
- ♦ حوادث اخیر کردستان و اهواز بیش از آن که نمادی از حرکت قومی باشد ناشی از نادیده انگاشتن واقعیات‌ها از جانب حاکمان، است. به سخنان نمایندگان شهرستان‌های محل سکونت اقوام در مجلس شورای ایران توجه کنید. از طرف دیگر تحریک‌های بیگانگان را نیز بیاد بیاوریم که برخی از آنان اعتقاد دارند: «ایران بی بمب اتمی هم کشور بزرگی است!»

### گفتگو با دکتر محمدرضا خوبروی پاک



دولت یا ناآرامی‌ها در بیرون مرزهای ایران در کشورهای همسایه میهنمان»، نیست. همان گونه که گفتید در پنجاه سال اخیر تاریخ ایران، این خواست‌ها به دلایل مختلف مطرح شده است. من بر عکس بسیاری از میهن‌دوستان، بنظرم می‌رسد که علت اصلی تنها مداخله بیگانگان نیست. علت داخلی بسیاری نگرانی‌های اقوام ایرانی را فراهم می‌کند؛ اما، اگر اقوام ایرانی می‌خواستند از بحران‌های داخلی و ناآرامی‌ها استفاده کنند؛ روزگاری بود که دولت این چنان قوی نبود؛ نه نهادهائی همانند (SA یا SS) رژیم نازی داشت و نه گروه‌هائی همانند توتون ماکوت‌ها (Tontons Macouts) در هایتی زمان حکومت پاپا دوک.

از علل داخلی این خواست‌ها در دو دهه اخیر، با بر آمدن جمهوری اسلامی، می‌توان از محو عوامل ذهنی در تعریف ملت و وحدت ملی ما یاد کرد. یکی از این عوامل، یعنی ایرانی‌ت، که در درازای سده‌ها، ملاط ملیت ما، بود به اسلامیت ایرانی تغییر یافته است. عوامل ذهنی دیگر مانند تاریخ مشترک و پذیرش سرنوشت مشترک ملت ایرانی نیز نادیده گرفته شده و می‌شود و همه رسوم مشترک میان اقوام ما بگونه‌ی منفی قلمداد می‌شوند.

عامل دیگر، فرق‌گذاری منفی درباره پیروان مذاهب مختلف و فرق‌گذاری مثبت برای قشر خاصی از دین دانایان است.

سومین عامل، بدوی سازی قوانین است که بیشتر قوانین مترقی را کنار گذارده شده و پیروان مذاهب گوناگون را بگونه شهروندان درجه دو در آورده‌اند. افزون بر قوانین نارسا و ویژه دوران بدویت که تصویب کرده‌اند؛ اجرای قانون احوال شخصیه ایرانیان غیر شیعه (۱۳۱۲ شمسی) را هم بر نمی‌تابند.

عامل چهارم، وضع ناهنجار اقتصادی و مستضعف سازی مردم است. بیکاری و فقر فراگیر در نواحی مرزی بیداد می‌کند و چاره‌ای جز قاچاق و توجه به آن سوی مرز باقی نمی‌ماند.

عامل پنجم، از میان برداشتن افسانه‌ها و اسطوره‌های مشترک میان اقوام ایرانی است. حاکمان هر گونه شادی و سرور سنن ایرانی را نفی می‌کنند و «جراحی خنده بر لب‌ها» به صورت مذهب مختار در آمده است. همه اینها نگاه مرزنشینان کشور را به آن خارج جلب می‌کند. بی سبب نیست که برابر آمار سازمان ملل متحد، در سال ۲۰۰۴، ایران مقام یکم را در مورد فرار مغزها دارد.

عامل ششم، خشونت و سختگیری حاکمان در برابر هر گونه حرکت اعتراضی در کشور است. خواه در نزدیکی تهران و یا در شهرستان یا استانی

تلاش - با اوج‌گیری بحران‌های سیاسی داخلی؛ از درگیری و رقابت‌های درونی رژیم گرفته تا نارضایتی عمومی از حکومت و دستگاه دولت، و به موازات آن بحران و ناآرامی در بیرون مرزهای ایران در کشورهای همسایه میهنمان، ما بار دیگر شاهد طرح بحث‌ها و مطالباتی از سوی برخی از احزاب و نیروهای سیاسی منسوب به اقوام و به ویژه در مناطق مرزی کشورمان هستیم. علیرغم این

که این موضوع در ایران جدید و در طول تاریخ معاصر ما بی‌سابقه نیست، اما آنچه بدیع و تازه می‌نماید؛ برسر زبان افتادن مفهوم «حق تعیین سرنوشت تا مرز جدائی و تشکیل حکومت مستقل» است. البته نه اینکه طرح این مفهوم تازگی داشته باشد، اما آنچه که در این میان بدیع می‌نماید، تغییر مبانی فکری و مستندات سیاسی و حقوقی توجیهی و دفاعی آن است. به عبارت روشن‌تر برخورد و آشنائی آغازین ما با این ترم از طریق گنجینه فرهنگی و مفاهیم نیروهای مارکسیست - لنینیست و استالنیست‌هایمان بوده است. اما امروز سعی می‌شود، به هر صورتی این امر به اعلامیه جهانی حقوق بشر و پیوست‌های آن و خلاصه قوانین بین‌المللی نسبت داده شود.

با توجه به این که شما سال‌هاست به صورت متمرکز بر روی مبانی حقوقی بین‌المللی در رابطه با اقلیت‌های گوناگون قومی، نژادی، مذهبی مطالعه نموده و دارای آثاری پژوهشی در این زمینه‌ها هستید و مقالاتی که به قلم شما منتشر شده‌اند، نشان می‌دهند که شما همچنین پروسه تحولی مواضع سیاسی احزاب و گروه‌های سیاسی ایرانی در این زمینه‌ها را زیر نظر دارید، لطفاً بفرمائید، چگونه و چرا به یکباره مبانی استدلالی و توجیهی این مفهوم در میان ایرانی‌ها تغییر یافت؟

دکتر خوبروی - تنها علت برسرزبان افتادن مفهوم «حق تعیین سرنوشت تا مرز جدائی و تشکیل حکومت مستقل» «اوج‌گیری بحران‌های سیاسی داخلی و رقابت‌های درونی رژیم گرفته یا نارضایتی عمومی از حکومت و دستگاه

در پایان جنگ جهانی یکم، حق تعیین سرنوشت، بوسیله اعلامیه ۱۴ ماده‌ای ویلسون وارد حقوق بین‌الملل شد و اساس معاهده ورسای قرار گرفت. پیشنهاد ویلسون در همان زمان مورد اعتراض قرار گرفت و بسیاری آن را به بمبی تشبیه کرده بودند که هر دولت منسجمی را می‌تواند از میان بردارد. حق تعیین سرنوشت، سپس، در منشور سازمان ملل متحد آمد. (بند ۲ از ماده یک، ماده ۵۵، ماده ۷۳ و بند ب از ماده ۷۶ منشور ملل متحد).

در حقوق مواردی هست که تعریف مشخص و منجز از موضوع وجود ندارد اما قواعد و مقررات مربوط به آن اعمال می‌شود، مانند همین حق تعیین سرنوشت بوسیله ملت‌ها که تعریفی درباره آن نیست اما جامعه بین‌المللی، دستکم در مورد کشورهای مستعمره، آن را به مرحله اجرا در آورده است.

در بسیاری از قطعنامه‌های سازمان ملل متحد - بویژه مجمع عمومی از این حق با اما و اگر هائی نام برده شده است. زیرا اجرای این حق، در داخل هر کشور با اصل یکپارچگی سرزمینی و در سطح بین‌المللی با اصل عدم مداخله دولت‌ها در امور داخلی کشوری دیگر، مندرج در منشور سازمان ملل، تعارض پیدا می‌کند.

با استفاده از مواد یاد شده بود که مساله کشورهای مستعمره و استعمار زدائی در سازمان ملل مطرح شد. اما در مورد تفسیر این مواد و حقوق مربوط به آن محتاطانه رفتار شد، به این معنا که سازمان آنرا حقی برای دولت‌ها می‌داند تا با یکدیگر در صلح و آرامش زندگی کنند نه حقی که باعث تجزیه دولت‌ها شود. به همین جهت گفته می‌شد:

**«حق جدائی یک ناحیه و یا منطقه که بر حسب سابقه قسمتی از خاک یک کشور مستقل بوده، غیر قابل قبول است.»**

در قطعنامه‌ای بتاريخ ۷ دسامبر ۱۹۷۴، سازمان ملل متحد اعلام می‌دارد که فقط مبارزه ملت‌های استعمار شده، یا زیر سلطه نیروی بیگانه و یا رژیم‌های نژاد پرستانه را که برای کسب حقوق خود مبارزه می‌کنند به رسمیت می‌شناسد.

در مورد وضع ویژه میهن ما، بنظر می‌رسد یادآوری دو نکته ضرور است: نخست آن که مدعیان چنین طرز تفکری نمایندگی از سوی هیچ یک از اقوام ایرانی ندارند و فراوانی احزاب محلی با خواست‌های مختلف نشانی از ناهماهنگی داخلی قومی است. دو دیگر آن که اجرای حق تعیین سرنوشت حتما و الزاما به جدائی خواهی منجر نمی‌شود. مردم جزیره مایوت در سه همه پرسی (۱۹۵۸ - ۱۹۷۴ - ۱۹۷۶) به باقی ماندن در جمهوری فرانسه رای دادند و سه جزیره دیگر همسایه جزیره مایوت - جزیره‌های کومور - استقلال و نظام فدرالی را اختیار کردند که از ۱۹۷۵ تا امروز - سی سال - ۲۵ کودتا را بخود دیده‌اند و از این جهت افتخار داشتن مقام یکم کودتا را در کشورهای فدرال بدست آورده‌اند!! و جمهوری فدرال اسلامی کومور بگونه فراهم کننده کارگر ارزان قیمت برای جزیره مایوت در آمده است. اضافه کنم که در دسامبر ۲۰۰۱، در یک همه پرسی با آرای موافق ۷۶/۶٪ از مردم به عمر جمهوری اسلامی پایان داده شد و به جای آن اتحادیه کومور بوجود آمد.

در کشوری مانند ایران، با توجه به سابقه قانون اساسی آن، ما بیش و پیش از «حق تعیین سرنوشت مردم به خود مردم»، به «حق سپردن اداره امور مردم به خود مردم» نیاز داریم. هیاهوی بسیار، بویژه در خارج از کشور، برای چنین مفاهیمی که با واقعیات کشور ما همخوانی ندارد، به نظر من زیادی است. با توسل به اصول دموکراتیک و با استفاده از آگاهی نسبی مردم داخل کشور - اگر نادانی و خشونت حاکمان بگذارد - زودتر و بهتر از بحث‌های تئوریک می‌توان موضوع را حل کرد.

دور دست باشد. چنین خشونتی سبب رادیکال شدن احزاب محلی می‌شود و مطالبات آنان را افزایش می‌دهد. کنش و واکنش این دو نیرو (حاکمان و احزاب محلی) در حرکت‌های قومی حتی در برخی از کشورهای اروپا نیز بچشم می‌خورد. اگر احزاب محلی به تندروی بپردازند، دولت ابتدا با معتدلان حزب کنار می‌آید و سپس به نحوی به سرکوب تندروان می‌پردازد. نمونه بارز این کنش و واکنش‌ها را می‌توان در اسپانیا در سال‌های ۹۶ تا ۲۰۰۴ در مورد باسکی‌ها ملاحظه کرد.

عامل هفتمی نیز هست که ویژه نخبگان محلی کشور ما، بویژه در خارج از ایران است، و آن این که هر قدر صلاحیت و تخصص حاکمان در اداره امور کاهش می‌یابد، نخبگان قومی محلی خود را در مقامی بالاتر و شایسته‌تر برای حکومت کردن - اگر نه در سطح ملی - دستکم در سطح محلی می‌بینند و برخی هم به هوای غنیمت یا نصیبی هستند. خدا را چه دیدید! برآیند منطقی این عوامل، گسل در احساس همبستگی ملی و گرایش به سوی جوامع محدود قومی و محلی و یا حسرت اوضاع آن سوی مرزها است. بدیهی است که فروریزی اتحاد شوروی و حوادث افغانستان و عراق و نیز تحریک‌های بیگانگان در طرح این خواست‌ها موثر بوده و هست.

در چنین شرایطی، برخی از نخبگان قومی و محلی - بی آن که نمایندگی از سوی مردم داشته باشند - از خود مختاری به فدرالیسم از فدرالیسم به حق تعیین سرنوشت و جداسری می‌رسند. چنین نخبگانی مانند حاکمان از درک این نکته غافلند که همانگونه که حاکمان قادر به هویت سازی نیستند، نخبگان و احزاب محلی هم نمی‌توانند هویتی غیر معمول و غیر تاریخی را به آنان تحمیل کنند. نمونه آن را در سال‌های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ در ایران - بی در نظر داشتن مداخله بیگانگان - دیدیم.

اما آنچه را که شما به عنوان «گنجینه فرهنگی و مفاهیم نیروهای مارکسیست - لنینیست و استالینیست‌هایمان» عنوان کرده‌اید، دیدیم و می‌بینیم که در آن گنجینه چیزی جز نکبت و لعنت نبود. «مارکسیست - لنینیست و استالینیست‌هایمان» در مورد حق تعیین سرنوشت، تنها بحث‌ها و اختلاف نظرهای لنین با روزا لوکزامبورگ را می‌خواندند که بیشتر در مورد ویژه لهستان بود و کتاب لنین را بگونه شاهکار به رخ مجذوبان و مرعوبان می‌کشیدند. آنان از تئوری خود مدیری شخصی که بوسیله مارکسیست‌های انترناسیونال دوم عرضه شده بود چیزی نمی‌دانستند و فراموش می‌کردند که میان ملل تاریخی و غیر تاریخی تفاوت‌های فراوانی وجود دارد.

در مورد حق تعیین سرنوشت، می‌توانم بگویم:

طرح حق ملت‌ها برای تصمیم‌گیری درباره سرنوشت خود، در سال ۱۸۹۳ بوسیله انترناسیونال سوسیالیست‌ها در کنگره زوریخ ۱۸۹۳، و سپس در لندن و در بال به ترتیب در سال‌های ۱۸۹۶ و ۱۹۱۲ اعلام شد. در سال ۱۸۹۶ لهستانی‌ها، در کنگره حزب سوسیالیست لهستان که در لندن تشکیل شده بود موضوع استقلال کشور خود را مطرح کردند. روزا لوکزامبورگ به نام حزب سوسیال دمکرات لهستان به مخالفت با آن برخاست. ده سال پس از آن، سوسیال دمکرات‌های اتریش - هنگری و پیروان مارکسیسم، (اتو بوئر O. Bauer و کارل رنر K. Renner) راه حل‌های عملی گوناگونی برای همزیستی ملت‌ها ارائه کردند. آنها به این نتیجه رسیده بودند که خود مدیری شخصی و فرهنگی، نقطه پایان تنش‌های ملی در امپراتوری اتریش - هنگری است. از دیدگاه آنان، حل تنش‌های فرهنگی، به طبقه کارگر، از ملیت‌های مختلف، اجازه می‌دهد که آگاهی لازم را از طبیعت کاملاً سیاسی مشکلات خود بدست آورند و مبارزه طبقاتی خود را برای دفاع از منافع مشترک تشدید کنند.

قومی مسلط به قوم یا اقوام دیگر نیز بیگانه تلقی می‌شود. از همین جا، اختلافها و برخوردها بروز میکند.

در حقوق داخلی، اجرای حق تعیین سرنوشت با دو دشواری روبروست: نخست تضاد آن با یکپارچگی سرزمینی دولت‌ها و دو دیگر آن که مردم چه کسانی هستند و چه مقامی باید تعریف شایسته آن را بدست دهد. حاکمان در هر کشوری، شهروندان خود را مردم می‌نامند و رهبران گروه‌های اقلیتی نیز - در بسیاری از موارد بی‌داشتن نمایندگی - گروهی را مردم یا خلق و یا ملت می‌خوانند. آنها به صورت عام و کلی از خلق و یا مردم نام می‌برند که بسیار کسدار و بی‌ثبات است. زیرا خلق یا مردم مفهومی کاملاً انتزاعی است. تنها در مواردی مانند تجمع و راهپیمایی و یا انتخابات است که این واژه‌ها را می‌توان لمس کرد. به گفته پل والر - استاد و شاعر فرانسوی - این کلمه گاهی، کل نا مشخص و گاهی شماری زیاد را که در هیچ مکانی حاضر نیست بیان می‌کند.

ریمون آرون، نیز اعتقاد دارد که چون تعریف مشخصی از مردم را در دست نداریم، می‌توان دستکاری گوناگونی در آن به عمل آورد. آیا مجموعه‌ای از افراد یک جامعه را می‌توان مردم خواند؟ یا اینکه شهروندان به طور کلی نمونه کامل آن هستند؟ آیا یک گروه اقلیتی فعال نمی‌تواند خود را مردم و یا خلق معرفی کند؟ و آیا یک اقلیت حاکم نمی‌تواند خود را ملت بخواند؟ دولت‌ها به گونه‌ی کلی خود را نماینده «مردم» می‌دانند ولی در همان حال از شناخت عنوان مردم برای دیگر گروه‌های مختلف در داخل یک کشور وحشت دارند. دلیل‌هایی هم که برای این وحشت دارند مختلف است: احترام به یکپارچگی سرزمینی، رعایت وحدت ملی، تفاوت میان صلاحیت داخلی و طبیعت سیاسی حق تعیین سرنوشت.

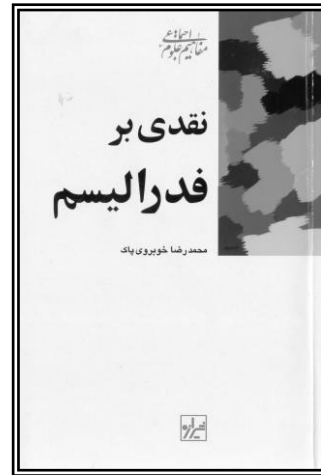
عدم تناسب به کارگیری کلمه خلق و مردم، نشان دهنده سستی و گسستگی در خواست این گروه‌هاست که رهائی و یا احراز حق سرنوشت را مطالبه می‌کنند. آنها پیش از اثبات حق تعیین سرنوشت خود، شناسائی حقوقی خود را به عناوین گوناگون خواستارند. بیشتر اوقات این درخواست شناسائی چه در سطح بین‌المللی و چه در سطح داخلی از علت‌های ناآرامی است. به قول البرکامو (Camus) نویسنده فرانسوی: تقدم تقاضای استقلال به معنای رد هرگونه مذاکره و سازش است. چنین گروه‌هایی برای جلب حمایت ملی و یا بین‌المللی می‌باید از پیش، حقوق اساسی اعضای خود و دیگر گروه‌ها را روشن کنند و خود را موظف به اجرای آن حقوق بدانند. تنها در این حالت است که می‌توان به چند گانگی فرهنگی و اجتماعی دست یافت و از هرگونه کنار گذاشتگی فرد یا گروه جلوگیری کرد.

ملیت‌گرایی و شهروندی ممکن است از دو مقوله جداگانه باشند مانند بسیاری از ایرانیان دو تابعیتی که شهروند یک کشور خارجی هستند ولی در ژرفای وجودشان ملی‌گرا و دلبسته ریشه و تبار ایرانی خویشند. می‌توان وابستگی فرهنگی یا قومی ویژه‌ی داشت، اما، در همان حال شهروند وفادار به یک کشور بود.

گزارشگر ویژه کمیسیون فرعی حقوق بشر سازمان ملل متحد در گزارش سال ۱۹۹۲ خود می‌نویسد:

«در هر کشور، نوع ملیت‌گرایی (ناسیونالیسم)، تعیین کننده سرنوشت اقلیت‌ها است. ویژگی اساسی قوم - ملیتی، کنار گذاشتن، جداسازی و نیز گاهی بهره برداری (...) [ از دیگران ] است. ... بر عکس مشخصه بارز ملیت‌گرایی براساس شهروندی، هم‌آمیختگی، همانند سازی و یکپارچگی است، که انگیزه‌ای برای بنای شکوهمند ملت ایجاد می‌کند. ملیت‌گرایی بر اساس شهروندی نبرد با تبعیض است، اما چون تمایل طبیعی به مخالفت با

تلاش - بطور مشخص کدام یک از قوانین بین‌المللی و میثاق‌های جهانی توسط این احزاب و سازمانها برای طرح "حق تعیین سرنوشت تا مرز جدائی" مورد استناد قرار می‌گیرند و چقدر این استنادات بجا و تا کجا تعبیر به میل است؟ کدام مقررات و قراردادهای جهانی را آنها از دایره توجّه خود بیرون می‌گذارند؟



دکتر خوبروی - افزون بر منشور سازمان ملل، در اعلامیه کنفرانس باندونگ (۱۹۵۵)، قطعنامه سازمان ملل متحد درباره اعطای استقلال به ملت‌های مستعمره (۱۴ دسامبر ۱۹۶۰) منشور سازمان کشورهای افریقائی (۱۹۶۳)، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶) قطعنامه سازمان ملل متحد (۲۶۲۵ به تاریخ ۱۹۷۰) و قطعنامه‌های (۳۱۰۳ و ۳۳۱۴ به تاریخ‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴)، منشور آفریقائی حقوق بشر (۱۹۸۱) از حق مردم برای تصمیم‌گیری درباره خود - بگونه‌ی صریح یا ضمنی - نام برده شده است.

از پایان مساله استعمار تا به امروز مسائل مربوط به حق تعیین سرنوشت حادثه‌های فراوانی در کشورهای نو استقلال آفریده است: در نیجریه (بیافرائی‌ها)، در اریتره در اتیوپی تیگره‌ای‌ها (Tigré) در میانمار، کاران‌ها و کاشن‌ها (Kachen and Karan) اقلیت‌های مسلمان و سیک‌ها در هند، بلوچها و بنگالی‌های مهاجر در پاکستان، مسیحیان جنوب سودان، تاملوها در سری‌لانکا، بربرها در الجزایر و مراکش و مثالهای دیگر. مواردی که حق تعیین سرنوشت از راه‌های صلح آمیز به نتیجه رسیده بسیار اندک است. مواردی که حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود منجر به ناکامی شده کم نیست: جدائی‌خواهی کاتانگا از کنگو در سالهای ۱۹۶۳-۱۹۶۰، بیافرائی‌ها در نیجریه (۱۹۷۰-۱۹۶۶)، مردم جنوب سودان (۱۹۷۲-۱۹۶۷)، مردم اوگاندا (۱۹۷۷) و الحاق استانی از اتیوپی به سومالی (۱۹۷۷) نمونه‌های از این ناکامی‌هاست.

حق تعیین سرنوشت از دو دیدگاه قابل بررسی است: از دیدگاه بین‌المللی که منظور از آن خودمدیری (به معنای عام کلمه) خلق یا ملتی در برابر گروه‌ها و ملت‌های دیگر است. دو دیگر از دیدگاه داخلی است که صلاحیت‌ها و اختیاراتی را به مردم و یا ملتی اعطا می‌کند که به اداره امور خود بپردازند.

در شرایط موجود حقوق بین‌الملل، حق تعیین سرنوشت تنها در مورد ملت‌هایی به رسمیت شناخته می‌شود که زیر سلطه بیگانه باشند. بحث در این است که بیگانه کیست؟ آیا بیگانه فقط دولت خارجی است؟ و یا این که

- دارای تاریخ، زبان، آداب و سنن ریشه‌دار و مستمری، متفاوت با اکثریت مردم کشور هستند و گروه حاکم در پی زدودن همه این ویژگیهاست. - خوار انگاشته و مورد تبعیض‌اند به طوری که از آن تبعیض، تنش و برخورد ایجاد میشود،

- احساس جمعی مورد تبعیض قرار گرفتن و خوار انگاشته شدن در آنها وجود دارد.

به دنبال تعارض و برخوردی که با گروه حاکم پیدا می‌کند، اغلب خواستار خود مدیری و یا استقلال هستند.

جمع نشدن شرایط بالا آنان را از تعریف اقلیت‌های ملی خارج می‌کند. سوئدی‌ها ساکن فنلاند نه خوار انگاشته‌اند و نه مورد تبعیض و در نتیجه برخوردی با دولت فنلاند ندارند. آنان را ممکن است بیگانه بنامند ولی در تعریف اقلیت ملی نمی‌گنجد.

پیدایش اقلیت‌های ملی، علت‌های گوناگون دارد. پاره‌ای از آنان گروه‌های شکست خورده‌ای هستند که زیر سلطه دولت‌های دیگر قرار گرفته‌اند مانند فلسطینی‌ها در سرزمین‌های اشغالی. و یا گروه‌هایی که در سرزمین مادری خود گرفتار دولتی نخواست‌ه شده‌اند که یادگار استعمار نوین است مانند کردها در عراق و ترکیه هر دو گروه چون نمی‌خواهند ویژگی‌های خود را از دست دهند، در ستیز همیشگی با دولتهای حاکم به سر می‌برند. طرح خواست اقلیت‌های ملی، کشور مادر را و می‌دارد تا برای احقاق حق آنان مداخله کند. در سده بیستم، هیتلر زیر عنوان حفظ حقوق اقلیت‌های ملی آلمانی که در لهستان و چک و اسلواکی می‌زیستند، این دو کشور را مورد حمله قرار داد. جنگ مداوم کردها با عراق و ترکیه ناشی از تصرف خاک آنان و تسلط خشونت‌بار گروه حاکم برای زدودن ویژگی‌های ملی مردم کرد است. راستی کشور مادر کردها کدام کشور است؟

یکی از هدف‌های کوشش سرآمدان محلی در مطرح ساختن حق تعیین سرنوشت، در کشوری مانند ما بمنظور استفاده تبلیغاتی در سطح بین‌المللی است، تا خود را زبان دیده از حاکمیت یک دولت بنمایانند و سرود یاد مستان داخلی دهند یا تیغ دیگری در کف زنگیان مست بیگانه و در این میان خود به ابزاری تبدیل شوند. استفاده ابزاری از گروه‌های قومی و اقلیت‌ها نمونه‌های فراوان دارد. برای بدست آوردن امتیاز بهره‌برداری از نفت شمال در ایران ۱۹۴۶ تا استخراج و فروش نفت در جنوب نیجریه در سال‌های ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۰ بنظر می‌رسد همه «مداخله‌های بشر دوستانه» از سال ۱۹۹۱ در عراق، در سال ۱۹۹۴ در سومالی و در سال ۱۹۹۵ در رواندا نه برای حمایت از اقلیت‌ها یا دادن حق تعیین سرنوشت به مردم، بل، برای تامین و پیش‌بینی حفظ منافع دول بزرگ بوده است.

سرآمدان محلی ما شاید فراموش می‌کنند که تشکیل کشوری نوین، خود سبب پیدایش اقلیت تازه‌ای میشود و این از تناقض‌های حق تعیین سرنوشت برای اقلیت‌های ملی در صورت استقلال یا خود مدیری است. کشور فدرال نیجریه با قبول نظام فدرالی در سال ۱۹۶۳ از سه ایالت تشکیل می‌شد و اینک از ۳۶ ایالت تشکیل می‌شود. زیرا هر بار سران ایل‌ها - اغلب جنگبارگان - سهم بیشتری و فارغ از اغیار می‌خواهند. شرکت‌های نفتی هم دیگر زحمتی برای تفرقه انداختن نمی‌کشند و تنها به تاراج هرچه بیشتر می‌پردازند.

نمونه دیگری از تناقض‌های حق تعیین سرنوشت، در شمال عراق کنونی است که از سال ۱۹۹۱ از حاکمیت حاکمان بغداد خارج است. بنا نوشته یکی از پژوهشگران مسائل قومی و اقلیت‌ها، در آن سرزمین، برابر قوانین داخلی، اصطلاح «کردستانی» برای همه شهروندان با هر تبار و ریشه ملی بکار

چندگانگی وجود دارد، این تمایل ممکن است به اتخاذ سیاست‌های منتهی شود که افراد گروه اقلیتی آن را تبعیض نسبت به خود تلقی نمایند. هواخواهان وطنی حق تعیین سرنوشت با توجه به تکیه فراوان بر قومیت - آنهم تنها با معیار زبان - قوم - ملیت ایجاد می‌کنند که به پاکسازی منجر خواهد شد.

نکته‌ای که درک آن - دستکم برای من - دشوار است این است که چرا نخبگان و احزاب محلی ما، از همه عوامل تشکیل دهنده قوم: نیای مشترک، افسانه‌ها و اسطوره‌های مشترک و آداب مشترک، تنها و این چنان بر روی مسئله زبان تکیه می‌کنند. شاید به این دلیل که آن عوامل یاد شده بین همه اقوام ایرانی مشترک است. همه آنان با هم نوروز و سده و مهرگان را ارج می‌نهند و همه آن‌ها رستم و کاهو را از خود می‌دانند. راستی چند نفر از آذربایجانی‌ها ما با قصه دده قورقود بزرگ شده‌اند؟

در میهن ما، در فرایافت دو مفهوم قوم و اقلیت در نزد برخی از سرآمدان قومی آشفتنگی‌هایی مشاهده می‌شود، که به آن باید پریشان فکری دیگری را نیز اضافه کرد و آن این است که برخی از سرآمدان، قوم خود را اقلیت می‌نامند و از آن اقلیت ملی را منظور دارند. در حالی که هر اقلیتی، قوم ویژه‌ای نیست و هر قومی از نظر جامعه شناسی اقلیت محسوب نمی‌شود و سرانجام این که هر اقلیتی، اقلیت ملی نیست. اقلیت تنها موضوع شمارش و عدد نیست، بل، شرایطی دارد که در این مصاحبه فرصت بحث برای آن نیست.

به نظر می‌رسد که به کارگیری اصطلاح اقلیت‌های ملی در کشور ما، مانند بسیاری از اصطلاحات علوم سیاسی و اجتماعی، تقلیدی از کشورهای بیگانه و بویژه اتحاد شوروی پیشین و کشورهای اروپای شرقی و مرکزی باشد. زیرا در این کشورها عموماً از اصطلاح «ملیت» برای مشخص کردن گروه‌های قومی و زبانی استفاده می‌کردند که حقوق آنان در مورد حفظ ویژگی‌هایشان به گونه‌ای صریح در قانون اساسی و دیگر قوانین (نه در عمل) به رسمیت شناخته شده بود.

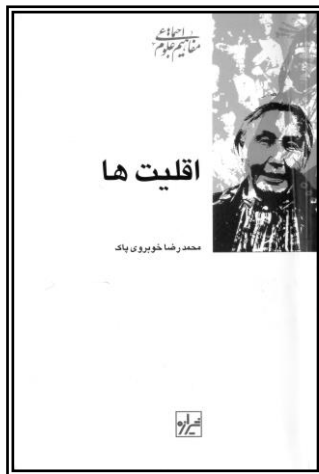
بکارگیری اصطلاح «ملیت» و تفاوت معنایی (Semantic) آن، در فرهنگ ما و فرهنگ غربی مستلزم فرصت دیگری است. آقای داریوش همایون تفاوت آن را با ملت تنها در «ی» نوشته‌اند که جزئی از حقیقت هست ولی تمامی آن نیست.

در سالهای اخیر که آگاهی به هویت در میان گروه‌های گوناگون توسعه یافته و یا به منظور «اقلیت سازی» و «ملت سازی» به آنها تزریق شده است، سازمان‌های بین‌المللی غیر دولتی نیز اصطلاح اقلیت‌های ملی را عمومیت بخشیده‌اند و این بیشتر جنبه سیاسی دارد تا علمی. مسئله اقلیت‌های ملی، موضوع به کارگیری حق تعیین سرنوشت را پیش می‌آورد. به این سبب سرآمدان گروه‌های اقلیتی کوشش فراوانی به عمل می‌آورند تا گروهی را که متعلق به آن هستند، اقلیت ملی بنامند و از شمول مصداق دیگر اقلیت‌ها رهائی یابند.

حال آن که اقلیت‌های ملی، مرکب از گروه‌های بزرگی هستند و عموماً در شرایط زیر به سر می‌برند:

- در کشوری غیر از کشور خود زندگی میکنند و احساس تعلق به ملت دیگری با پیشینه تاریخی طولانی را دارند. مانند روسها در کشورهای بالت، پس از فروریزی کمونیسم، آلمانی‌های مقیم دانمارک و روسیه، آلبانی‌های مقیم سربستان، ترکهای مقیم یونان و سوئدی‌های ساکن فنلاند و یا کردهای ساکن عراق، ترکیه، سوریه و روسیه.

گرچی‌ها به تنگ آمده و تقاضای الحاق به روس‌ها را دارند. در بسیاری از موارد از حق تعیین سرنوشت «جنگ‌های آزادیبخش» برمی‌خیزد که آن هم در بیشتر موارد داو بازی منافع اقتصادی و یا سیاسی - استراتژیکی هستند. که مردم به جای دستیابی به حقوق خود، تحت سلطه و نفوذ نیروهای دیگر حاضر در منطقه قرار میدهد. مانند نقش ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی پیشین در شاخ آفریقا و در آنگولا. در این کشور اخیر، دولت وابسته به MPLA از حمایت کوبا، آلمان شرقی و اتحاد شوروی برخوردار بود و جنگجویان UNITA از حمایت چین، آفریقای جنوبی، ایالات متحده آمریکا، آلمان غربی، فرانسه و شرکت‌های چند ملیتی بهره‌مند بودند. طرفه آنکه دولت کمونیست چین، هم با رژیم تبعیض‌گرای آفریقای جنوبی همکاری می‌کرد و هم با کشور سرمایه‌داری آمریکا!



برای جوامعی که افراد آن در کشورهای مختلف پراکنده‌اند و هیچ سرزمین معینی برای آنها مشخص نشده، یا قابل مشخص کردن نیست، یا موردی که افراد گروه، به علت همانند سازی (Assimilation) و یا مهاجرت در کشوری دیگر، به صورت اقلیت در آمده‌اند، توسل به حق تعیین سرنوشت نوشداروی رنج و درد آنان نیست. به عنوان نمونه می‌توان از جامعه کولی‌ها نام برد. آیا می‌توان برای آنان که در کشورهای مختلف پراکنده‌اند یک دولت بی سرزمین را تصور کرد؟

در داخل هر کشور نیز چنین است. آیا می‌توان برای یک گروه قومی که افراد آن در سراسر خاک کشوری پراکنده‌اند حق تعیین سرنوشت قائل شد که به کشوری دیگر بپیوندند و یا در قسمتی از خاک آن کشور دولت مستقلی تشکیل دهند؟ در چنین فرضی عملاً «اقلیت سازی» تحقق می‌یابد، زیرا مردمی که عضو آن گروه قومی نیستند در هر دو حالت (پیوند با کشور دیگر و یا استقلال) به گونه اقلیت در می‌آیند و اعضای گروه قومی که در خاک کشور اصلی باقی مانده‌اند نیز حالت اقلیتی خود را در وضع نا هنجارتری حفظ خواهند کرد. در چنین حالت‌هایی است که چهره زشت پاکسازی قومی را خواهیم دید.

یکی از عوامل اساسی حق تعیین سرنوشت و همچنین خودمندی این است که چه کسانی و بر حسب چه روشی در مورد مسائل گروهی تصمیم می‌گیرند. آیا بر حسب قواعد کلاسیک دموکراسی است یا روش‌های دیگر؟ منظور از روش‌های دیگر، روش استبدادی، روش پدرسالارانه و یا روش سنتی است. تا هنگامی که قواعد دموکراسی مراعات نگردد، در داخل هر گروه

گرفته می‌شود ولی واژه «کرد» تنها به کسانی که اصل و نسب کردی دارند اطلاق می‌گردد.

با این ترتیب جداسازی مردم از یکدیگر با عناوین قومی، مذهبی و زبانی شروع می‌شود که پایان آن را در جمهوری‌های یوگسلاوی پیشین مشاهده کردیم. نا گفته نگذارم که با توجه به پیوندهای ما با کردها، به نظر من، داشتن سرزمین همسایه‌ای به نام کردها، برای ما ایرانیان مطلوب‌تر از همسایگی با اعراب است که خاطره‌های خوبی از آنان در دور و نزدیک در دست نداریم.

با توضیحات و شرایطی که از آنها نام بردیم، داستان پر آب چشم پاره‌ای از گروه‌های قومی، در ایران، که بخشی از سردمداران، عنوان «اقلیت ملی» به آنها می‌دهند کمبود سواد سیاسی آنان را نشان می‌دهد. آیا آنان می‌توانند روشن کنند که کدام قوم بزرگ ایرانی در ایران در خارج از سرزمین نیاکانی خود زندگی می‌کند؟ و کدام قوم ایرانی است که اسطوره، تاریخ، سنن و آدابی غیر از آنچه میراث مشترک همه ایرانیان است را دارد؟ و یا سرزمین کدام قومی بوسیله ایرانیان تصرف و تصاحب شده است؟ در حالی که عکس آن در کشورهای همسایه ایران صادق است.

نکته دیگر آن که چون سرشت ذاتی حق تعیین سرنوشت، تهدید یکپارچگی سرزمینی یک کشور است. اگر این حق به گونه دیگری عنوان شود - مانند خواست نیل به پایگاه آزادی و برقراری دموکراسی در داخل یک کشور - دیگر حق تعیین سرنوشت به معنای اخص کلمه مطرح نخواهد بود. در چنین حالتی هر گروه (قومی و یا اقلیتی) از سوی همه آزادخواهان و دموکرات‌ها پشتیبانی می‌شود و گرنه در لاک خود فرو رفتن و خود را در وابستگی قومی محدود کردن سبب انزوا و عدم همیاری ملی می‌شود، همان گونه که در سال‌های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ در کردستان مشاهده شد.

اراده قسمتی از مردم یک کشور برای رهائی از سلطه دولت حاکم در بیشتر موارد با دشمنی دولت‌ها مواجه می‌شود. حق ملت‌ها برای تعیین سرنوشت خود قابل اجرا به طور مطلق نیست و همواره مشروط به شرط‌هایی است. هنگامی که سرآمدان گروه، بجای توجه به زدودن از خود بیگانگی (Désaliénation) اجتماعی، حق تعیین سرنوشت را برای آزادسازی جامعه معینی تجویز می‌کنند، برای آن جامعه نوعی وابستگی ذهنی محدود در سطح قومی و محلی، نه در سطح ملی، ایجاد میکنند و امتیازاتی ظاهری برای استقلال می‌تراشند، و به این ترتیب خود و قوم خود را از حمایت همگانی مردم محروم می‌کنند. در روبرو شدن با خواست حق تعیین سرنوشت، دولت‌ها با تمام نیرو، سلطه‌ی فراگیر خود را بر تمامی کشور تحمیل میکنند. در نتیجه همه جامعه ملی زیر فشار قرار می‌گیرد. اما هنگامی که رسیدن به پایگاه آزادی در داخل یک کشور مطرح می‌شود، می‌توان به کامیابی دست یافت مانند مردم کبک (Québec) در کشور کانادا، با تاریخ نسبتاً کوتاه خود، که امروزه بیشتر به دنبال اثبات هویت ملی خویش هستند تا حفظ ویژگی سرزمینی؛ در چنین حالتی، دولت‌ها به مذاکره دست می‌زنند و براساس خواست مردم به توافقاتی درباره شیوه زندگی (vivandi Modus) در داخل کشور دست می‌یابند.

حق تعیین سرنوشت برای دو هدف عنوان می‌شود: رسیدن به استقلال و یا پیوستن به کشوری دیگر. مورد دوم را می‌توان در اروپای شرقی ملاحظه کرد: یوگسلاوی در تنش دایم با آلبانی در مورد ساکنین کوسوو است و با بلغارستان بر سر موضوع مقدونیه اختلاف دارد، رومانی و مجارستان بر سر مسئله ترانسیلوانی درگیرند، بلغارستان و ترکیه در مورد بلندیهای رودپ Rhodopes چنگ و دندان بهم نشان میدهند و آبخازهای گرجستان از ستم



«پارچه تاریخ» اجتماعی و فرهنگی و هویتی آن از تاروپودها در هم تنیده و بافته شده و از وجود رنگها و نقشهای قومی خود شکل گرفته است و جدائی آن دیگر تار است و پود نه پارچه، رشته‌های سرگردان بی معنا! از نظر شما جایگاه بحث‌های تاریخی در مسائل امروز قومی و مطالباتی که احزاب سیاسی منسوب به آنها می‌کنند، کجاست و چقدر اهمیت دارد؟

دکتر خوبروی - پرسش شما را باید دو بخش دانست: بخشی که مربوط به جایگاه بحث تاریخی در مورد مسائل قومی ایران است و بخش دیگر مربوط به خواست‌های احزاب سیاسی است.

الف - به پرسش نخست باید تاریخ‌دانان ما پاسخ دهند ولی من تصور می‌کنم توجه به تاریخ، شناخت چگونگی همزیستی اقوام ایرانی، گذار این اقوام در فراز و نشیب تاریخ و شیوه کشورداری کمک موثری برای زدودن پاره‌ای از توهم‌ها است. تجزیه و تحلیل موقعیت‌هایی که در آن گروه‌های قومی با یکدیگر در تضاد بوده - که در ایران بسیار کم است - و یا در حال همزیستی بوده‌اند تنها در بررسی تاریخی روشن می‌شود و می‌توان گفت اولین معیاری است که باید به آن توسل جست.

تاریخ سکونت و زندگی اقوام در هر کشوری با کشور دیگر متفاوت است. به عنوان نمونه کردها در عراق پیش از تشکیل دولت فرمایشی عراق، یا برتانی‌ها در فرانسه پیش از تشکیل فرانسه و مونتنگروها پیش از تشکیل فدراسیون یوگسلاوی در آن سرزمین‌ها زندگی می‌کردند. این هر سه با ایالات متحده آمریکا که دولت - مانند بسیاری از کشورهای آفریقائی نو استقلال - مقدم بر ملت بوجود آمده است تفاوت دارند. هر دو مثال بالا با کشورهای تاریخی مانند ایران متفاوتند که در آن همه اقوام با یکدیگر به «ملت سازی» پرداختند. از این رو می‌بینیم که حتی پادشاهان کوچک برای تحکیم موقعیت، خود را پادشاه ایران می‌خواندند نه مثلاً پادشاه شیروان. زیرا همبستگی قومی چنان بود که حتی کوهی از چشم ساختن نیز نمی‌توانست و نتوانست آن را از میان بردارد.

دیگر این که از راه تاریخ است که می‌توانیم ببینیم چگونه اشغال‌کنندگان در فرهنگ ایرانی ذوب شده و یا چگونه بخشی از فرهنگ ایران را گرفتند. ترک‌هایی که به ایران حمله آوردند نه خط داشتند و نه مذهب، این فرهنگ ایرانی بود که هر دو را به آن‌ها داد تا با خود به قسطنطنیه ببرند و همچنان به فارسی شعر بسرایند، مدعیان، این موضوع را ناشی از شوونیسم ندانند که گفته استادی فرانسوی به نام اگزویه دو پلانول است در کتاب امت‌های پیامبر.

از سوی دیگر می‌توان از تاریخ، آداب کشورداری ایران را آموخت. منظور از کشورداری نوع دولت نیست، بل، مجموعه روش‌ها و شیوه‌های اداره کشور است. به عنوان نمونه تداوم دبیری را می‌توان ذکر کرد که از بزرگمهر تا فروغی ادامه داشته است.

از تاریخ می‌آموزیم که از زمان تشکیل دولت به معنای نوین آن در ایران هیچ گروه بزرگ قومی غیر بومی (Allogène) در ایران زندگی نمی‌کند. همه گروه‌های قومی ما از سحرگه تاریخ تا کنون در خاکی که اغلب اوقات به نام خود آنان نامیده می‌شوند زندگی می‌کنند. به همین دلیل گفتم که رقابت، کینه‌توزی و جنگ میان اقوام ایرانی کم سابقه‌تر از دیگر کشورهاست. در حالی که ترکمن‌ها، کردها، در عراق و ترکیه، به قول سیاست‌بازان کنونی، «غیرخودی»‌های آن کشورها و جزو اقلیت‌های ملی به شرحی که در پاسخ به پرسش پیشین شما گفتم هستند.

ب - بخش دیگر پرسش شما مربوط به خواست‌های احزاب سیاسی در

(قومی یا اقلیتی) هر کس و یا هر حزبی خود را نماینده مردم قلمداد کرده و خواست‌های متفاوتی را ارائه می‌دهد و چه بسا به دستکاری و ساخت و پاخت سیاسی دست می‌زند و چنین وضعی در گروه اکثریت نیز بوجود می‌آید. بدیهی است عدم امکان اجرای حق تعیین سرنوشت، درباره گروه‌های قومی و یا اقلیت‌های ملی، نباید آنها را از حقوقی که برابر اعلامیه حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی برخوردارند محروم کند.

با قبول و اجرای ارزشهایی مانند دموکراسی در نظم حقوقی که برابر آن دولت، اصل حمایت از گروه‌ها (قومی یا اقلیتی) را در درون نظام حقوق بشر که بوسیله قانون اساسی‌اش تضمین کرده باشد، می‌توان مساله حمایت از گروه‌ها را از حالت غیرعادی و استثنائی خود خارج کرده و با بکارگیری اصول آزادی و برابری، از راه ایجاد نهادهای گوناگون، مجال برای فرصت‌طلبی مدعیان داخلی و مداخله بیگانگان باقی نگذاشت.

با هر تغییر در جامعه مدنی، حقوق هم باید خود را با آن تطبیق دهد. وظیفه حقوق عبارتست از همساز کردن زندگی اجتماعی و فراهم کردن وسائلی برای خنثی ساختن تعارض‌هایی که به تمامی جامعه اثر می‌گذارد. حقوق باید شکاف‌هایی را که سبب ایجاد تناقضات می‌شود به بندد. اگر جامعه مدنی گوناگونی فرهنگ‌ها را می‌شناسد حقوق نمی‌تواند و نباید از آن چشم‌پوشی کند و تنها به مفهوم دولت وحدت‌گرا بسنده نماید.

هر دولت مشروعی می‌تواند به آسانی وضعیتی ایجاد کند که در آن گروه‌ها بتوانند در باره امور داخلی خود تصمیم‌گیری کنند. دموکراسی بر اساس سلطه دموکراتیک یک گروه قومی بر گروه قومی دیگری نیست.

بنظر می‌رسد تحول ساختار دولت به هدف ایجاد خودمدیری با درجات مختلف در قلمرو «منافع مخصوصه»، به اصطلاح قانون اساسی پیشین، هر گروه، تضمین مشارکت سیاسی و اداری گروه‌های گوناگون در تمام سطوح خدمات عمومی و منافع عامه، بهترین شیوه برای از میان برداشتن شدت و حدت ملیت‌گرایی افراطی و قوم‌گرایی خام دستانه است.

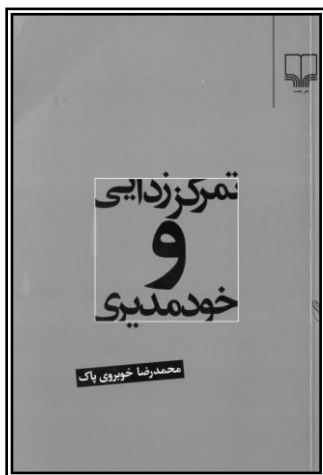
خام دستانه از این جهت که حقوق سیاسی گروه‌ها، تنها و لزوماً برای تشکیل احزاب سیاسی بر مبنای قومیت و وضع جغرافیائی نیست. آشنفنگی تفکر و شیوه عمل سردمداران احزاب محلی، با تاریخ بسیار کوتاهشان، بویژه در کشورما، درباره دفاع از «منافع مخصوصه» و منافع عمومی، تسهیل‌کننده استبداد بوده و هست. چنین احزابی، اگر در خدمت بیگانه باشند - فرجام کارشان به انزوا، به یاری دادن به ستم محلی و یا استبداد کلی خواهد انجامید نه به آزادی سیاسی مردم.

بر عکس می‌توان بوسیله اعطای خودمدیری به جوامع محلی، نه ایجاد دولتی در دولت، به گروه‌ها و اعضای وابسته به آن، به عنوان شهروندان، آزادی کامل عقیده و عمل در هر دو قلمرو منافع عمومی و خاصه را داد. که به گفته خواجه شیراز «خاطر بدست تفرقه دادن نه زیرکی است».

تلاش - توجه به تاریخ، چگونگی پیدایش و برآمدن اجتماعات و جوامع انسانی در محدوده‌های سرزمینی، چگونگی همزیستی و در هم‌تنیدگی این مردمان از مؤلفه و مفردات بررسی و ملاک قضاوت و ارزیابی مسائل قومی یا ملی در کشورهای مختلف هستند. اخیراً عبارات و مفاهیمی از این دست و در تعبیرهای گوناگون در بحث‌های بسیاری بر سر موضوع اقوام و مسئله تنش‌های جدید منطقه‌ای و مرزی بکار گرفته می‌شوند، از جمله این تعبیر که ملت ایران نه قطعات موزائیکی است که با جدا سازی بندهای آن بتوان آن را از هم جدا کرد و نه این ملت مخلوطی از اقوام گوناگون است که بشود آن را از هم تفکیک کرد، بلکه ملت ایران یک ترکیب است. ملتی است که

قدرت‌های بزرگ به جهانیان نشان داد. اما در همان دوران، در کشور ما حاکمان به دنبال تشکیل و وحدت امت اسلامی بودند. آنچه را که در خانه می‌گذشت فراموش می‌کردند و در آسمان به سیر می‌پرداختند. با شناختن موضوع، وصول به راه‌حل هم امکان پذیر نیست و بقولی، حاکمان تنها به پاک کردن مسئله مشغول‌اند. حوادث اخیرکردستان و اهواز بیش از آن که نمادی از حرکت قومی باشد ناشی از نادیده انگاشتن واقعیات‌ها از جانب حاکمان، است. به سخنان نمایندگان شهرستان‌های محل سکونت اقوام در مجلس شورای ایران توجه کنید. از طرف دیگر تحریک‌های بیگانگان را نیز بیاد بیاوریم که برخی از آنان اعتقاد دارند: «ایران بی بمب اتمی هم کشور بزرگی است!»

آنچه را که در مورد مسئله کرد عنوان کرده‌اید تا آنجا که من خوانده‌ام، تا پیش از راه‌آورد سربازان روسی در جنگ بین‌الملل دوم برای مردم ایران و نسخه‌های تجویز شده بوسیله میرجعفر باقر اوف، ما، مسئله‌ای به نام مسئله کرد نداشتیم. خانم جویس بلو که سال‌هاست در موضوع کردستان بگونه‌ای کلی و علمی مطالعه می‌کند، بیش از چهل سال پیش نوشت: «از سقوط نینوا در سال ۶۱۲ پیش از میلاد تا سال ۱۵۱۴م، کردها - که مانند دیگر ایرانی‌ها شاخه‌ای از گروه هند و اروپائی‌ها هستند - با هم زندگی می‌کردند. برای کردها زندگی با دیگر ایرانیان کاملاً طبیعی بود. اگر مذهب شیعه بطور ناگهانی به عنوان مذهب رسمی کشور بوسیله صفویان به مردم ایران تحمیل نشده بود، هنوز همه کردها با ایران زندگی می‌کردند» نقل به مضمون. همین عقیده را قاضی‌محمد در آن بحیوچه حنگ دوم جهانی به باقر اوف گفت که اگر قرار است کردستان جدا شده به قوم دیگری (آذربایجانی‌ها) بپیوندد او ترجیح می‌دهد با ایرانی‌ها، که اشتراک فراوانی با کردها دارند، باقی بماند.



تازگی دیگر این است که نویسندگان خارجی، که برخی سر به آبخورهائی دارند، کردها را به صورت یک مجموعه کلی تلقی می‌کنند. اگر حقوق گروه‌ها - همانگونه که در پیش گفتیم - باید رعایت گردد، این حقوق را باید در چارچوب هر کشور و با توجه به تاریخ و فرهنگ و پیشینه همزیستی آنان ایجاد کرد. مشابهت آنچنانی میان خواست کردهای عراق و ترکیه با خواست‌های ایرانیان کرد وجود ندارد. می‌توان همه این خواست‌ها طبقه‌بندی کرد و از آن مشترکات را به دست آورد. همانگونه که خواست باسکی‌های (Basques) فرانسوی با خواست باسکی‌ها اسپانیا و راه‌حل مشکل آنان در دو کشور متفاوت است. قوم فریزون (Frison) در آلمان و هلند زندگی

بررسی‌های تاریخی بود. من تا کنون نوشته‌ای تاریخی و مستدل که فارغ از شعارهای مد روز باشد از احزاب محلی و قومی و هواخواهانشان ندیده‌ام. گناه بخت من است این. گناه دریا نیست!

در اغلب این نوشته‌ها، ایدئولوژی قوم‌گرایانه، میهن پرستی ولایتی (شوونیسم محلی) و مخصوصاً تکیه بر روی زبان، مقدم بر بشر و فرد است. این همان گزینه‌ای است که آن را گزینش رفتار اعتقادی به جای رفتار مسئولانه می‌نامند. نگاه کنید به نوشته‌هایی که از برخی از احزاب و یا سرآمدان محلی می‌خوانیم کمتر به اصطلاحات و واژه‌هایی مانند: شاید، بنظر می‌رسد، گمان می‌برم و یا می‌توان گفت بر می‌خوریم. در عوض همه به ضرس قاطع، متقن و شرط بلاغ می‌نویسند و می‌گویند و «درس‌خوانده و ناخوانده» را گمراه می‌کنند. اخیراً نیز در ایران واژه‌های «دقیقا» و «گفتمان»، بگونه‌ای وسیع، رایج شده است و می‌دانیم که ما که در بیشتر موارد دقیق نیستیم و از گفتمان هم روگردانیم!

این طرز نوشتن، کار را به آنجا می‌رساند که نمی‌توان در آنها کوچکترین تردیدی کرد و گرنه ملامتگران به سنت باستانی به گوینده یا نویسنده خواهند تاخت. به عنوان نمونه، تاریخ تاسیس حزب دمکرات کردستان مورد اختلاف بسیاری از پژوهشگران است. برخی آن را در ماه آگوست ۱۹۴۵م. و برخی دیگر مانند کریس کوچرا (Chris Khtschera) و جویس بلو (Blau Joyce) آن را در ماه‌های آخر سال ۱۹۴۵، پس از سفر سران حزب کومله، به باکو و تجویز باقر اوف می‌دانند. اما چون حزب توده و برخی از رهبران و یا مدعیان رهبری، تاریخ نخست را به ضرس قاطع تکرار کرده و می‌کنند، بقول از ما بهتران، باب «اجتهاد» مسدود شده است. نمونه دیگر آمارهای جمعیتی است که از سوی مدعیان منتشر می‌شود و بنظر می‌رسد هر یک به دلخواه خود شمار گروه قومی را بیش از آنچه هست ذکر می‌کنند و هیچیک توجه به آمار صحیح ندارد و انتقاد از آن را نیز بر نمی‌تابد. دیگر آن که آگاهی نادرستی را به مردم می‌دهند که نمونه‌های آن فراوان است. برابر نوشته‌ای در نشریه‌ای در پاریس، سوئد، دانمارک و بریتانیا را جزو دولت‌های فدرال قلمداد شده است و یک «پژوهشگر مسائل سیاسی» در رادیو اسرائیل برای ایجاد امیدی واهی در میان ایرانیان کرد بیش از صد کشور جهان را فدرال می‌خواند. که هر دو نادرست است. بنابراین تا زمانی که برخی از سرآمدان و احزاب بدین نط رفتار می‌کنند، مسلم بدانید که انگیزه‌های سیاسی دارند نه سپردن کار مردم به خود آنان و یا بهبود «امور معاشی» مردم به اصطلاح قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی.

تلاش - اخیراً در اسناد حزب دمکرات کردستان و در سخنرانی‌های رهبران و مسئولین آن سخن از «مسئله کرد» می‌شود. این ترم خودبخود «مسئله یهود» را که با تشکیل کشور و دولت اسرائیل موضوعیت خود را از دست داده است، در ذهن شتونده و خواننده تداعی می‌کند. لطفاً بفرمائید مقصود از «مسئله کرد» چیست و چه مصداقی در ایران و در رابطه با کردهای ما دارد؟

دکترخوبروی - اگر مقصود این گفته‌ها همراه با حسن‌نیت باشد نه هدف‌های دیگر، فراموش کردن مشکلات اقوام ایرانی علت آن است. نادیده گرفتن مسائل مربوط به اقوام تازگی ندارد. آنچه تازگی دارد، عبرت نگرفتن از علت‌های داخلی - به شرحی که در پاسخ پرسش اول شما گفته شد، و رویدادهای بین‌المللی پس از فروریزی دژ کمونیسم است. از این زمان، نادیده گرفتن مسئله قومی چهره زشت خود را در پاکسازی‌های قومی، جنگ‌های داخلی، مداخله‌های به اصطلاح بشر دوستانه و مداخله‌های نظامی

صلح‌آمیز حل نشده و آثار دهشتناک آن هنوز پا برجاست و بنظر نمی‌رسد که مدعیان کنونی «مسئله کردها» چنین آرزویی داشته باشند.

تلاش - در این اسناد و توسط این مسئولین نقطه تاریخ معینی نیز برای شروع این «مسئله» در نظر گرفته میشود؛ «جنگ چالدران!» تا جائیکه در آثار تاریخی متعدد و مورد استناد تاریخ‌نگاران مشاهده می‌شود، جنگ چالدران رویدادی است که به کل تاریخ ایران ربط داشته و برای همه ایرانیان معنایی یگانه می‌یابد. به ویژه آنکه در تاریخ‌نگاریها و تحلیل‌های تاریخ اجتماعی، سیاسی و فکری اخیر ایران این جنگ و شکست ایران در آن یکی از نقطه عطف‌های مهم سرنوشت ما تلقی می‌شود، یعنی نقطه آغاز شکست‌های پی در پی ایران در عرصه اندیشه مدرن و پیامدهای آن، از جمله اندیشه و تکنولوژی نوین حاکم بر جنگ‌های جدید که ایران تا آن زمان - و شاید هنوز هم - از آنها بغایت غافل بود. باید توجه شود که ما و کردها دو ملت در دو سرزمین نبودیم که در جنگی مشترک و متحد شکست خورده باشیم، بلکه این ایران و حکومت آن بود که شکست خورد و ناظر پیامدهای این شکست یعنی سلطه دشمن بر بخشی از خاک خود گردید. آیا تعبیر سران حزب دمکرات از این جنگ مبنی بر چند پارچه شدن یک سرزمین - «سرزمین کردستان» - با توجه به همه الزاماتی که از نظر مفاهیم سیاسی، حقوقی، ملی برای یک سرزمین مطرح است، درست می‌باشد؟

دکتر خوبروی - مفهوم مرز و سرزمین یک دولت، به معنای امروزی آن، پس از جنگ‌های سی ساله اروپا، با پیمان وستفالی (Westphalie) وارد حقوق بین‌الملل شد. بنابراین جنگ‌های پیش از آن، مانند جنگ چالدران که به سال ۱۵۱۴ میلادی رخ داده است، را نمی‌توان با معیارهای امروزی تعبیر و تفسیر کرد. در این جنگ کشور ایران بود که قسمتی از خاک خود را از دست داد. شگفت آن که هر دو طرف جنگ ترک زبان بودند. باری، پیش از آن، به نوشته حمداله مستوفی، کردستان مرکب بود از: همدان، دینور، کرمانشاه، سنه (سنندج) در شرق کوه‌های زاگرس و در غرب همین سلسله کوه‌ها مرکب بود از شهرزور، خفتیان که مجموعاً ۱۶ ولایت بودند. در جنگ چالدران ایران ۶۸٪ از سرزمین کردستان را از دست داد که مساحت آن نزدیک به ۳۹۲۰۰۰ کیلو متر مربع است بنا به نوشته یکی دیگر از پژوهشگران، امیران کردی که با سلطان سلیم سفاک (یا به قول تاریخ‌نگاران ترک یاووز (به معنای بُرنده و قاطع) متحد شدند در فکر مرز و دولت نبودند بل، پیامد خونریزی‌های شاه اسماعیل صفوی برای تحمیل مذهب شیعه آنان را وادار ساخت تا از «دست مور در دهن ازدها» روند. یادآوری این نکته هم لازم است که در زمان سلطنت بایزید دوم، پدر سلطان سلیم، عثمانی‌ها به تبعید جمعی شیعیان آناتولی به یونان پرداختند و در سال ۱۵۱۱ شورش شیعیان را با خشونت سرکوب کردند.

از آن پس امیرنشین‌های کرد در ایران در حالت نیمه خودمدیری می‌زیستند و بنوشته خانم جویس بلو، شهرهای بزرگ کردستان ایران مرکز فرهنگی کردها بود. تا سال ۱۸۶۱ میلادی والی‌های کرد و یا به قول نیکیتین شاهزاده‌های فتودال در کردستان حکومت می‌کردند. از میان رفتن امیرنشین اردلان با مرکز سنندج (سنه پیشین) در سال ۱۸۶۰ هم به دلیل فشار تهران بود و هم ناشی از ناکارائی خود امیرنشین.

در کردستان ضرب المثلی شنیده‌ام که می‌گویند اعیان زادگان، پس از مرگ پدر، بی خیال و دغدغه به میراث‌خواری می‌پردازند و روزی که کفگیر به ته دیگ خورد در جستجوی کهنه قباله‌ها برمی‌آیند. جنگ چالدران جنگی بود

می‌کنند و تضمین و اجرای حقوق آنان در هر یک از دو کشور با هم فرق دارد. افزون بر آن کردهای پراکنده در کشورهای مختلف دارای زبان و مذهب واحدی نیستند.

کردهای داخل ایران نیز مجموعه‌ای یکدست نیستند. عوامل چندگونگی عبارتست از تفاوت لهجه‌ها، تفاوت مذهبی، تفاوت فرقه‌ای (نقشبندی و قادری و غیره) تفاوت ایلی و تفاوت میان کوچگران و شهرنشینان. افزون بر این عوامل چندگونگی، توجه داشته باشیم که جامعه کرد، جامعه‌ای چند قطبی است. از یک سو سران ایلی‌ها، از سوی دیگر شیخ‌ها و رهبران فرقه مذهبی و آخر سر جماعت تحصیلکردگان قرار دارند. در گذشته‌ای نه چندان دور، در کردستان واقع در ترکیه و عراق نقش شیخ‌ها در قیام علیه دولت‌ها چشمگیر بود.

موضوع دیگر آنکه، ایدئولوژی ناسیونالیسم در غرب نسبتاً فروکش کرده اما در شرق هنوز خیرهایی هست و آن عبارتست از بالا گرفتن خواست‌های قومی. منطقه‌سازی (Régionalisation) کردن و یا بهتر بگوییم بین‌المللی کردن خواست‌های قومی پایه و اساس برای «مداخله کردن بشردوستانه» است که بانوئی فرانسوی! را به صورت «مادرِ کُرد» در می‌آورد و پزشکی فرانسوی که کردها را دارای تاریخ، زبان و مذهب مشترک می‌داند. بازیل نیکیتین نوشته بود که مسئله کرد در ایران ویژگی دیگری دارد. بدیهی است تفاوت وضعیت کردها در کشورهای مختلف به هیچ دولتی اجازه نمی‌دهد که حقوق حقه آنها را به عنوان شهروندان نا دیده انگارد. در کشورما که کردها از اصیل‌ترین ایرانی‌ها و از پر سابقه‌دارترین ساکنان این کشورند باید از حقوق خود برخوردار باشند. در نوشته‌ای از ایران به نام «خاک مهربانان» - با وامگیری از حافظ - یاد کردم، اکنون به آن، صفت عالی «میزبان‌ترین» کشور دنیا را می‌افزایم. کشوری که آوارگانی را از نزدیک به سه هزار سال در خود جای داد و آنان همه فراز و فرودهای تاریخ را با مردم ایران پذیرفتند و با همه قُرب جوار رخت به «کانون» خود بر نیستند. چنین کشوری چگونه می‌تواند مشترکات تاریخی و تداوم سده‌ها سکونت اقوام ایرانی در موطن تاریخی خود و ناامیدن هر قسمتی از خاک به نام ساکنان آن را نادیده گیرد؟ شواهد تاریخی، جغرافیائی و فرهنگی همه همزیستی مسالمت‌آمیز اقوام ایرانی را در بر دارد. موسیقی ایرانی در هر یک از گوشه‌های مختلف خود راهی به سوی قوم یا سرزمینی دارد و اشتراک افسانه‌ها و اسطوره‌ها همه شواهد فرهنگی آن همزیستی مسالمت‌آمیز است.

برای نشان دادن بیشتر پیشینه همزیستی مسالمت‌آمیز اقوام ایرانی شواهد زیادی از نویسندگان مختلف در دست است. از محمد مردوخ کردستانی بگیرد تا گزارویه دو پلانول فرانسوی. یگانگی و چندگونگی صفت مشخصه ایران است.

فرانسویان، حتی آن دو نفری را که در پیش نام بردم - دویست سال زندگی با مردم کُرس - که سرزمینشان به زور به تصرف فرانسه در آمده است - را کافی برای فرانسوی دانستن کُرس‌ها تلقی می‌کنند اما در همین کشور «مادر کرد» برای «فراموش شدگان تاریخ» که کردها باشند گریبان چاک می‌دهد.

سرانجام این که ملی‌گرائی ایرانی با ملی‌گرائی کشور نوحاسته‌ای مانند عراق و یا با ترکیه تفاوت فراوان دارد. این موضوع فرصت دیگری می‌خواهد تا بیشتر به آن پرداخته شود.

با این توضیحات بنظر می‌رسد مسئله کرد اگر هم وجود داشته باشد امری کلی و یکپارچه نیست. به غیر از مسئله یهود که شما ذکر کردید «مسئله شرق» و «مسئله بالکان» هم وجود داشته که بدبختانه هیچکدام بگونه‌ای

از سال ۱۹۲۲ شورش‌های مختلف کردان در سرزمین‌های اشغالی شروع شد که نیاز به بررسی جداگانه هریک از آنها در کشورهای مختلف دارد. با این مقدمه طولانی ببینیم تعریف حقوقی سرزمین اشغالی چیست. منابع حقوق بین‌الملل آن را سرزمینی می‌دانند که تمام یا قسمتی از آن، بی موافقت دولت ملی، زیر اداره قدرت نظامی بیگانه قرار گرفته است. اشغال تنها در آن قسمتی از سرزمین مصداق می‌یابد که در آن قدرت بیگانه مستقر است و می‌تواند قدرت خود را بکار ببرد. تعریف دیگری از اشغال در فرهنگ حقوق بین‌الملل (۱۹۶۰) از پروفیسور ژول بادوانت (Jules Basdevant)، رئیس پیشین دیوان دادگستری بین‌المللی لاهه وجود دارد که برابر آن اشغال عبارتست از حضور نیروهای نظامی یک دولت در خاک دولت دیگر بی‌آنکه آن خاک از این دولت آخری جدا شده باشد.

با این دو تعریف خواننده آگاه می‌تواند به خوبی نتیجه‌گیری کند که سرزمین اشغالی کردستان کجاست و اشغالگران چه کسانی هستند. ببینید، من تصور می‌کنم اگر به جای بحث در مورد کهنه قباله‌ها، به حال و آینده پردازیم بهتر است. اما گذشته و حال و آینده را نمی‌توان بگونه‌ای مجرد مورد بحث قرارداد رابطه میان آن سه، رابطه متقابل است. برای آنکه حزب دمکرات کردستان خدمتی به جامعه ایران کرده باشد و در آینده در معرض تهمت قرار نگیرد، به جای شعار دادن بهتر است مجمعی از تاریخدانان و جامعه‌شناسان از هر گروه و با هر عقیده سیاسی تشکیل دهد تا در باره تاریخ ایران و زندگی اجتماعی اقوام ایرانی بگونه‌ای کلی و در آن قسمتی که مربوط به کردستان است مطالعه کنند و نظر خود را اعلام دارند. این کار را باید دولت ایران انجام می‌داد، بویژه که اخیراً «خانه اقوام» نیز درست کرده است که نظریات مسخره‌ای را مطرح می‌کند.

هرقدر بحث در این موارد بیشتر شود خطر اوجگیری محلی‌گرایی و قوم‌گرایی کمتر خواهد بود زیرا از این دو است که نخست گنوی قومی و سپس قبیله‌گرایی بوجود می‌آید. و بقول کارل پوپر، هر چه تلاش برگشت به دوران قهرمانی جامعه قبیله‌ای افزایش یابد تفتیش عقاید، پلیس مخفی و گانگسترسیمی که صورتکی رومانیتیک برچهره دارد افزوده می‌شود.

تلاش - مسئولین حزب دمکرات کردستان - که خود مدعی سرکردگی و زعامت سایر اقوام ایران در این مرحله هستند - هر چند داعیه تشکیل «کردستان بزرگ» را از دست نمی‌نهند و این ادعا را باز گذاشته و بازگشت و مطالبه آن را هرآن «حق» خود می‌دانند، اما برای آن که تا آنجا نروند، قیمت دیگری می‌طلبند؛ فدرالیستی کردن ایران، یعنی تقسیم‌بندی ایران و ایجاد ایالت‌های خودمختار آن هم بر مبنای قومی - زبانی. ترم نسبتاً جدید فدرالیسم در گنجینه واژگان سیاسی نیروهای ایرانی، این روزها ورد زبان افراد و جریانه‌های زیادی شده است. نظر شما در این باره چیست؟ آیا آن گونه که سران حزب دمکرات کردستان و برخی دیگر از گروه‌ها می‌گویند؛ اساساً استقرار دمکراسی و تحقق حقوق اقوام ایرانی ضرورتاً از فدرالیستی کردن ایران می‌گذرد؟

دکتر خوبروی - در سال ۱۳۷۷ در کتاب نقدی بر فدرالیسم، نوشته بودم که لیبرالیسم نو و اقتصاد بازار ایجاد می‌کند تا از منابع موجود راه ایجاد دولت‌ها استفاده شود و نظم نوین به نفع کشورهای جهان سوم نخواهد بود. در آن کتاب آمده است که در سال ۱۹۸۲ یکی از احزاب وابسته به جناح افراطی در آمریکا برای کشور ما قانون اساسی فدرال تهیه کرده است. نسخه آماده و پیچیده شده که «ایران مظلوم» فقط باید آن را به طوع یا اکراه بکار

در میان دو قدرت در سده شانزدهم میلادی که اثرهای خود را در زندگی کردها باقی گذاشته است، اما، بنظر من چند پارچه شدن کردستان را در پایان جنگ جهانی یکم صورت گرفته و از این تاریخ است که کردستان فرا مرزی ایران بوسیله چهار دولت اشغال شد.

در دوران پایانی جنگ جهانی اول، متفقین برای تامین تقویت نیروهای خود در شرق امپراتوری عثمانی، وعده‌های بیش از حد به کردها دادند که پس از پیروزی متفقین معلوم شد همه آن‌ها مکر بوده و برای فریب کردها بوده است.

آنچه را که در کنفرانس صلح پاریس گذشت بخشی از اسباب چینی‌های متفقین برای اغوای کردها و تامین نظرهای آزمندانه متفقین را روشن می‌کند:

در ۱۸ ژوئیه ۱۹۱۸، شریف پاشا بابان، به عنوان نماینده جامعه کرد دو گزارش از خواست‌های کردان را به همراه یک نقشه از کردستان بزرگ به کنفرانس پاریس تسلیم داشت. در ساعت ۱۱ صبح همان روز بنا به پیشنهاد داوید لوید جرج (George Lloyd) انگلیسی، کنفرانس قطعنامه‌ای را به تصویب رساند که برابر آن با توجه به خشونت‌های اعمال شده از سوی ترکان درباره ارمنی‌ها و دیگر مردم، سرزمین‌های ارمنستان، سوریه، بین‌النهرین، فلسطین و عربی باید کاملاً از خاک امپراتوری ترک جدا شوند. در ساعت ۳ بعد از ظهر همان روز لوید جرج اظهار داشت که در پیشنهاد او سرزمین کردستان از قلم افتاده است و باید به قطعنامه اضافه شود. بدین‌گونه سرزمین کردستان، بر اساس قطعنامه، قرار بود که از خاک عثمانی جدا شود. در کنفرانس سن رمو (San Remo) در آوریل ۱۹۲۰ و در قرارداد سیور (Sèvres) به تاریخ ۱۰ اگوست ۱۹۲۰ بریتانیا، قیمومیت بر بین‌النهرین (ولایت‌های بغداد، بصره و موصل) دولت فرانسه قیمومیت بر سوریه را به دست آوردند. ماده ۶۲ قرارداد سیور، تشکیل کمیسیون مرکب از نمایندگان سه دولت فرانسه، بریتانیا و ایتالیا را پیش‌بینی کرد که می‌بایستی در مدت شش ماه، برای مناطقی از خاک عثمانی که در شرق رودخانه فرات واقع شده و در آن کردها اکثریت دارند، برنامه خودمدری محلی (l'autonomie locale) را تهیه کند. برابر ماده ۶۳ همان قرارداد، دولت ترکیه متعهد شد تا تصمیم‌های کمیسیون ماده ۶۲ را اجرا کند.

توجه داشته باشیم که قرارداد میان ترکیه و متفقین به امضا رسیده و هیچ اشاره‌ای به کردهای ساکن ایران ندارد. پس از تاسیس کشور عراق بوسیله قیم (همیشگی؟) آن در سال ۱۹۲۱، برای خالی نبودن عریضه، قیم و محجور (دولت عراق) دست به همه‌پرسی در نواحی کردنشین می‌زنند که شمار کمی از مردم در آن مشارکت داشتند و در آن، پیوستن به عراق نخواستند به تصویب می‌رسد. در سال ۱۹۲۲، دولت ترکیه موصل را جزو جدا نشدنی از خاک ترکیه دانست. در ماه ژوئیه سال ۱۹۲۳ در کنفرانس لوزان، ترکیه خوار شده بوسیله قرار داد سیور، پیروزی بزرگی بدست آورد. زیرا بموجب قرارداد لوزان، قرارداد سیور بگونه‌ای ضمنی نسخ شد و کردها میان چهار کشور سوریه، عراق، ترکیه و در قسمتی از خاک اتحاد شوروی پراکنده شدند. ادبیات «چپ باستانی» به علت وفاداری به اردوگاه پیشین سوسیالیسم به جای این کشور آخری نام «ایران مظلوم» را می‌آورد که نه نقشی در این ماجرا داشت، نه خاکی را متصرف شده بود و نه تصرف خاکش مورد نظر و طمع فوری بود. اصطلاح ایران مظلوم را از آقای دکتر پورجوادی استاد دانشگاه تهران و مدیر پیشین مجله نشر دانش وام گرفته‌ام. راستی اگر عثمانی پیروز می‌شد و دولت در مهاجرت به تهران بر می‌گشت چه اتفاق می‌افتاد؟!

لاک قومی فرو رفتن و چشم به بیگانه دوختن، تکرار اشتباه گذشته از سوی رهبران احزاب قومی است. در نتیجه می‌بینیم که واکنش حاکمان ایران در برابر این گونه افراد ایجاد رعب و واهمه در دل مردم برای از دست رفتن قسمتی از ایران است که هر نظام توتالیتری به آن ترس برای ادامه حکومت خود نیاز دارد.

شما می‌دانید مشغول تهیه کتابی به نام فدرالیسم در جهان سوم (از امارات تا ونزوئلا) هستم. نگاهی به فدرالیسم در جهان سوم (۱۶ کشور از ۲۴ کشور فدرال در جهان) حقایقی را روشن می‌کند که از هر دروغی وحشتناک‌تر است. به عنوان نمونه شمار کودتاها و بازنگری‌ها در قانون اساسی، فساد و وضع ناگوار حقوق بشر در برخی از این کشورها شگفت‌آور است. در پاکستان، به گفته پرویز مشرف، مناطقی وجود دارد که در ۱۵۰ سال اخیر رنگ ماموران نظامی را به خود ندیده است. نظام قضائی این مناطق هنوز بر اساسی قبیله‌ای است و خانواده‌ها به خاطر جرم ارتكابی یکی از اعضای خود مجازات می‌شوند. این کشور تا کنون کودتاها را متعدد بخود دیده و ۱۷ بار قانون اساسی آن از سال ۱۹۴۷ تا کنون تغییر یافته است، هند، ۷۴ بار بازنگری در قانون اساسی خود دیده است و فهرست قبایل و کاست‌ها در پیوست قانون اساسی آمده است. اوضاع «نجس‌ها» که امروزه خود را (Dalite) می‌نامند اسفبار است و مشکل چند گونگی زبان هنوز حل نشده است.

از این شانزده کشور فدرال ۱۲ تای آنها در سده بیستم میلادی، بدنبال استعمارزدائی و یا جنگ‌های خانگی نظام فدرالی را برگزیده‌اند (قدیمی‌ترین (پاکستان) در سال ۱۹۴۷ و آخرین (سربی و منتنگرو) در سال ۲۰۰۲ میلادی). از این ۱۲ کشور ۸ کشور مستعمره دولت فخریه بوده‌اند. کومور گرفتار چنبره استعمار فرانسه بود و یکی دیگر (میکرونزی) پس از دست بدست شدن میان اسپانیا، آلمان و ژاپن گرفتار آمریکا شد. دوتای دیگر (بوسنی و هرزگوین و سرستان و منتنگرو) را به طنز سولانستان می‌خوانند به اعتبار خاور سولانا - کمیسرامور خارجی اتحادیه اروپا - که نقش اساسی در ملت‌سازی آن دو کشور بازی کرده است. همه این ۱۶ کشور زبان رسمی دارند که شش کشور تک زبانه هستند و بقیه برای زبان‌های محلی رسمیت قائلند. ۷ کشور از ۱۲ کشور، ظاهر و باطن، غیردمکراتند. به استثنای هند و آفریقای جنوبی، دیگران در حالت شبه دموکراسی بسر می‌برند. درباره هند و آفریقای جنوبی که حرف و حدیث زیاد است. بنابراین به جای بستن گاری به دنبال اسب، اسب را بدنبال گاری ندیم. استقرار دموکراسی ارتباطی با فدرالیسم ندارد.

تاریخ کشورهای فدرال نشان می‌دهد که واحدهای جدا از یکدیگر، که سپس به هم پیوستند و متحد شدند (معنای لغوی فدرالیسم) توانستند، کم و بیش، از این نظام بهره‌برداری کنند مانند ایالات متحده آمریکا و سوئیس. کشورهایی که سابقه تاریخی کشورداری نامتمرکز را داشتند مانند هند و آلمان نیز توانستند فدرالیسم را در کشورهای خود پیاده کنند. اما در کشوری مانند بلژیک که از کشورداری متمرکز به فدرالیسم رسید - تنها فدرالیسمی که نه پس از انقلاب، نه پس از نیل به استقلال و نه همراه با خونریزی - هنوز نتوانستند از فدرالیسم استفاده کنند و فلامانداها از این که در زمانی زیر سلطه فرانسوی‌ها قرار داشتند خود را ستم‌دیده می‌دانند در حالی که فرانسویان نیز خود از همان حاکمان متضرر بوده‌اند. استدلال فلاماندهای بلژیک را می‌توان به اعتراض احتمالی فارسی زبانان ما تشبیه کرد که ترکان را مسئول ستم‌دیدی خود - آنها هم از نوع مضاعفش - بدانند زیرا آنان سده‌ها بر ایران حاکم بوده‌اند.

برد، بویژه که هم اکنون بسیاری از اعضای همان جناح بر اریکه ابر قدرتی قرار دارند. بنابراین تعجبی ندارد که بسیاری از پایگاه‌های اینترنتی هم میهنان حرف و سخنی درباره فدرالیسم دارند که بسیار خوب و موجه است اگر توأم با قلب واقعیت نباشد. و کنفرانس است که در هر گوشه دنیا برگزار می‌شود از American Enterprise Institute بگیرد تا حزب سبزه‌های فرانسه و آقای موریس کاپیتورن - نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد که هریک به دلیلی برای «ایران مظلوم» یقه‌درانی می‌کنند. در این جا نیز نباید عوامل داخلی را همانگونه که در پاسخ پرسش اول شما گفتیم فراموش کرد. بیگانه نقشه آماده دارد، همانگونه که در سال‌های ۲۴ و ۲۵ خورشیدی داشت. بی بی سی، حزب توده و سید ضیاءالدین طباطبائی هر سه با هم در شیپور می‌دمیدند تا ممالک متحده ایران بوجود آید.

فدرالیست‌ها و ضد فدرالیست‌های ما از جناح‌های مختلف چپ و راستند. از چپ باستانی، توابین چپ، افراطی‌ها و انقلابی‌نمایان و میانه‌های چپ، تا ملی‌گرایان دو آتشه یا راست میانه و منفردان. در نتیجه تهیه یک برنامه کامل با مشارکت همه این گروه‌ها نه در میان فدرالیست‌ها و نه در بین ضد فدرالیست‌ها امکان پذیر نیست. تفکیک میان فدرالیست‌ها و مخالفان آنان تنها جنبه تحلیلی (Analytique) دارد نه جنبه وصفی (Descriptif).

در میان هواخواهان فدرالیسم، میهن‌پرستان ولایتی فراوانند. یکی از آنان مجموع مساحت کشور فدرال، و آن دیگری، همانگونه که گفتیم به تعداد آنان می‌پردازد. گوئی اگر مساحت عربستان سعودی چند برابر سوئیس فدرال یا دانمارک نامتمرکز است باید به احترام مساحت، نظام سیاسی این دو کشور را به صورت سلطنتی قبیله‌ای در آورد و اسم یک خانواده را بر روی هر یک از این دو کشور گذاشت! و یا اگر شمارش دولت‌ها برای انتخاب نظام مهم است، چرا شمار کشورهایی که با نظام نامتمرکز اداره می‌شوند ماخذ قرار ندهیم که بسی بیشتر از مجموع کشورهای فدرال و متمرکز است و مساحت آن نیز زیادتر، از فرانسه ژاکوبین بگیرد تا سنگال در آفریقا و چین با دومیلیارد جمعیت.

در خیل موافقان و مخالفان فدرالیسم کمتر دیده شده است که به تاریخ اولین کشور فدرال، تعریف از فدرالیسم، الزام‌های آن، و مکانیسم آن پرداخته باشند. تفاوت مخالفان و موافقان را تحلیلی خواندم از این جهت که برخی از فدرالیست‌های وطنی، از ایجاد نظام فدرالی، انحلال یا کاهش قدرت دولت مرکزی را منظور دارند در حالی که چنین نیست. فدرالیست‌های ایالات متحده آمریکا، پیش از کنوانسیون فیلادلفی، تمرکزگرا و سلطنت‌خواه تلقی می‌شدند و ضد فدرالیست‌ها طیف چپ را تشکیل می‌دادند. مادیسون (Madison) می‌گفت حاکمیت در نظام فدرال نه از آن دولت مرکزی و نه از آن ایالات است، بل، ملک طلق مردم است. از این رو، پس از کنوانسیون قدرت دولت فدرال افزایش وسیعی یافت که سپس با اصلاحیه‌های قانون اساسی و آرای دیوان عالی این اختیارات وسیع‌تر شد. امروزه فدرالیسم همیاری، که نوع نوینی از فدرالیسم است، حتی در کشورهای فدرال پیشرفته اروپا نیز قدرت دولت مرکزی را افزایش داده است.

هواخواهان اروپای فدرال در فکر این هستند که چگونه از هلسینکی تا فیرس را بتوانند با اتومبیل و کشتی مسافرت کنند و نیازی به تبدیل پول و گذرنامه و تشریفات گمرکی نداشته باشند. در حالی که از نوشته‌های فدرالیست‌های وطنی چنین بر می‌آید که اگر نظام ایلی و قبیله‌ای حاکم نیست، دستکم در لاک منطقه قومی و زبانی خود باقی بمانیم. تعیین مرزها قومی، آن هم تنها با معیار زبان، پاکسازی قومی را در پی خواهد داشت و در

نمونه سومالی شاید بتواند به فدرالیست‌های ما کمک کند تا متوجه آنچه را که در دنیا می‌گذرد باشند. این کشور در سال ۱۹۹۱، دنبال جنگ‌های داخلی تیره‌های مختلف از هم پاشیده شد و سپس جنگبارگان به جان هم افتادند و کشور را به چند پاره تقسیم کردند و هر یک قسمتی را از آن خود کردند. از آن زمان تاکنون، همه اقدام‌ها برای برقراری صلح در این کشور، مانند مداخله نظامی سازمان ملل متحد، بوسیله آمریکائیان و ۱۳ کنفرانس صلح بوسیله سازمان‌های گوناگون بین‌المللی همه به شکست انجامید. مصلحین خیراندیش سومالیایی در سال ۲۰۰۵، دولت فدرال موقتی تشکیل دادند اما نه در خود سومالی، بل، در نایروبی پایتخت کشور کنیا. این دولت موقتی، پارلمانی موقت نیز دارد که اعضای به اصطلاح کابینه را تعیین کرده است. برای تشکیل هر دوی این نهادها دو سال وقت صرف شد و در این میان پنجاه هزار نفر از مردم سومالی به علت سونامی بی‌خانمان شدند و از آب آشامیدنی و خوراک محروم شدند. برای رفتن به سومالی این دولت، احتیاج به کمک دارد، همسایه‌ها یاری کردند و اتحادیه آفریقا حاضر شده است نیروهائی به آن کشور بفرستد تا حافظ صلح و جان افراد این پارلمان غیر انتخابی و دولت منصوب آن باشند. قرار است که این دولت در ماه آوریل ۲۰۰۶ در سومالی به کشورداری آن هم بصورت فدرال بپردازد. پارلمان فدرال بر اساس چهار و نیم (4/5) برگزیده شده‌اند. به این ترتیب که چهار تیره هر یک ۶۱ نماینده و یک تیره دیگر ۳۱ نماینده در این پارلمان دارند. با این توضیح که سومالی از لحاظ قومی تقریباً یکدست است. این پارلمان در ماه اوت ۲۰۰۴ در پایتخت کنیا تشکیل شد و تقسیم قدرت نیز بر اساس تیره‌هاست.

چه کسی چنین فدرالیسمی را می‌خواهد؟ اگر آب نمی‌آوریم، دستکم، کوزه را نشکنیم. مبارزه با جهل و خرافات از طریق ملی و همگانی سامان می‌پذیرد نه این که هر یک به گوشه‌ای فرا روند و دنبال حقوق ویژه خود باشند. پس از استقرار دموکراسی است که می‌توان حقوق و «منافع مخصوصه هر ایالت و ولایت» را روشن کرد. آرمان‌خواهی وقتی مثبت است که در جهت منافع همگانی باشد. امروزه، با این شعارها و خواسته‌ها، آرمان‌های محلی در برابر هدف ملی قرار گرفته است. تا «من و تو ما نشویم».

آقای دکتر صدرالدین الهی، که تا کنون بخت دیدن ایشان را نداشته‌ام، در یک گفتگوی تلفنی از ماجرای دیدار روانشاد قاضی محمد با پدرش در تهران یاد کرد. هنگامی که مرحوم پدر دکتر الهی به قاضی محمد اعتراض می‌کند که این بساط جمهوری در داخل یک کشور سلطنتی چیست؟ قاضی محمد به کنار باغچه می‌رود و مقداری خاک بر می‌دارد و به سر خود می‌ریزد که آقای الهی خاک بر سرم کنید اگر قصد جدائی از ایران را داشته باشیم. امروزه باز هم داریم همان اشتباهات را تکرار می‌کنیم. تجربه قیام‌های داخل کشور ما نشان می‌دهد که هیچ قیام محلی به تنهایی و بی یاری ملت ایران موفق نشده است. قیام را به معنای کلی آن بکار گرفته‌ام که شورش‌های ایلی را نیز در بر می‌گیرد.

سخن آخر این که بیایید خودمان باشیم ولی با هم باشیم. بیاییم از این دشمنی‌های فرضی و پیش‌دواری‌های غرضی دست برداریم. آیا مردم امروز ایران باید تاوان گذشته را بپردازند؟ آیا آنطور که می‌نویسند همه پارسی زبان‌ها ستمگرند و می‌خواستند به دیگران ستم مضاعف روا دارند؟ با مطرح ساختن قوم و اقلیت از خود پرسیده‌اید که جوان خراسانی، گیلانی و یا مازندرانی و فارسی از خود خواهد پرسید پس من که هستم و چرا این احزاب پیشرو در فکر من نیستند و تنها به کردان و دیگر قوم‌ها توجه دارند. بیاییم در این نکته تردید نکنیم که حقیقت در انحصار هیچ فرد یا گروهی نیست.

وقتی از یک کشور یکپارچه به نظام فدرالی می‌رسیم، واحدهای جزء (ایالت، کانتون و یا لاند) هر یک کوشش می‌کنند تا سهم شیر را به خود اختصاص دهد. در حالی که اگر از واحدهای جزء و پراکنده به کشوری یکپارچه با نظام فدرالی برسیم، اختیارات و صلاحیت‌های دولت مرکزی بیشتر است و یکی از ترس‌های مخالفان فدرالیسم در اروپا همین قدرت‌گیری دولت احتمالی در اروپای متحد است.

در پیش اشاره کردم که اس و اساس استدلال فدرالیست‌های وطنی وجود قوم بر اساس زبان است و زبان فارسی به آنها تحمیل شده است. راستی اگر در ایران ممنوعیت بکار بردن زبان‌های محلی آنچنان بود که می‌گویند، این همه روزنامه و نشریات محلی یک شبه چگونه بوجود آمده است؟ از کجا این همه زبان‌دان محلی پیدا شد؟ اگر زبان فارسی برای آموزش اجباری نشده بود چه بر سر فراریان جنگ عراق و ایران که به نواحی فارس!! نشین مهاجرت کردند می‌آمد؟ «باشو غریبه کوچک» خوزستانی چگونه می‌توانست با همسالان خود در شمال ایران همبازی شود؟ و راستی اگر آموزش فارسی اجباری نشده بود نخبگان محلی ما همین قدر با سواد بودند که امروز؟ و سرانجام این که پشت دروازه‌های کنونی ایران کدام گنجینه از دانش و فرهنگ را سراغ کرده اید که می‌خواهید با زبان‌های محلی از آن استفاده کنید؟

فرانکو نوشتن سنگ قبر را به زبان دیگری غیر از زبان رسمی کشور ممنوع کرده بود. بیچاره «ایران مظلوم» برابر قانون اساسی خود زبان رسمی نداشت، چون بکارگیری زبان فارسی را امری بدیهی می‌دانستند. چند نفر از فدرالیست‌های وطنی که از روش هند تعریف و تمجید می‌کنند، تفاوت فدرالیسم هند را با فدرالیسم سوئیس تنها در مورد بکارگیری زبان‌های مختلف می‌دانند؟ آیا فدرالیست‌های ما قبول خواهند کرد که ۸۱٪ کارکنان دولت فدرال از اعضای گروهی باشد که در کشور اکثریت عددی هم دارند؟ در سوئیس چنین وضعی برای آلمانی زبان‌ها برقرار است و اگر این واقع در ایران رخ دهد فریاد ستم مضاعف همه جا را فرا خواهد گرفت.

در سال ۱۹۶۷ دولت هند تصمیم گرفت تا زبان هندی را جایگزین زبان انگلیسی کند (برابر قانون اساسی)، اما، حکومت‌های محلی جنوب هند: کیرالا، آندهر پرادش، تامیل نادو و کارناتاگا، که از زبانهای وابسته به خانواده زبان دراویدی استفاده می‌کنند، بگونه‌ای دسته جمعی با این کار مخالفت کردند که به شورش‌های خونینی انجامید و سبب استعفا بسیاری از مقامات دولت فدرال و حکومت‌های محلی نامبرده شد. علت مخالفت حکومت‌های محلی جنوب هند، با برسمیت شناختن تنهای زبان هندی، این بود که آن را تحمیلی از سوی دولت فدرال می‌پنداشتند. از این رو، ترجیح می‌دادند که از زبان‌های محلی خود و از زبان انگلیسی که تعلق به قومی خاص ندارد استفاده کنند. همه دانشگاه‌های هند، نیز با این عمل دولت مخالفت کردند و سرانجام دولت مجبور به عقب نشینی شد و زبان انگلیسی را به عنوان یکی از زبان‌های رسمی محفوظ نگاهداشت. هم اکنون در چهار منطقه هند که از ایالات متعددی تشکیل می‌شود چهار روش مختلف برای مکاتبه با دولت مرکزی وجود دارد و مدارس وجود دارد که آموزگار و شاگردان به یک زبان سخن می‌گویند، کتاب‌های درسی به زبان دیگری است و آخر سر این که در خانه کودکان به زبان دیگری صحبت می‌کنند. که ذکر جزئیات آن فرصت دیگری می‌خواهد.

در میان کنفرانس‌هایی که برای برقراری فدرالیسم در ایران برگزار شده است چهار منطقه کشور را به عنوان مرکز بحران‌ها انتخاب کرده‌اند که عبارتند از کردستان، خوزستان، بلوچستان و آذربایجان.

سوی دموکراسی مشارکتی که همگان متعهد به تحقق و برقراری آن در کشورمان هستیم.

تجربه جوامع دموکرات و آزاد نشان می‌دهد که تحقق آزادی و تضمین آن، جامعه را به انشقاق و تشکیک خرده اجتماع نمی‌کشاند، بل، راهی به دیار همزیستی و همیاری می‌گشاید و بنا به گفته ادگار مورن جامعه شناس فرانسوی، یگانگی چند گونه (Unité multiple) بوجود می‌آورد. برعکس در جوامعی که دگراندیشی جرم تلقی می‌شود، راه تبادل فکری و بهزیستی اجتماعی مسدود می‌گردد و حاکمان با سرکوبگری در پی یگانگی و یک‌پارچگی می‌روند که گروه‌های گوناگون آن را بر نمی‌تابند. به دو نمونه تجربه کشورهای دموکرات اروپائی بنگریم: درایتالیا، دولت همه خدمات سازمان‌های دولتی را حذف و آنها را به منطقه‌ها واگذاشته است. اما مردم این دو کشور - به استثنای برخی گروه‌ها - نه خود را فدرال می‌خوانند و نه هوادار جدائی از کشور هستند. زیرا برای شناخت و برسمیت شناختن ویژگی‌های قومی و یا ملی، ابزارهای حقوقی گوناگونی را می‌توان بکار گرفت بی آن که این امر موجب تنش در داخل یک کشور شود.

نمونه دیگر اسکاتلند، پیش از تغییرات سال ۱۹۹۷ است که در آن زمان هیچ گونه صلاحیت و اختیار قانونگذاری را نداشت، اما، دولت انگلیس، با به رسمیت شناختن پاره‌ای از نهادهای این منطقه مانند کلیسای ویژه، نظام قضائی جداگانه و غیره، وفاداری اسکاتلندی‌ها را بخود تضمین کرد. در فرانسه نیز مقررات مشابه‌ای برای منطقه آژاس و لرن وجود دارد. ایجاد این گونه نهادها و یا برسمیت شناختن نهادهای منطقه‌ای - بویژه در کشورهای انگلو ساکسون - را برخی از پژوهشگران دموکراسی همگامی (Consociational democracy) نامیده‌اند. منظور آنان از این روش عبارتست از مجموعه‌ای از ساز و کارها و سامان دادن‌های نهادی در کشوری مرکب از جامعه‌های گوناگون که اجازه زندگی مشترک صلح‌آمیز را به مردم می‌دهد در برابر بحران کنونی که گریبان حاکمیت انحصاری و فراگیر ملت‌های جهان را گرفته است، باید روابط دیگری در داخل کشور میان نواحی مختلف ایجاد کرد.

نه تنها برای مقابله با طرح‌های مداخله جویانه، نه تنها برای حفظ هویت غنی که تعلق به ملت ایران دارد، نه تنها برای پاسخگویی به اغراق‌های محلی‌گرایان، بلکه برای بهروزی و تفاهم ملی باید به چاره‌اندیشی‌های گوناگونی دست یازید و بنظر من که نه ضرس قاطع است و نه شرط بلاغ: برای داشتن ایرانی آزاد و مستقل که بر اساس: احترام به حیثیت بشر، آزادی، دموکراسی، برابری و حقوق جهانی بشر پایه‌گذاری شده باشد، افزون بر تغییراتی که لازمه هر قانون کهنی است، برای جلوگیری از هر گونه مداخله بیگانگان و تشویق مشارکت فعالانه مردم، باید بپذیریم که واگذاری قدرت تصمیم‌گیری و اجرا به استان‌ها (ایالات)، شهرستان‌ها (ولایات) و دهستان‌ها (بلوکات) - روشهائی که راه‌های کلی آن به وضوح در قانون اساسی پیشین و قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی وجود دارد - می‌تواند به خودمدیری واقعی رسید و از خطر تفرقه رهایی یافت.

تلاش - آقای دکتر خوبروی پاک از شما سپاسگزاریم بابت وقتی که در اختیار ما گذاشتید.

\*\*\*

توضیح: جهت دسترسی به منابع اصلی مورد استناد در این مصاحبه می‌توانید از طریق دفتر تلاش با آقای دکتر خوبروپاک تماس بگیرید.

نمونه‌هایی از تمرکز زدائی در کشورهای مختلف نشان می‌دهد که از یک سو، هر یک از کشورها روش ویژه‌ای را برای ایجاد ساختار نا متمرکز خود برگزیده‌اند و از سوی دیگر در هیچ یک از این کشورها، با گزینش ساختار نامتمرکز، خطر جدی برای وحدت ملی و یکپارچگی سرزمینی ایجاد نشده است. کارائی ساختار نامتمرکز، بستگی تام و تمامی به ساختار دولت‌ها، نظام دموکراتیک و فرهنگ سیاسی مردم دارد. در کشور ما، که فرهنگ ملی آن ترکیبی از همه فرهنگ‌های قومی است، گوناگونی قوم - فرهنگی، غنای فرهنگ ملی را موجب شده که امتیازی بزرگ برای ملت ماست و باید ارج آن را شناخت. آنچه را که ما نیازمندیم عبارت است از نفی و طرد هر گونه تفکر سلطه جویانه، خواه از سوی طبقه یا قوم ویژه‌ای باشد و یا از سوی صنفی از اصناف. و آنچه را که باید ایجاد کنیم عبارتست از حاکمیت مردم از راه انتخابات آزاد و کنترل قدرت با ایجاد نهادهای غیردولتی مانند انجمن‌های محلی برای برقراری دو اصل: دخالت و مشارکت - نظارت و مخالفت برای همه مردم. به این ترتیب دموکراسی می‌تواند همگان را به احترام هر چه بیشتر گوناگونی‌ها وا دارد.

تلاش - ما امیدواریم بتوانیم در شماره ویژه به مناسبت صدمین سال انقلاب مشروطه - که سخت مشتاق انتشار آن هستیم - در باره قانون "انجمن‌های ایالتی و ولایتی و دستورالعمل حکام" مصوبه مجلس اول مشروطه به عنوان جای پائی برای استوار ساختن گامها و بعد برداشتن گامهای جدید بر مبنای تاریخ ایران با شما به گفتگو بنشینیم. اما مقدماً لطفاً بفرمائید، آیا می‌توانیم با تکیه بر تاریخ خود، با الهام از آرمانهای آن انقلاب، با تکیه به آن جای پا، راهی برای خودمان بیابیم که در انطباق با میثاق جهانی حقوق بشر باشد؟

دکتر خوبروی - مدرنیته در مرحله‌ای از فرآیند خود ایجاد می‌کند که به سرچشمه‌های فرهنگی هر چند دور اندیشیده شود. اروپای دوره رنسانس به دوران یونانی - رومی خود اندیشد و از آن مایه گرفت، برای چه ما نتوانیم از پیشینه تاریخی نامتمرکز اداره کشور و از راه‌حل‌هایی که پدران بنیانگذار قانون اساسی پیشین - بی آن که بخواهیم از کل آن قانون دفاع کنیم - آفریده‌اند سرمشق بگیریم؟

تاریخ سده بیستم میلادی و فروریزی دژ کمونیسم بخوبی نشان داد که دولت‌ها، هر قدر هم که قوی باشند، قادر به هویت‌سازی ملی نیستند. آنچه را که دولت‌های خودکامه به مردم تحمیل می‌کنند و می‌خواهند آنان را یکدست و هماهنگ در آورند، دیر یا زود، ویران شده و اقوام و ملت‌های مختلف هر یک به اصل خود باز خواهند گشت.

حوادث شبه جزیره بالکان نمونه‌ای از تحمیل دولت خودکامه و برگشت به اصل است. به همین دلیل، در کشورهای تاریخی که همزیستی اقوام سابقه‌ای چند هزار ساله دارد نمی‌توان از استعمار داخلی و ستم مضاعف سخن داشت، زیرا نظام‌های خودکامه به همه ستم روا می‌دارند و به قدرت رسیدن آنان به معنای توانمندی قوم ویژه‌ای نبوده و نیست. در این گونه کشورها، اراده مشترک و قبول سرنوشت مشترک، اقوام مختلف را با همه گوناگونی‌ها در زبان و آداب به همدیگر پیوند میزند. این مقوله، بخوبی در مورد ایران صادق است که در آن قوم‌های ایرانی با همدیگر نقش اساسی خود را از آغاز تاریخ ایفا کردند و بنیان ملتی به نام ملت ایران را گذاشتند.

گفتنی است که هیچ بخشی از بشریت، قواعدی را که قابل اجرا برای همه باشد در اختیار ندارد و غیرقابل تصور است که بشریت در دام زندگی همسان و هم شکل غرقه شود از این روی، بنظم خودمدیری راهی است به



## دمکراسی و آزادیخواهی

### جنبش رفراندم؛ بازتاب گفتمان و عمل

○ ما خواهان تغییرات مسالمت‌آمیز هستیم، اما این بهیچ وجه بدان معنا نیست که از حق طبیعی و انسانی خود که در اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز مندرج است، چشم پوشی کنیم (ماده بیست و هشتم: هر کس حق دارد برقراری نظم را بخواهد که از لحاظ اجتماعی و بین‌المللی حقوق و آزادیهای را که در این اعلامیه ذکر گردیده است تامین کرده و آنها را به مورد عمل گذارد). متأسفانه بخشی از آنچه تحت عنوان مبارزه مسالمت‌آمیز تعریف شده است، تعاریف حکومتی است. هیچ انسان آزادیخواهی، تکرار می‌کنم هیچ انسان آزادیخواهی نمی‌تواند تحت عنوان مسالمت‌جویی به توجیه یا پذیرش خشونت که از سوی حکومت‌های توتالیتر و مستبد بر مردم، مبارزین، مخالفین و دگراندیشان اعمال شده است، دست بزند.

گفتگو با نیلوفر بیضائی



می‌شود، دیگری DISKURS که به "گفتمان" ترجمه شده است. دیالوگ یا گفتگو میان دو نفر یا چند نفر انجام می‌شود و هدف آن روشن کردن نقطه نظرها و دیدگاه‌هاست، بدون اینکه قانع کردن طرف مقابل هدف قرار داده شود. هر طرف نظر و نگاه خود را تشریح می‌کند و مبانی دیدگاه خود را بروشنی توضیح می‌دهد. در گفتگو طرف مقابل نیز از همان امکان برخوردار می‌شود و بدین ترتیب نقاط اختلاف و اشتراک دیدگاهها برای مخاطب روشن می‌شود. تاکید می‌کنم، دیالوگ زمانی انجام می‌شود که شرایطی برابر برای هر دو یا چند طرف برقرار باشد و اصولاً میان آنها "ارتباط" برقرار باشد. هدف دیالوگ، این است که بر پیشداوریه غلبه شود و زوایای جدیدی برای ارزشگذاری دیدگاهها و درک نظرات طرفین گشوده شود، اما این بدان معنا نیست که الزاماً نتیجه‌گیری خاصی در جهت تفاهم یا اشتراک گرفته شود. دیالوگ قدمی است در راه روشنگری و دادن اطلاعات و تنها در صورتی قابل پذیرش است که در آن عدالت رعایت شود و از هر گونه تقلب و جوسازی، بی‌احترامی یا تمسخر برای مغلوب کردن طرف مقابل اجتناب شود.

بر خلاف واژه‌ی "گفتگو" که تعریف حدوداً واحدی از آن موجود است، رسیدن به تعریف واحد از "گفتمان" کار ساده‌ای نیست، چرا که هنوز و همچنان ابهامهایی در تعاریف موجود هست و ما باید تعیین کنیم که مقصودمان از آن کدام تعریف است. دو دیدگاه غالب در تعریف این واژه وجود دارد که یکی را هابرماس و دیگری را میشل فوکو نمایندگی می‌کند. برای هابرماس در گفتمان سه عنصر زبان، عقلانیت و رابطه نقش اساسی بازی می‌کنند. عبارت دیگر او گفتمان را گفتگوی عقلانی یا استدلالی تعریف می‌کند که در فضایی آزاد و بدون هر گونه هیرارشی و اجبار اعتبار می‌یابد و هدف از برقراری آن رسیدن به یک "حقیقت" مورد توافق و قابل تمهیم در مرحله یا موردی خاص است (گفتگوی هدفدار). هابرماس میان دو نوع گفتمان تفاوت قائل است. یکی گفتمانی که در آن با استفاده از خرد، عقلانیت، منطق و استدلال، در عین حال با نقد پذیری، طرفین بتوانند بدون اینکه بخواهند یکدیگر را متقاعد به پذیرش نظر خود کنند، به یکسری مبانی عملی مشترک برسند. دیگری گفتمانی است که با هدف متقاعد کردن دیگری به پذیرش اصول خود انجام می‌شود که به باور هابرماس در این نوع گفتمان از خرد بعنوان ابزاری برای سیستماتیزه کردن هدف مورد نظر و به بهای منصرف کردن دیگری از نظرات خویش استفاده می‌شود. هابرماس عقلانیت را در گفتمان اولاً "خرد ارتباطی" و دومی را "خرد ابزاری" می‌نامد

تلاش - خانم بیضائی اجازه دهید در ادامه گفتگوی خود بازگردیم به طرح "فراخوان ملی برگزاری رفراندم" و بپردازیم به بیانیه آن. ما در این بخش از گفتگو سعی می‌کنیم از دیدگاه شما ناروشنی‌ها یا برداشت‌های گوناگونی را که از این بیانیه می‌شوند، مورد بررسی قرار دهیم.

اولین نکته این که گفته می‌شود: "رفراندم" در درجه نخست نه تنها یک راهکار یعنی روش پرسش از آراء مردم و اعلام یک تصمیم‌گیری از سوی آنان بلکه برای ما یک "گفتمان سیاسی نوین" است. عده‌ای با تکیه بر این امر معتقدند که این "گفتمان جدید سیاسی" ناظر بر پذیرش روش‌های مسالمت‌آمیز به عنوان اصل در مبارزه سیاسی است، که در برابر قهر و خشونت و انقلاب قرار دارد. بر مبنای این برداشت و تکیه آنها، نفی کلیت نظام یا به رفراندم گذاشتن آن مغایر با اصل پذیرفته شده تحولات مسالمت‌آمیز قلمداد می‌شود.

لطفاً شما به عنوان یکی از طرفداران برکناری کلیت حکومت اسلامی - یعنی مجموعه این نظام با کلیه دستگاه دینی، ایدئولوژیک، سیاسی و حقوقی - همچنین به عنوان یکی از حامیان نخستین طرح رفراندم، که هنوز هم آن را دارای ظرفیت می‌دانید؛ در درجه نخست بفرمائید چگونه جمع این دو پدیده متناقض را توضیح می‌دهید، یعنی گذار از رژیم سرکوبگر و خشونت آفرین، که بر بستر احساس ناامنی و وحشت عمومی می‌زید، به یک نظام سیاسی دمکراتیک که به لحاظ همه ویژگی‌ها در نقطه مقابل آن قرار دارد، به ویژه آن که استقرار آن باید با کمترین درجه از ناآرامی همراه باشد تا تداوم آن بر بستر صلح و امنیت تضمین گردد؟

نیلوفر بیضائی - از آنجا که پرسش شما دو بخش دارد، اجازه بدهید که من هم پاسخ یا تلاش خودم را برای روشن کردن نقطه نظرهایم به دو قسمت تقسیم کنم و پیشاپیش از شما عذر خواهی کنم، چون پاسخ کمی طولانی می‌شود. استفاده از واژگان برای نامگذاری مقاصد و روش‌هایمان، بدلیل وجود تعاریف مختلف از نقطه نظرهای گوناگون، ایجاب می‌کند که برای مخاطب روشن کنیم منظورمان از آنها چیست. من در اینجا تلاش می‌کنم تا دو واژه را روشن‌تر توضیح بدهم. یکی DIALOG که به فارسی "گفتگو" نامیده

حفظ فاصله از روابط پیچیده و مافیایی درون قدرت، این تناقضها و پیچیدگیها را روشن کنیم و از افتادن در دام عوامفریبی پرهیز کنیم و نه اینکه با ساده کردن این پیچیدگیها و سهل انگاری، خود شریک این توهم سازیها شویم.

ما خواهان تغییرات مسالمت‌آمیز هستیم، اما این بهیچ وجه بدان معنا نیست که از حق طبیعی و انسانی خود که در اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز مندرج است، چشم‌پوشی کنیم (ماده بیست و هشتم: هر کس حق دارد برقراری نظامی را بخواهد که از لحاظ اجتماعی و بین‌المللی حقوق و آزادیهای را که در این اعلامیه ذکر گردیده است تامین کرده و آنها را به مورد عمل گذارد). متأسفانه بخشی از آنچه تحت عنوان مبارزه مسالمت‌آمیز تعریف شده است، تعاریف حکومتی است. هیچ انسان آزادیخواهی، تکرار می‌کنم هیچ انسان آزادیخواهی نمی‌تواند تحت عنوان مسالمت‌جویی به توجیه یا پذیرش خشونت که از سوی حکومت‌های توتالیتر و مستبد بر مردم، مبارزین، مخالفین و دگراندیشان اعمال شده است، دست بزند.

حرمت انسانی ما آنجا مورد احترام دیگران نیز خواهد بود که نشان بدهیم

و نتیجه‌ی بر آمده از اولی را گفتمانی پویا، سازنده و در هر مرحله نوین قابل بازبینی و نتیجه‌ی دومی را کلیشه‌سازی، غلبه، ایستایی و نگرش تک بعدی ارزیابی می‌کند.

اما امروزه در بیشتر موارد مراد از بکار بردن "گفتمان" تعریف فوکویبی آن است. برخلاف هابرماس، از نظر فوکو "گفتمان" مرحله‌ی شکل‌گیری تعریف تحول یافته‌ی خاص و غالب در هر دوره از "حقیقت" آن دوره یا عصر است. بر همین اساس فوکو گفتمان را در ارتباط با قدرت تعریف می‌کند و روح غالب هر دوره را در تعریف مناسبات و دگرگونی سیستم فکری آن دوران معنی می‌کند. از نظر فوکو قواعد گفتمان غالب در هر حوزه (علمی، اجتماعی...) تعیین کننده "بایدها" و "نبایدها"ی همعصران و سخنگویان آن حوزه در هر دوره است.

وقتی صحبت از فراندوم بعنوان "گفتمان سیاسی نوین" می‌کنیم، می‌بایست روشن کنیم که "گفتمان سیاسی پیشین" چه بوده است. پاسخ روشن است: "گفتمان اصلاحات". اشکال این گفتمان در دو نکته‌ی بسیار اساسی بود، اول اینکه در چارچوب حکومتی توتالیتر یعنی تمامیت‌گرا و در

**جدی‌ترین ابزار مقابله با حکومت غیر دمکراتیک و توتالیتر دینی، توافق گسترده‌ترین نیروهای است که دمکراسی، جدایی دین از دولت و حقوق بشر را در صدر خواسته‌های خود قرار می‌دهند. این تنها راهی است که می‌توان با پیگیری آن از در غلطیدن ایران به یک نظام دیکتاتوری دیگر در هر قالبی و به هر صورت جلوگیری کرد و پلورالیسم سیاسی را در ایران آینده تضمین کرد. طرح فراخوان فراندوم تشکیل مجلس موسسان و تدوین قانون اساسی نوین نشان داد که نیروی وسیعی در داخل و خارج از توهم گفتمان سازی شده‌ی حکومتی فاصله گرفته و خواهان تغییرات ساختاری و تغییر نظام سیاسی بر مبنای خواستی کاملاً دمکراتیک است.**

حاضر به پذیرش توهین، تحقیر، خشونت، تحمیل ایدئولوژیک نیستیم. هر نوع "مسالمت‌جویی" که تعریف آن ناقض این حقوق طبیعی و انسانی (مقاومت، مبارزه، اعتراض) ما باشد، ناقض حقوق بشر و تقویت‌کننده‌ی دستگاه سرکوب است.

برخی که بر این توهم صحنه می‌گذارند که در ایران بدون اینکه خون از دماغ کسی بریزد می‌توان به دمکراسی رسید، یا سخت در اشتباهند و یا به قصد ما را به باور به ناممکنها تشویق می‌کنند تا وضع موجود حفظ شود. حتی مهاتما گاندی و مارتین لوتر کینگ بعنوان دو نماینده‌ی مبارزه‌ی غیر خشونت‌آمیز، بهای این مبارزه را با جان خود پرداختند.

پایان گفتمان اصلاحات نه تنها از زمان شکست اصلاح‌طلبان حکومتی، بلکه با به بن‌بست رسیدن تعریف خالی از مضمون آنها از "اصلاحات" آغاز شد. تئوری سازان و پیروان این تئوری، تعریف حکومتی اصلاحات را هم در حرف و هم در عمل پذیرفته بودند. امروز اصلاح‌طلبان حکومتی بدنبال گفتمان سازی جدیدی هستند تا حرکت‌های احتمالی آینده را باز در چارچوب حکومتی محصور کنند. گفتمان نوین همانا گفتمان تغییر نظام سیاسی در ایران است. ما در آینده دو صف‌بندی جدی خواهیم داشت میان نیرویی که خواهان حفظ نظام موجود است و نیرویی که خواهان تغییر نظام سیاسی است. جدی‌ترین ابزار مقابله با حکومت غیر دمکراتیک و توتالیتر دینی، توافق گسترده‌ترین نیروهای است که دمکراسی، جدایی دین از دولت و حقوق بشر را در صدر خواسته‌های خود قرار می‌دهند. این تنها راهی است که می‌توان با پیگیری آن از در غلطیدن ایران به یک نظام دیکتاتوری دیگر در هر قالبی و به هر صورت جلوگیری کرد و پلورالیسم سیاسی را در ایران آینده تضمین کرد.

فضای نبود فرصت‌های برابر و حذف کامل دگراندیشان و دوم درشرایطی که فضای گفتگو کاملاً مسدود بود، از یک خواست ملی (تغییر وضع موجود) یک معامله‌ی درون حکومتی بنفع ادامه‌ی وضع موجود بیرون آمد. در چنین شرایطی بود که پروژه‌ی گفتمان سازی حکومتی، مرحله‌ی جدیدی را بنام خود به ثبت رساند. تعریف "اصلاحات"، تعریفی حکومتی بود که مبنای گفتمان سازی نیروهایی از اپوزیسیون خارج از کشور نیز قرار گرفت (بررسی دلایلش در چارچوب این بحث نمی‌گنجد). در چنین فضای، اقتدارگرایی "محافظه‌کاری" تعریف شد و محافظه‌کاری "اصلاح‌طلبی"، اما به هسته‌ی اصلی قدرت هیچ صدمه‌ای نرسید و آن قدرتی که مشروعیت خود را از آسمان می‌گیرد، استوارتر از پیش به حیات خود ادامه داد و نشان داد که آنجا که مصلحت نظام در کار باشد و در حدی که خودش تعیین می‌کند، فضای را باز می‌کند و هر گاه مصلحت طور دیگری حکم کرد، قادر است حکم دیگری بدهد. هانا آرنه، مهمترین تحلیل‌گر توتالیتریزم یا رژیم‌های تمامیت‌خواه بدرستی می‌گوید که این گونه رژیمها یا بتامی و در همه‌ی عرصه‌های زندگی حکومت می‌کنند و یا حکومت نمی‌کنند، یعنی از هم می‌پاشند. راز ماندگاریشان در همین تمامیت خواهیشان است.

برای رفع هر گونه سوء تفاهمی لازم می‌بینم توضیح بدهم که هیچ انسان آزادیخواه و دمکراتی با اصلاحات مخالف نیست و با گشایش فضا و پیشرفت بسوی دمکراسی نه تنها سر عناد ندارد، بلکه از آن استقبال هم می‌کند. منتها در نظام توتالیتر آنها از نوع دینی‌اش که استفاده ابزاری از باورهای دینی در جهت مسخ مردم و تحکیم قدرت سیاسی را در دستور کار قرار می‌دهد، هر واژه و خواسته‌ای (از جمله اصلاحات، دمکراسی و حقوق بشر) را در جهت تحکیم تسلط خویش بر مردمان تعریف و تحریف می‌کند و ما موظفیم تا با

صحبت شده، آن را محدود به معتقدین نظام اسلامی دانسته‌اند، نسبتی با دمکراسی دید، برای ما روشن است. همین قانون اساسی مبنای قوانین غیر انسانی و حرمت شکن مدنی شده است.

ما تا پیش از انقلاب اسلامی دو نمونه از نظامهای توتالیتر (که خود پدیده‌های عصر مدرن هستند) در جهان داشتیم. یکی نظام کمونیستی اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای بلوک شرق بود و دیگری نظام ناسیونال - سوسیالیستی نازیها برهبری هیتلر در آلمان. با وقوع پیوستن انقلاب ۵۷ و بقدرت رسیدن جمهوری اسلامی برهبری خمینی در ایران ما سومین نمونه‌ی توتالیتریسم را که بنیان‌گذار بنیادگرایی اسلامی بود، در قرن بیست به عینه دیدیم. از این سه نظام که پدیده‌های عصر حاکمیت ایدئولوژی هستند، دو تا (ایران و شوروی) در نتیجه‌ی انقلاب بقدرت رسیدند و یکی در نتیجه‌ی بحران ناشی

طرح فراخوان رفراندوم تشکیل مجلس موسسان و تدوین قانون اساسی نوین نشان داد که نیروی وسیعی در داخل و خارج از توهّم گفتمان سازی شده‌ی حکومتی فاصله گرفته و خواهان تغییرات ساختاری و تغییر نظام سیاسی بر مبنای خواستی کاملاً دمکراتیک است: ما تنها حکومتی را برسمیت می‌شناسیم که قوای آن ناشی از اراده‌ی ملت بر مبنای اعلامیه جهانی حقوق بشر، آنهم در شرایطی آزاد و با در نظر گرفتن حق انتخاب شدن و انتخاب کردن برای تمامی آحاد ملت، بدور از هر گونه تبعیض، تقلب و فسادسازی مجازی هستیم و عهد می‌کنیم تا به این اصول پایبند بمانیم.

تلاش - اما بخش دیگری از حامیان طرح رفراندوم، بند پایانی بیانیه را روح مسلط بر آن دانسته و معتقدند؛ اولاً با طرح رفراندوم میثاق جهانی حقوق بشر

**آنها که بر این باورند تضعیف این نظام از طریق تقویت جناحهایی از آن ممکن است، به بن‌بست رسیده‌اند. زمان برای فرارویدن آن نیرویی مساعد است که با پیش‌بینی امکان انفجار و پتانسیل عظیم خشم و نفرت به جنایات بیست و هفت ساله‌ی این رژیم در بطن جامعه شکل گرفته است و با آگاهی بر خطر تکرار چرخه‌ی خشونت، بتواند متمدنانه‌ترین و منصفانه‌ترین راه و امکان را پیش پای جامعه بگذارد و تعهد خود را به راه‌حلهای دمکراتیک از همین امروز اعلام کند و نشان بدهد.**

از شکست دولت وایمار در ایجاد ثبات سیاسی و اقتصادی. دولت وایمار یک دولت دمکراتیک بود، اما بقول «دمکراسی بدون نیروی دمکرات» که با ناتوانیهایش زمینه‌ساز بقدرت رسیدن هیتلر شد. هر سه این نظامها به پشتوانه‌ی یک نیروی گسترده‌ی مردمی بقدرت رسیدند و هر سه رهبران کاریسماتیکی داشتند که قادر بود یک اعتماد بنفس (البته کاذب و مبتنی بر مبنای ضد دمکراتیک) در مردمی که از آنها حمایت می‌کردند بوجود بیاورد. هر سه این نظامها پرونده‌ای مبسوط بلحاظ تعدد جنایاتی که علیه بشریت مرتکب شده‌اند در کارنامه دارند. هر سه این نظامها در شکل جمهوری بودند و هستند، پارلمان داشتند و دارند و رئیس‌جمهور یا مقامی مشابه. حکومت توتالیتر کمونیستی به پشتوانه‌ی نیروی مردمی و حمایت جهان غرب از هم پاشید، اما در اصلی‌ترین مرکزش یعنی شوروی سابق و روسیه فعلی هنوز پس از ۸۹ سال نمی‌توان از برقراری دمکراسی سخن گفت، بلکه همچنان مافیا در عرصه‌ی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی حضور غیر قابل انکاری دارد. در کشورهای بلوک شرق بدلیل اینکه کشورهای دمکراتیک اروپا در اطرافشان حضور داشتند و دستگاه استبداد و کنترل، نظارت و سرکوب نتوانست آنگونه که در روسیه ممکن بود، تمامی حکومت کند، انقلابهای مخملین شکل گرفت و سیر تحولات دمکراتیک سریعتر پیش می‌رود. در آلمان هیتلری، حکومت توسط نیروی خارجی سرنگون شد و پس از آن آلمان در عرض مدت کوتاهی به یکی از بارزترین نمونه‌های دمکراسی در جهان بدل شد. با اینهمه باید گفت که آن دو نظام توتالیتر دیگر به جان سختی این آخری نبودند، چرا که در ذات خود بر قدرت زمینی اتکا داشتند. این یکی منشأ قدرت، قانونگزاری و حکومت را آسمانی می‌داند و روانشناسی اجتماعی را بهتر از هر نیروی دیگر می‌شناسد.

بهمین دلیل مبارزه با آن تنها یک مبارزه مدنی و سیاسی نمی‌تواند باشد، بلکه مبارزه‌ی توأمان سیاسی و فرهنگی می‌طلبد و مقاومتی که در اعماق جامعه مشاهده می‌کنیم، گواه از در جریان بودن چنین مبارزه‌ای است. مهمترین نماد آن، مقاومت، مبارزه‌ی تن به تن، فردی و گروهی، فرهنگی و

و نتایج برخاسته از آن به موضوع مسلط دلمشغولی و اندیشه‌ی ایرانیان مخالف جمهوری اسلامی بدل شده است. در ثانی خواست تدوین یک قانون اساسی جدید ملّتمز به اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و میثاقهای پیوست، آن هم توسط مجلس مؤسسان برگزیده با رأی آزاد مردم، در خود حامل خواست جدائی دین و دولت و نفی هرگونه اراده و حاکمیتی بیرون از آراء مردم ایران و به منزله‌ی نفی و خواست برکناری حکومت اسلامی در تمامیت آن است!

اما از آنجائی که قابل تصور است که این رژیم اسلامی تن به چنین رفراندومی، که نفی خود نتیجه‌ی از پیش تعیین شده‌ی آن باشد، نخواهد داد، آیا چنین تصویری طرح رفراندوم را از مقام جدی بودن فرود نمی‌آورد؟ آیا طرح رفراندوم به این ترتیب بر بغرنجی‌های بیشمار مبارزات ما نیافزوده است؟ از نظر شما آیا طرح رفراندوم موجب سستی در مبارزه با جمهوری اسلامی است، یا پشتوانه‌ی آن؟

نیلوفر بیضائی - همانطور که از پاسخ سوال پیشین نیز بر می‌آید، دقیقاً با این نظر دوم موافقم. کسانی که رفراندوم را وسیله‌ای برای محدود کردن قدرت ولایت فقیه در این نظام می‌دانند، قاعدتاً می‌بایست ظرفیتهای دمکراتیکی را در این نظام و قانون اساسی‌اش تشخیص داده باشند که برای ما روشن نیست. برخی از آنها استدلال می‌کنند که چون «مجلس»، «انتخابات» و «نهاد ریاست جمهوری» که همگی نهادهای مدرن هستند در ساختار فعلی وجود دارند، اصلاحات از مسیر تقویت این نهادها می‌گذرد و «جمهوری» هم که داریم، پس رسیدن به دمکراسی در نظام فعلی ممکن است! بعد می‌گویند ما باید برای «انتخابات آزاد» مبارزه کنیم! آنها بر این باورند که «اصلاح‌طلبان» تفسیر دمکراتیک از قانون اساسی ارائه می‌دهند، پس مبارزه‌ی ما باید در حمایت از آنها خلاصه شود، اما توضیح نمی‌دهند که این چگونه قانون اساسی است که هم تفسیر اقتدارگرایانه از آن ممکن است هم تفسیر دمکراتیک! اصولاً چگونه می‌توان در آن قانون اساسی که علاوه بر اصل تغییر ناپذیر ولایت فقیه‌اش در بند بند آن هر کجا از آزادیهای

بیست و هفت ساله‌ی این رژیم در بطن جامعه شکل گرفته است و با آگاهی بر خطر تکرار چرخه‌ی خشونت، بتواند متمدنانه‌ترین و منصفانه‌ترین راه و امکان را پیش پای جامعه بگذارد و تعهد خود را به راه‌حلهای دموکراتیک از همین امروز اعلام کند و نشان بدهد. اینها بدان معنا نیست که مثلاً من دچار این توهم هستم که امروز یا فردا این نظام از هم پاشیده خواهد شد، اما جای هیچ توهمی نیز برای آن کسانی که گمان می‌کنند این نظام ماندگار است نیز وجود ندارد. این نظام یک نظام ضد تاریخ است و نماد بیرونی انشقاقها و کج فهمی‌ها و استبداد زدگیهای مکرر تاریخی ماست. دمل چرکینی است که بیرون زده و زهرش را در جان و هستی ملی ما ریخته، اما پادزهر آن نیز در حال ساخته شدن است و تجربه‌ای ۱۵۰ ساله در پشت سر ماست که ما محکوم به آموختن از آن هستیم.

تلاش - در قطعنامه کنگره بروکسل که اخیراً با شرکت گروهی از پشتیبانان جنبش فراندوم و متشکل شدگان در کمیته‌های پشتیبانی برگزار گردید، بر پشتوانه بودن این طرح و بیانیه تکیه کرده و قبول و پشتیبانی از آن از سوی همه نیروهای آزادیخواه را نه تنها تضمین کننده طبیعت دموکراتیک نظام سیاسی آینده ایران دانسته است، بلکه همچنین آن را به عنوان راهکاری قلمداد می‌کند که در صورت پایبندی بدان جلوی پیش‌آمدن هرگونه انحراف و سوءاستفاده از "اوضاع آشفته پس از وضع موجود (به هر ترتیب که روی دهد)" را می‌گیرد. بدین صورت گروههایی از نیروهای مخالف جمهوری اسلامی، که به صراحت از طرح فراندوم و بیانیه آن دفاع می‌کنند، طبعاً خود را از همین امروز ملتزم به راهکار فوق در آینده می‌نمایند. یعنی فراندوم به امری بدل می‌شود که پس از جمهوری اسلامی قابل تحقق خواهد بود. آیا به نظر شما دیدگاه این قطعنامه حامل تناقض است، یعنی در حالی که خود را پایبند و وفادار به بیانیه فراخوان فراندوم دانسته و خود را تنها در اتحادها و همکاری‌های زیر چتر فراندوم تعریف می‌کند، اما می‌گوید؛ فراندوم جای مبارزه با جمهوری اسلامی را نمی‌گیرد و مبارزه مشترک ما باید تا برکناری این حکومت یا حداقل تا از کار افتادن کلیه ابزار سرکوب آن ادامه یابد تا شرایط برگزاری فراندوم فراهم گردد. آیا اتحاد، همسوئی یا هم‌رایی ما در چارچوب بیانیه فراندوم امری است که به آینده موکول می‌شود؟ و آیا ما نیازمند پلاتفرمهای جدید دیگری به غیر از بیانیه فراخوان برای هم‌رایی و همکاری در مبارزه مشترک امروزمان هستیم؟

نیولفر بیضائی - اعلام پایبندی نیروها به جوهر اصلی فراخوان فراندوم و تلاش برای متشکل شدن حول این خواسته گامی است مثبت و من به این دلیل به شرکت کنندگان کنگره فراندوم در بروکسل تبریک می‌گوییم. اما "اتحاد"، "همکاری" یا "همسویی" میان نیروهایی که خواسته‌های ناهمگونی دارند و تاریخچه‌ی ناهمگون‌تری، پیش از اینکه بخواهد حول خواست فراندوم شکل بگیرد، باید تعریف شود. از نظر من فکر اتحاد میان نیروهای سیاسی با ترکیب فعلی‌شان فکری ست غیرعملی، هر چند با حسن نیت طرح شده باشد. پیش شرطهایی که وجود آن برای امر اتحاد لازم است وجود ندارد و با تکرار این خواست نیز انجام شدنی‌تر نمی‌شود. اتحاد امری داوطلبانه است که بر مبنای هدفی مشترک و با توافق نظر بر سر یک سری اصول ممکن می‌شود. با اینهمه اتحاد میان تمام جمهوریخواهان امری است ناممکن. چرا؟ چون حتی در میان آن بخش از جمهوریخواهان که بر سر شکل حکومت و محتوای آن توافق دارند، یک بحث جدی و یک مانع بزرگ قرار دارد. بخشهایی همچنان معتقدند که نظام فعلی قابل اصلاح است

فکری زنان ایران است که یکی از مهمترین مولفه‌های جنبش دموکراسی‌خواهی است. زنان یکی از مهمترین گروههایی هستند که هیچ منفعی در بقای نظام حقوقی و حقیقی موجود در ایران ندارند.

ما بدلائل تاریخی و جغرافیایی، با هر گونه مداخله‌ی نظامی نیروی خارجی مخالفیم و آن را تقویت کننده‌ی اسلام‌گرایی در ایران می‌دانیم.

بدلایی که در بالا ذکر کردم، موضوع جنبش دموکراسی‌خواهی در ایران، خواست جدایی دین از دولت و تغییر ساختار حقوقی و سیاسی است. نیرویی که می‌بایست در روشنگری، مبارزه و سازماندهی تحول، پیشقدم باشد، نیرویی است که قادر به پذیرش، توضیح اصول دموکراتیک باشد.

نکته‌ی دومی که مطرح کردید، هر چند قابل بحث است، اما با نتیجه‌گیری آن موافق نیستم. اجازه بدهید سوال را با سوالی پاسخ بدهم: آیا اگر طرح فراندوم وجود نمی‌داشت، همگان در مبارزه با جمهوری اسلامی مصمم‌تر بودند؟ پاسخ مسلماً منفی است. علت سستی‌ها را باید در جای دیگر جست و در عین حال متوجه بود که همین طرح فراندوم در آن شرایط تبدیل به یکی از دلایل اصلی گسترش جبهه‌ی تحریم‌ها شد. معین بدرستی گفت که مهمترین رقیب او در انتخابات تحریم کنندگان هستند. تحریم کنندگان همان نیروی در حال گسترشی هستند که پایان گفتمان اصلاحات تعریف شده توسط حکومت دینی را اعلام کردند. جا داشت نیروهای دموکراسی‌خواه به هوش باشند و بتوانند جایگاه خود را در جامعه تقویت کنند و تبدیل به نیرویی بشوند که گزینه‌های محدود نظام اسلامی را در همه‌ی عرصه‌ها به چالش بکشد. نسل جدید می‌بایست با جدیت بیشتری وارد عرصه سیاست شود و در حین تقویت خود آگاهی تاریخی، از هر طیف سیاسی که هست به تعریف جدیدی از هویت سیاسی خویش و رابطه‌اش با دیگران برسد. جابجایی نسلها در همه‌ی طیفهای سیاسی و شهادت فراتر رفتن از مرزهای عاطفی تابوهای فکری و اسطوره‌هایی که هر طیف سیاسی در بزنگاه‌های تاریخی برای خود ساخته است، لازمه‌ی شکل‌گیری این جنبش نوین است. نسلی که بتواند از انقیاد این اسطوره‌ها بدر آید و با احترام به جایگاه تاریخی آنها راه خود بجوید و از اشتباهات، خطاها، خیانتها و خدمت‌های آنها درس بگیرد. این بدین معنا نیست که این نسل حق اشتباه کردن ندارد، اما در عین حال باید بداند که شاید مهمترین رسالت تاریخی‌اش اجتناب از تکرار اشتباهات پیشینیان است. دور تسلسل و بازتولید استبداد باید متوقف شود. قائل بودن انحصار "حقیقت" تنها برای خود و همفکران خود باید به تاریخ ببیند.

اگر چنین نشود، باز زمینه برای آوردن یک خاتمی دیگر ایجاد می‌شود بدون اینکه به مرکز اصلی و تعیین کننده در حکومت آسیبی وارد شود و باز این دور باطل به بهای قربانی شدن یک نسل دیگر ادامه خواهد یافت.

بازمی‌گردم به پرسش شما. آری، حکومت اسلامی تا زمانی که حلقه‌ی حکومتی‌اش و نیروی از متن به حاشیه رانده شده‌اش که در انتظار فرصت دیگری برای حضور مجدد در متن است، تعیین کننده‌ی معادلات باشند، تن به چنین فراندومی نخواهد داد، اما اگر در ضعیف‌ترین موقعیت خود چه بلحاظ نیروی اجتماعی، چه از نظر ریزشی که در درون نیروهای وابسته یا برآمده از همین نظام می‌تواند صورت بگیرد و چه از نظر جلب حمایت محافل بین‌المللی برای نیروهایی که خواهان تحولات دموکراتیک در ایران هستند، یا فراندوم بر او تحمیل خواهد شد و یا اصلاً وجود نخواهد داشت. آنها که بر این باورند تضعیف این نظام از طریق تقویت جناحهایی از آن ممکن است، به بن‌بست رسیده‌اند. زمان برای فرارویدن آن نیرویی مساعد است که با پیش‌بینی امکان انفجار و پتانسیل عظیم خشم و نفرت به جنایات

**پایان گفتمان اصلاحات نه تنها از زمان شکست اصلاح طلبان حکومتی، بلکه با به بن بست رسیدن تعریف خالی از مضمون آنها از "اصلاحات" آغاز شد. تئوری سازان و پیروان این تئوری، تعریف حکومتی اصلاحات را هم در حرف و هم در عمل پذیرفته بودند. امروز اصلاح طلبان حکومتی بدنبال گفتمان سازی جدیدی هستند تا حرکت‌های احتمالی آینده را باز در چارچوب حکومتی محصور کنند. گفتمان نوین همانا گفتمان تغییر نظام سیاسی در ایران است. ما در آینده دو صفت‌بندی جدی خواهیم داشت میان نیرویی که خواهان حفظ نظام موجود است و نیرویی که خواهان تغییر نظام سیاسی است.**

(که باید مسیر تحولاتی را طی می‌کنند با جدیت دنبال کرد و به افزوده شدن) با یکدیگر همسو شوند و بتوانند برای تحقق این خواسته‌ی اساسی با تاثیرگذاری بر پایگاه اجتماعی خود مسیر تحولات مسالمت‌آمیز سیاسی بسوی دموکراسی در ایران را هموار کنند. این نیرو مورد بیشترین حمله‌ها قرار گرفته و تهمتهایی چون "جاده صاف کن سلطنت"، "جمهوری خواه پشیمان" و ناسزاهایی که ابدًا خیال تکرار آنها را ندارم، روبرو شده است. مشکل این نیرو در این است که در خارج کشور بیشتر در موقعیت تدافعی قرار دارد و نتوانسته بنیانهای فکری خود را آنطور که لازم است، توضیح بدهد و بیشتر مرعوب فضا سازی شده و یا سکوت کرده است. اما به باور من این ایده و طرح، نزدیکترین و دموکراتیک‌ترین نگاه به واقعیات جاری است که بنظر من قاعدتاً جمهوریخواهان می‌بایست پیشگام آن باشند، اما دیدن آن نیاز به ذهنی غیرمتعصب، باز و خلاق دارد. شاید این همان وظیفه‌ای است که به انجام رساندن آن بر دوش نسل جدید خواهد بود تا ما بار دیگر شاهد رشد استبداد و افراطی‌گرایی‌های خانمان برانداز در فضای سیاسی ایران نباشیم. مسیر مبارزه با ذهنیت قرون وسطایی حکومت دینی از شکل‌گیری چنین حرکتی می‌گذرد.

ما نمی‌توانیم هر قدر هم که تصور کنیم "دمکرات‌ترینیم"، همه را مثل خود کنیم، اما می‌توانیم در ترویج اندیشه‌ی دموکراسی‌خواهی در میان طیفهای سیاسی گوناگون، ایران آینده را از آن همه کنیم. همزیستی مسالمت‌آمیز و رعایت اصول دموکراتیک، پایبندی به آزادیهای فردی، اجتماعی و سیاسی و حقوق بشر، اصولی هستند که جا افتادن آنها در ذهنیت و عمل ما اجرای دموکراسی را در ایران آینده تضمین می‌کند. هر نیرویی که برای خود این رسالت را قائل باشد که به تنهایی وظیفه‌ی برقراری دموکراسی در ایران را بر عهده خواهد داشت، برای ایران حاصلی جز استبداد در شکل و قالبی دیگر به ارمغان نخواهد آورد.

تلاش - بی‌تردید دوران اراده‌گرایی و غیر واقع‌بینی ناشی از آن نزد ما نیز سپری شده است. اما شاید توجه و نگاه آگاهانه به مفهوم گفتمان نوین و تاثیر آن در عمل اجتماعی ما نه تنها موجه بلکه لازم باشد.

طبیعی است که در باره گفتمانی که بیانیه رفتارندوم با خود دارد، روی سخن با کسانی نیست که این بیانیه را تأیید نکرده یا نمی‌کنند. اما شگفت‌زدگی از عدم پای‌بندی عملی پذیرندگان است که این گفتمان را در مرکز بحث‌های خود قرار داده و در ادبیات سیاسی گفتاری و نوشتاری خود مفردات آن را تکرار و تکرار می‌کنند، اما به نتایج حاصله از آن تن در نمی‌دهند. یا باید در جایی نسبت به گفتمان رفتارندوم که بر مبنای خواست استقرار یک نظام دموکراتیک، یک قانون اساسی جدید مبتنی بر حقوق بشر و تدوین شده به

و در چارچوب همین قانون اساسی و همین ساختار سیاسی می‌توان قدرت سیاسی را دموکراتیزه کرد. عبارت دیگر اینها خواست جدایی دین از دولت را امری ثانوی می‌دانند و بر این شبهه دامن می‌زنند که یک نظام دینی می‌تواند دموکراتیک باشد. در نتیجه متحدین اینها احزاب اسلامی موجود خواهند بود. متأسفانه این نیرو را بخشی از جمهوریخواهان تشکیل می‌دهد که اکثر آنها در اتحاد جمهوریخواهان ایران متمرکزند. این نیرو خواسته یا ناخواسته نیروی جمهوریخواهی را که در ایران از پتانسیل عظیمی برخوردار است در چارچوب نزدیکی به بخشهایی از قدرت سیاسی موجود محصور نگاه می‌دارد و بهمین دلیل نمی‌تواند تفاوت جمهوری مورد نظر خود را با جمهوری اسلامی توضیح بدهد. این نیرو بجای اینکه مبلغ جمهوریخواهی بعنوان بهترین شکل تحقق دموکراسی در ایران باشد، فعلاً نقش زائده و حامی گرایشهایی از درون مناسبات قدرت را بازی می‌کند و بجای جلب سمپاتی مردم به جمهوریخواهی، بیشتر به ایجاد نیروی دافعه در مقابل جمهوریخواهی مورد نظر خود باری رسانده است. این نیرو در خارج از کشور متمرکز است، اما بجای استفاده از امکان آزادی بیان و نقد بدون سانسور و تبدیل شدن به پشتوانه‌ی نظری دموکراسی‌خواهی در ایران، نه تنها به این وظیفه عمل نمی‌کند، بلکه خود عامل ایجاد خط قرمزهایی در فرهنگ سیاسی خارج از کشور شده که کار نقد همه جانبه‌ی حکومت دینی را مشکل و مجرهای گسترش نظرات دیگران را محدود می‌کند. کل مقالات و نوشته‌های حامیان این خط فکری که خط قرمزهای سانسور حکومتی را در خارج نیز پذیرفته است، به صورتهای مشابه در داخل ایران نیز امکان انتشار دارد، اما مدت‌هاست نه حرف تازه‌ای برای گفتن دارند و نه ایده‌ای برانگیزاننده.

نیروی دیگری که جمهوریخواهان لائیک و دموکراتیک آن را تشکیل می‌دهند، هر چند گفتمان خواست تغییر نظام سیاسی را تبلیغ می‌کند، اما در درون آن اختلاف نظرهای جدی بر سر مسایل اساسی وجود دارد که دامنه‌ی آن از خواست محو نظام سرمایه‌داری گرفته تا نفی‌گرایی (بازمانده از گرایشهای شدید به تشکلهای چپ سنتی) نسبت به هر گونه همسویی یا مذاکره با نیروهای غیر خودی را در بر می‌گیرد که فعلاً نظریه‌ی قالب در این تشکل است. نیروی دیگر جمهوریخواه، منفردین امضا کننده‌ی منشور ۸۱ هستند که هر چند یک تشکل نیست، اما یک خط فکری معین را در جریان جمهوریخواهی نمایندگی می‌کند. این گرایش فکری غیرمتشکل، مبلغ این ایده است که مهمترین دغدغه‌ی مبارزات آزادیخواهانه در ایران یعنی برقراری دموکراسی در ایران و ایجاد یک ساختار سیاسی دموکراتیک و سکولار، تنها در صورتی محقق می‌شود که نیروهای تحول یافته و پایبند به دموکراسی، حقوق بشر و جدایی دین از دولت از میان چهار خانواده‌ی سیاسی

کنونی راهی بسوی دموکراسی نیست و دموکراتیزه کردن نظام توتالیتر دینی، سرایی بیش نیست.

نکته‌ی مهم دیگر این است که در حال حاضر فضای حاکم بر جامعه فضایی پاسیو است. عبارت دیگر در حالیکه جنبشهای اعتراضی پراکنده که اینجا و آنجا صورت می‌گیرد، اما هنوز نشانه‌ای از بهم پیوستگی این جنبشها وجود ندارد. دلایل این گسست جامعه‌ی ایران متعدد است و همه‌ی اندیشه‌ها و افکار و خواسته‌ها الزاما دموکراتیک نیست. برخی بر این باورند که در چنین شرایطی وجود یک "دیکتاتور مصلح" لازم است تا وضعیت نامعلوم فعلی جهت بگیرد، برخی در این ۲۷ سال راههای تداوم حیات را یافته‌اند و چون در محدوده‌ها حرکت می‌کنند، ترجیح می‌دهند همین وضعیت باقی بماند و تغییر و تحول برای آنها برابر است با بی‌ثباتی نوین. برخی با تجربه‌ی سهمناک حاکمیت وحشت و زور اسلامی و از آنجا که این حکومت برآستی در شقاوت آنچنان پیش رفت که روی حکومت پیشین را سفید کرد، آرزوی بازگشت نظام پادشاهی را در سر می‌پروراند، بسیاری که می‌توان نوکیسگان و مضمولین "رحمت الهی" نامیدشان، برای حفظ وضع موجود با چنگ و دندان می‌جنگند، بسیاری مغلوب حس حقارت شده‌اند و شکسته‌اند...

در عین حال در اعماق جامعه‌ی ما در چندین عرصه با چالش‌های جدی وجود دارد. برخی از مهمترین چالش جنسیتی (رابطه زن و مرد)، چالش نسلها، چالش هویتها، چالش ضعیف (ملتی) چند پاره و چند چهره معطوف به انفعال) و قوی (دولت) چند پاره و چند چهره معطوف به تعیین معادلات و در نتیجه قویتر شدن)...

در چنین شرایطی هر نیروی سیاسی که این رسالت را برای خود قائل باشد که بعنوان تنها گزینه می‌تواند پاسخگوی همگان باشد، چه این رسالت را برای گروه خاصی و چه برای ایدئولوژی بخصوصی قائل باشد، حتی اگر در بهترین حالت آن از صادق‌ترین و خیر خواه‌ترین طیفها نیز تشکیل شده باشد، در صورت رسیدن به قدرت، زندانبان بعدی زندان بزرگی بنام ایران خواهد بود. از میان چهار طیف سیاسی (اسلامیست‌ها، سلطنت‌طلبان، ملیون و طیف چپ) دو تای اولی، تجربه‌ی حضور در قدرت سیاسی داشته و دارند، اولی کارنامه‌ای سیاه در نقض حقوق بشر و حاکمیت استبدادی و نقض آزادی سیاسی دارد و دومی کارنامه‌ای بمراتب سیاهتر در نقض گسترده‌ی حقوق بشر در همه‌ی عرصه‌ها آزادی فردی و اجتماعی تا آزادی سیاسی، نقض حقوق و آزادی زن، ترویج فرهنگ خشونت، آمیختن دین و دولت، رواج ناهنجاریهای گسترده‌ی روانی و جنسی در اثر اعمال ممنوعیتهای بی‌پایان، ترویج فرهنگ تزویر و زور گویی دارد، سومی دوره‌ی کوتاهی در قدرت بوده و بلحاظ تاریخی یکی از مثبت‌ترین و در عین حال کوتاهترین دوره‌های حضور در قدرت را پشت سر نهاده، اما تا به امروز نتوانسته جدا از اعتبار شخصیت دکترمصدق، در روند دموکراسی‌خواهی نقشی قابل مقایسه با آن دوران ایفا کند و طیف چهارم که بخش وسیعی از آن امروز یک هویت نوین تحت عنوان جمهوریخواهی یافته و بدین ترتیب به جمع ملیون پیوسته‌اند، بیشتر در عرصه‌ی مبارزه با استبداد پهلوی برسیمت شناخته می‌شود تا اینکه تصویری از توان و امکان حضور مثبت در قدرت سیاسی را به اثبات رسانده باشد. در مورد این طیف در پاسخ سوال پیشین به تفصیل گفته‌ام. هر چهار طیف در درون خود دچار چند پارگی هستند. اولی هنوز در قدرت است و منافعش با تداوم حیات حکومت دینی گره خورده است، هر چند نیروهایی از این طیف هستند که خواست جدایی دین از دولت را پذیرفته و منافع خود را از منافع حکومت فعلی جدا کرده‌اند. در خارج از کشور بنظر می‌رسد همچنان پایهی نزدیکی‌ها همان دلایل انقلاب ۵۷ می‌گردد: مبارزه با حاکم معزول!؟

دست نمایندگان برگزیده ملت ایران استوار است، ضعف معرفتی وجود داشته باشد، و توجه نمی‌شود که شناساندن و تبدیل چنین مطالباتی به خواست عمومی، یعنی پیوند آنها با بدنه جامعه، خود موضوع همکاری، همسوئی و حتی اتحاد عمل‌های گسترده است، یا مسئله اصلی شانه خالی کردن از الزاماتی است که پذیرش طرح فراندوم به عنوان راهکار گذار از جمهوری اسلامی به یک نظام دموکراتیک در پیش پای ما قرار می‌دهد، یعنی پذیرش و تن دادن به حق رأی و حق مشارکت هر ایرانی از هر اندیشه، گرایش، طبقه، جنسیت، قوم، مذهب... در ایران آینده. در اینجا هم به این نکته توجه نمی‌شود که هر چند ائتلافهای امروز ما به منزله تضمین و تمکین به حق رأی و انتخاب مردم در آینده، پس از جمهوری اسلامی، نیست، اما بی‌تردید این همکاری‌ها - از موضع و موقعیت برابر و مبتنی بر قراردادهای توافق شده - مسیر بسیار هموارتری را در این تمکین و تضمین در آینده به روی ما خواهند گشود.

حال اگر مشکل نه آن است و نه این، پس شاید مسئله ریشه در وضعیت هر یک از ما دارد که در پراکندگی و فقدان پایگاه اجتماعی و نیرو از آن حداقل اعتماد به نفس سیاسی برخوردار نیستیم که بتوانیم از شرایط مناسب امروز - دور بودن دست همگانی از قدرت و ابزار آن که برای همه برابر است - در ایجاد و تحکیم ابزارهای حفظ دموکراسی بکوشیم، در حالی که همزمان برای استقرار آن مبارزه می‌کنیم.

آیا توضیحات شما در مورد نیروهای مخالف جمهوری اسلامی در پاسخ به پرسش قبلی، به این معنا نیست که هرچند با بیانیه فراخوان رفراندوم گفتمان نوین طرفداری از دموکراسی و حقوق بشر به ثبت رسیده است، اما برای تثبیت آن به عنوان گفتمان مسلط و اندیشه راهنما در نظر و عمل، هنوز باید متأسفانه و عمدتا به صورت پراکنده کار کرد؟ آیا از این نظر شرایط داخل ایران و چشم‌اندازی که نیروهای داخل ارائه میدهند، روشن‌تر و امیدوارکننده‌تر از تبعیدیان است؟

نیولفر بیضائی - من با این نظر موافق نیستم که تنها از زمان صدور فراخوان رفراندوم، گفتمان دموکراسی و حقوق بشر به ثبت رسید. بنظر من این نوع نگاه کمی غلو شده می‌آید. گفتمان دموکراسی و حقوق بشر در میان طیفهای گوناگون سیاسی مطرح شده بود، اما در حد شعارهای کلی باقی مانده بود. جمهوری اسلامی که یکی از هنرهای غیر قابل انکارش، جعل فکر و اندیشه است، این گفتمان را تصاحب کرد، به چارچوب تنگ حاکمیت توتالیتر برد و از آن "مدینه النبی" ساخت! دموکراسی را "مردمسالاری دینی" و حقوق بشر را "حقوق بشر اسلامی" تعریف کرد. فراخوان رفراندوم، اعلام پایان توهمی تحت عنوان "اصلاحات" در نظام ایدئولوژیک - توتالیتر دینی بود و برای اولین بار در این ۲۷ سال توانست حضور یک نیروی نسبتا وسیع را که خواهان گذار از این نظام است به یک نظام دموکراتیک است، اعلام کند.

منتها من گمان نمی‌کنم با تاکید هزار باره بر اینکه رفراندوم خوب است یا اینکه "هر ایرانی یک رای"، بتوان گفتمان سازی کرد. فراخوان اعلام می‌کند که ما خواهان برقراری شرایطی هستیم که در آن نمایندگان همه‌ی طیفهای فکری حق تحزب و تبلیغ افکار خود را داشته باشند و بعد در یک انتخابات آزاد، مردم بتوانند نمایندگان خود را به مجلس موسسان بفرستند تا آن مجلس موسسان یک قانون اساسی جدید تدوین کند و به رفراندوم بگذارد. مبانی آن را هم توضیح داده است. می‌گوید ما بر این باوریم که با وجود این قانون اساسی اسلامی و تبعیضی که در آن نهادینه است و در ساختار سیاسی

حرمت انسانی ما آنجا مورد احترام دیگران نیز خواهد بود که نشان بدهیم حاضر به پذیرش توهین، تحقیر، خشونت، تحمیل ایدئولوژیک نیستیم. هر نوع "مسالمت‌جویی" که تعریف آن ناقض این حقوق طبیعی و انسانی (مقاومت، مبارزه، اعتراض) ما باشد، ناقض حقوق بشر و تقویت‌کننده‌ی دستگاه سرکوب است.

ما تنها حکومتی را برسمیت می‌شناسیم که قوای آن ناشی از اراده‌ی ملت بر مبنای اعلامیه جهانی حقوق بشر، آنهم در شرایطی آزاد و با در نظر گرفتن حق انتخاب شدن و انتخاب کردن برای تمامی آحاد ملت، بدور از هر گونه تبعیض، تقلب و فضا سازی مجازی هستیم و عهد می‌کنیم تا به این اصول پایبند بمانیم.

دست یافت. حرفها در سطح مانده‌اند. فضای سیاسی حاکم چه در داخل و چه در خارج یک فضای ناسالم است. فضایی سرشار از عدم اعتماد، تهمت پراکنی و رو کم کنی است. متأسفانه این یکی از نتایج حکمرانی فرهنگی است که بر پایه‌ی آن با یک اتهام "جاسوسی" و "بیگانه پرستی" می‌توان آدمها را حذف فیزیکی و فکری کرد. صداها در چنین فضایی گم می‌شوند. اگر مجموعه‌ی مطالبی که در داخل و خارج چاپ می‌شود را بخوانید، خواهید دید که کسی را در فضای سیاسی موجود، "سالم" و "قابل اعتماد" نمی‌یابی. همه یا "وطن فروش" یا "بازمانده‌ی طاغوت" یا "خائن" یا "مزدور" و یا... هستند. این واژگان سلبی مجال برای ابراز اندیشه باقی نمی‌گذارد. فراخوان رفراندوم در چنین فضایی مورد بیشترین حمله‌ها قرار گرفت و بیشتر همراهانش رفیقان نیمه‌راه باقی ماندند. نتیجه اینکه باز دارد فضا برای یک گفت‌وگو سازی دیگر از سوی حکومتیان باز می‌شود. هوشیاری نیروها در جایی که پایگاه اجتماعی که آنها را حمایت کند، قوی نیست به کار نمی‌آید. در شرایط کنونی مثل اینکه همه منتظرند تا اتفاقی بیفتد و این وضعیت بغایت خطرناکی است. ۲۷ سال انتظار و اشتقاق و جو ناسالم از ما انسانهایی غیر قابل تحمل ساخته که با متهم کردن یکدیگر از اصل غافل مانده‌ایم. زمانی که ملتی سرنوشتش را بدست دیگران بسپارد، دیگران برایش تصمیم خواهند گرفت. در چنینی شرایطی است که درک مبرم‌ترین وظیفه‌ی نیروهای دموکراسی‌خواه و هر نیرویی که فردایی بهتر برای آن سرزمین و ساکنانش آرزو می‌کند، دقیقاً همان چیزی است که بدان عمل نمی‌کنند. ما با وضعیتی مشابه از این نظر در دروان انقلاب مشروطه روبرو بودیم. نیروهایی که هر یک در جایی و به تنهایی سرشار از استعداد و خلاقیت بودند نتوانستند در یک حرکت جمعی در مقابل استبداد و ارتجاع بایستند و در انقلاب ۵۷ نیروهایی به یک حرکت جمعی دست زدند که میراث مشروطه در حافظه‌ی تاریخی‌شان جایی نداشت. امروز آن نیرویی که متکی به آن میراث است و می‌بایست با دیدگاهی مناسب زمان آن را پالایش دهد و به سرانجام برساند، می‌بایست در این حرکت به قویترین نیروی ممکن بدل شود. ما در این مسیر قرار داریم. آینده باز است و هوشیاری همراه با دانش بیشتر به کارمان می‌آید تا زرنگی متکی بر منفعت خواهی.

تلاش - خانم بیضائی با تشکر از شما



The Iran Referendum Movement  
جنبش رفراندوم ایران

هر نگاهی که بر این شبهه دامن بزند که گویا یک یا چند طیف قابل حذف است، راه به ناکجا آباد خواهد برد. فکر و اندیشه را هر اندازه با آن مخالف باشیم و هر قدر معتقد باشیم که وجودش مضر است، نمی‌توان حذف کرد، اما می‌توان به تعدیل آن کمک کرد. می‌توان به تحول در آن یاری رساند. می‌توان پایگاه اجتماعی‌اش را از استبدادزدگی و قیام‌پرستی دور کرد از این طریق که تعهد پاره‌ی تحول یافته‌اش را به دموکراسی و حقوق بشر، به جدایی دین از دولت بعنوان پیش‌شرط گام گذاشتن ایران در مسیر دموکراسی خواهان شد.

با اینهمه باید به این نکته اشاره کنم که به گمان من یکی از خطرات جدی دیگر، قوت گرفتن نیروی سلطنت طلبان افراطی و تقویت پایگاه هواداری بازگشت اتوپیک استبداد سلطنتی است که سخنان دموکراتیک آقای رضا پهلوی نیز چیزی از این بدگمانی من نمی‌کاهد. چرا که ایشان به هواداران و مبلغین خود محتاج است و همین امروز در شرایطی که در قدرت نیست، در نتیجه‌ی فشارهای این یا آن گروه افراطی سلطنت طلب، در جاهایی پا پس می‌کشد یا سکوت می‌کند و خلاصه می‌خواهد همه را داشته باشد.

در شرایط کنونی نقاط افتراق بی نهایت است و نقاط اشتراک در مقابل آن رنگ می‌بازد. بخصوص با توجه به گفت‌وگو سازی‌های جعلی و موازی حکومتی و در شرایطی که همه از دموکراسی و حقوق بشر سخن می‌گویند، تشخیص حقیقتها دشوارتر می‌نماید. موانع جدی است، شرایط بحرانی و اگر نیروهای دموکراسی خواه گمان کنند که تا ابد وقت دارند تا بهترین نتیجه (از نظر خودشان) را بگیرند، ممکن است فجایی در آن سرزمین رخ بدهد که آن را تا مرز نابودی سوق دهد. در داخل کشور هم گمان نمی‌کنم که وضع بهتر از این باشد. پس جواب سوال شما تا اطلاع ثانوی از نظر من "آری" است. چنین شرایطی که نشان از فقدان خرد تفاهمی دارد، مسلماً راه را برای نیروی حکومتی با خرد ابرازی‌اش باز می‌گذارد، خردی که علیرغم در هم آمیختگی دین و دولت راه گشای دینمداران حکومتگر بوده است.

تلاش - می‌گویند؛ در سیاست هیچ وضعیت از پیش تعیین شده‌ای وجود ندارد. و هیچ امری ناممکن نیست. بسته به میزان هوشمندی افراد حاضر در صحنه سیاست، توازن نیرو و اطمینان از فراهم بودن ابزار مسلط شدن بر اوضاع میتوان وضعیت و شرایط را دگرگون ساخت. از نظر شما هوشمندانه‌ترین تعبیر از بیانیه رفراندوم کدام است، تعبیری که بتواند مبارزه امروز ما را به درجه‌ای تقویت کند، تا حداقل تمامی ابزار سرکوب حکومت اسلامی را از کار بیاندازد و شرائط برگزاری رفراندوم - همانگونه که در بیانیه آمده است - را فراهم سازد؟ آیا پذیرش رفراندوم در حرف و سرباز زدن از همکاری و اتحاد نیروها در عمل نشانه هوشمندی است؟

نیلوفر بیضائی - در حال حاضر این توازن نیرو در میان جریانهای فکری مختلف بسود یک نگرش و فرهنگ نوین سیاسی تغییر نکرده و نظرات بصورت پراکنده طرح می‌شود. اول باید از این نیرو به یک تعریف دوباره



### گفتگو: با بهرام رحیمی

مسئول تکنیکی سایت شصت میلیون اینفو



تلاش - آقای رحیمی شما یکی از افراد بسیار فعال و مدافع جنبش فراندم هستید و در رابطه با سایت جنبش فراندم زحمات زیادی را از همان آغاز بر عهده گرفته‌اید. لطفاً بفرمائید چه شد که بیانیه فراخوان ملی برگزاری فراندم را امضاء نمودید. خاطراتان هست که این امر کی اتفاق افتاد؟

رحیمی - فکر می‌کنم دو هفته از انتشار این بیانیه گذشته بود. علت اینکه آن را بلافاصله امضاء نکردم، این بود که نیاز به قدری تعمق داشتم. چون این بیانیه از ایران آمده بود. من مقداری حساس بودم که بدانم چه کسانی از آن پشتیبانی می‌کنند و به چه منظوری اساساً این بیانیه منتشر شده است و سؤالاتی از این دست. اما مبانی

اسلامی می‌دانستند و چنین استدلال می‌کردند، که اگر این بیانیه ارتباطی با طرفداران جمهوری اسلامی ندارد، چرا به امر جدائی دین از دولت در آن اشاره نشده است، چرا افرادی چون آقای سازگارا آن را امضاء کرده‌اند و... بحث‌هایی که در کل جامعه جریان داشت طبیعی است که بازتاب خود را در حزب ما نیز نشان می‌داد.

تلاش - بعد از امضاء بیانیه چه اقداماتی در جهت پیشبرد و گسترش آن انجام دادید؟

رحیمی - هنگامیکه بیانیه فراخوان را امضاء کردم، مسئول شاخه حزب در استکهلم بودم، در شاخه با کسانی که طرفدار بیانیه و فراخوان بودند، تصمیم گرفتیم، کمیته‌ای فرا حزبی با شرکت دیگر ایرانیان تشکیل دهیم. در همین زمان به همت دوستانی چون آقایان عطری، آهی، بیت‌الهی و بیژن مهر و افراد دیگر کنفرانسی در دالاس برگزار شد و پس از این کنفرانس کار اصلی کمیته‌های پشتیبانی آغاز گردید. در این کنفرانس، بر روی ضرورت فرا حزبی بودن، غیرهمی بودن و بست‌پذیری کمیته‌های پشتیبانی تکیه شد و این تکیه طبعاً امر ضرورت همکاری نیروهای گوناگون را مطرح می‌کرد. در سوئد هم افراد زیادی از برگزاری جلسه‌ای به منظور تشکیل کمیته فراندم استقبال کردند، بعد از دو ماه تلاش توانستیم با حضور بیش از ۵۰ نفر و دعوت از آقای باقر پرهام و دو تن از نمایندگان پارلمان سوئد، اولین جلسه پشتیبانی طرح فراخوان فراندم را در استکهلم برگزار کنیم. آقای باقر پرهام که از بیانیه فراخوان حمایت کرده بود و دیگر مهمانان در زمینه مفاد و مبانی و اهداف فراخوان در میان ما سخنرانی کردند. در همان جلسه، کمیته فراندم استکهلم، ايسالا و وسترس را با رای‌گیری تشکیل دادیم، بعد هم کمیته پشتیبانی در شهری که خودم اقامت دارم تشکیل شد. بتدریج به تعداد کمیته‌های پشتیبانی افزوده می‌شد. در همین زمان‌ها بود که بحث‌های زیادی حول سایت 60000000.com پیش آمد. گله‌مندی‌های زیادی مبنی بر اینکه سایت 60000000.com همه نقطه نظرها را در مورد جنبش

اعلام شده در این بیانیه، اصولی بود که من و حزبی که سال‌هاست در آن فعالیت می‌کنم، از آن‌ها دفاع می‌کردیم. بعد از امضاء فراخوان، برای من مهم بود که حمایت از این بیانیه نباید فقط محدود به امضاء گردد. باید در اشاعه و گسترش مبانی این فراخوان تلاش می‌شد. ما بیانیه را منتشر و پخش کردیم و این زمینه‌ای شد برای فعالیت‌های جدید من. پس از چاپ بیانیه، به انتشار گسترده‌تر اعلامیه جهانی حقوق بشر مبادرت کردیم. زیرا پافشاری بنیادین بیانیه فراخوان فراندم بر اعلامیه جهانی حقوق بشر و اینکه قانون اساسی آینده ایران باید مبتنی بر این اعلامیه باشد و همچنین امضای ده‌ها هزار نفر در پای آن، کنجکاو و نیاز به آگاهی دقیقتر از مفاد این اعلامیه را در مردم برمی‌انگیخت و نیاز بود که این اعلامیه بطور گسترده، حداقل به نسبت توان ما در دسترس عموم هموطنان قرار گیرد.

تلاش - آیا امضاء بیانیه فراخوان رهنمود حزب‌تان بود یا اینکه شما بصورت فردی چنین تصمیمی را گرفتید؟

رحیمی - البته وقتی دبیرکل و شورای مرکزی حزب امضاء خود را زیر اعلامیه یا بیانیه‌ای قرار می‌دهند، به منزله این است که اعضای حزب - حداقل اکثریت آن - این عمل را تأیید می‌کنند. اما مینا و درخواست فراخوان از همه ایرانیان در حمایت از بیانیه به بصورت فردی بود و ارتباطی با تشکله‌ها و احزاب نداشت لذا امضاء من و سایر اعضای حزب و پیوستن‌شان به این حرکت کاملاً بصورت فردی است.

تلاش - آیا پس از انتشار بیانیه فراخوان برگزاری فراندم بحثی در این مورد درون حزب صورت گرفت؟

رحیمی - بله بسیار زیاد! انتشار این بیانیه تکان‌های شدیدی در حزب ما و فکر می‌کنم در احزاب و سازمان‌های دیگر هم ایجاد کرد. بحث و گفتگو بسیار زیاد و بعضاً شدید هم بود. عده‌ای آن را "دست‌پخت" جمهوری

حرکتی که با امضای دهها هزار نفر و با امیدهای بسیار شروع شده بود، نباید متوقف می‌شد. این نظر کمیته‌های پشتیبانی بود. لذا همان شبی که حرکت سایت قبلی قطع و اعلام شد، سایت 60000000.info جایگزین شد و شروع به کار کرد. تنها تفاوت در علامت آن یعنی “دوانگشت” روی مهر است.

تلاش - در حال حاضر مسئولیت این سایت به عهده چه کسی است؟

رحیمی - کارهای تکنیکی آن را من انجام می‌دهم. اما مسئولیت اصلی آن به عهده من نیست. با برگزاری کنگره بروکسل که بانیان آن کمیته‌های پشتیبانی بودند، کمیته مرکزی گزینش شد و آنها از سوی آن کنگره مسئولیت یافتند، هیئت اجرایی را انتخاب کنند. در حال حاضر مسئولیت اصلی این سایت بر عهده هیئت اجرایی و زیر نظر کمیته مرکزی است. البته همیشه این امکان وجود دارد، کسانی که کارهای تکنیکی سایت را انجام می‌دهند، بتوانند خللی در پیشبرد کار سایت بوجود آورند، برای جلوگیری از چنین امری دو سایت کمکی دیگری تدارک دیده شده است که بلافاصله می‌توانند جایگزین سایت فعلی شوند. به این ترتیب سعی می‌شود که جلوگیری کار گرفته شود.

تلاش - چند ساعت از روز وقت شما صرف کار سایت می‌شود؟

رحیمی - البته موضوع، تنها محدود به کار سایت که در میدان دید افراد قرار دارد، نمی‌شود. اشتغالات بسیار دیگر کناری وجود دارد مانند تهیه امکانات پالتاکی برای تماس‌ها و نشست‌ها. سه ما قبل از برگزاری کنگره جنبش رفراوند شاید روزانه ۱۵ ساعت وقت می‌گذاشتیم. فشار شدیدی روی افرادی چون من که در این عرصه کار می‌کردیم وارد می‌شد. اما پس از گزینش ارگان‌های جنبش که توسط کنگره صورت گرفت تا حدود زیادی از فشار کار کاسته شد. با وجود این اگر روزی جنبش رفراوند بخواهد و بتواند در تمام ظرفیت خود کار کند، مسلماً مجموعه فعلی کافی نخواهد بود ما به تیمی احتیاج داریم با افرادی تمام وقت و حرفه‌ای. کار ما امروز کاملاً داوطلبانه است. همکاران من در حال حاضر حدود ۲ تا ۳ ساعت روزانه از وقت خود را به این امر اختصاص می‌دهند. خود من حداقل باید ۶ ساعت از روز را به این کار اختصاص دهم و تا همین اندازه هم اصلاً پاسخگوی نیازها نیستیم. امکانات محدود مالی نیز فشاری مضاعف است بر روی کار ما.

تلاش - در همان ماه‌های نخست انتشار بیانیه بحثی پیش آمد در مورد عدم انتشار آمار صحیح تعداد امضاء کنندگان از بیانیه. ابعاد این قضیه چه بود؟

رحیمی - با توجه به اینکه ما مجموعه اطلاعات را از خود سایت 60000000.com گرفتیم، باید بگوییم، نتیجه همانی است که در سایت منعکس شده بود. البته اینکه در بیرون چه گذشته ما هیچ اطلاعی نداریم. فکر نمی‌کنم امضاها بیش از آنچه که در سایت منعکس شد، بوده باشد. بنظر می‌رسد مشکلات و محدودیت‌های تکنیکی دلیل اصلی بوده است. یعنی Database سایت به لحاظ تکنیکی ظرفیت پاسخگویی به همه امضاها را در موقعی که زیاد بود، نداشت. چیزی حدود چهار هزار نفر از امضاء کنندگان را ما توانستیم پیدا کنیم که نامشان در Database نیامده بود. ما از وجود

رفراوند، حتی بسیاری از مقالات و مطالبی که در حمایت از این جنبش بود منعکس نمی‌کند، وجود داشت. بتدریج نمایندگان کمیته‌های پشتیبانی در ارتباط با هم قرار گرفته و هر دو هفته یکبار جلسات پالتاکی منظم برگزار می‌گردید. در این جلسات نیز مرتباً اعتراضات نسبت به نحوه کار سایت صورت می‌گرفت و این اعتراضات به دست‌اندرکاران سایت نیز منتقل می‌شد. البته در همان آغاز سایت 60000000.com به روی هموطنان در ایران بسته شد و از این طریق عرصه عمل جنبش و تأثیرگذاری آن محدود شد.

تلاش - جریان شکل‌گیری سایت 60000000.info در کنار سایت قبلی چگونه بود؟

رحیمی - کمیته‌های پشتیبانی از میان خود یک شورای موقت اجرائی انتخاب کرده بودند. که گروه‌های کاری مختلف مثل؛ تبلیغات، تشکیلات، مالی و... را سرپرستی می‌کردند. علاوه بر اعضای شورای موقت، افرادی نیز برای رایزنی و همفکری و یاری به این کمیته‌ها انتخاب شده بودند. در همین کمیته‌ها ما با این فکر و پرسش روبرو شدیم که چنانچه اتفاقی برای سایت 60000000.com پیش آید، چه می‌شود و تکلیف چیست؟ رابطه ما با ۳۵ هزار نفری که این بیانیه را امضاء کرده‌اند و طبعاً از ادامه کار حمایت می‌کنند، چگونه برقرار خواهد ماند. این پرسش‌ها و نگرانی‌ها با کمیته‌های مختلف در کشورهای دیگر مثل آمریکا، فرانسه، انگلیس و... در میان گذاشته شد. در پروسه رد و بدل نظرها به این نتیجه رسیدیم که باید در کنار سایت 60000000.com، سایت کمکی دیگری تدارک دیده شود، تا چنانچه به هر دلیلی سایت اصلی نتوانست به فعالیت خود ادامه دهد، سایت کمکی بلافاصله بدون اینکه توفقی در کار ایجاد شود، جایگزین آن گردد. بالاخره نتیجه این شد که توسط ما یعنی کسانی که با سایت قبلی هم همکاری می‌کردیم سایت 60000000.info پایه‌گذاری شود. این سایت طوری برنامه‌ریزی شده بود که اگر کسی روی آن می‌رفت بطور اتوماتیک به روی سایت 60000000.com هدایت می‌شد. اما در این فاصله در یک کار شبانه‌روزی بسیار فشرده موفق به جمع‌آوری امضاها و آدرس‌های ایمیلی حمایت‌کنندگان بیانیه شدیم.

تلاش - آیا موفق شدید میزان حمایت‌های واقعی اینترنتی را از این بیانیه و فراخوان مشخص کنید؟

رحیمی - حدود ۲۰ درصد در تماس‌ها و ارتباط گیریه‌ها به ایمیل‌های ما پاسخ ندادند. البته این ۲۰ درصد هم می‌تواند در زمان خود امضای واقعی بوده باشد، این چیزی نیست که قابل اثبات باشد. نکته مهم این است که بیش از ۸۰ درصد ایمیل‌های ارسالی ما درست بوده و می‌شود با این افراد تماس گرفت. در هر صورت ما موفق شدیم بایگانی منظمی ایجاد کرده و تمام فعل و انفعالات قبلی از جمله بیش از ۹۵ درصد از مقالات و مطالب پیرامون جنبش رفراوند را جمع‌آوری کنیم.

متأسفانه چند ماه قبل یعنی چند روزی قبل از برگزاری کنگره بروکسل مشاهده کردیم - همانگونه که شما و دیگران هم ملاحظه نمودید - سایت 60000000.com از فعالیت باز ایستاد. یعنی روی آن نوشته شده بود که تا اطلاع ثانوی به دلیل مسائلی که پیش آمده این سایت بسته می‌شود. البته ما نفهمیدیم که این مسائل چه بود، اما جایی هم برای توقف کار نبود،

رفراندم الزاماً به معنای این نیست که افراد بخواهند وقت زیادی را به امر پیشبرد کار اختصاص بدهند. این نوع همکاری که داوطلبانه است با کار حرفه‌ای در احزاب سیاسی متفاوت است.

اما نکته دیگری را که باید در اینجا در این رابطه یادآوری کنم این است که برخلاف آغاز کار جنبش رفراندم که همه عکس‌العمل نشان داده و مطلبی در باره آن می‌نوشتند و یا گفتگو می‌کردند، فعلاً خیلی‌ها سکوت اختیار کرده‌اند!

**تلاش -** می‌گویند. سایت به مثابه قلبی است که خون به پیکر جنبش می‌رساند، با این گفته چقدر موافقت می‌کنید؟

**رحیمی -** چندان موافق نیستم. هر چند سایت نشان می‌دهد که جنبش جریان دارد، اما حرکت جنبش از سایت نیست. حرکت اخذ شده از نیروهای حاضر در جنبش است. موتور محرکه جنبش، فعالیت کمیته‌های پشتیبانی، مبارزات دانشجویان، زنان و مبارزات مردم در داخل و خارج کشور می‌باشند. اینها هستند که حیات جنبش رفراندم را تضمین می‌کنند. اما این گفته تا این حد می‌تواند درست باشد که سایت بازتاب دهنده حرکت و حیات جنبش است. در این حد با آن موافقم.

**تلاش -** هزینه‌های این سایت چگونه و از چه طریقی تأمین می‌شود؟

**رحیمی -** تا کنون هرچه بوده توسط خود افراد حاضر در این فعالیت‌ها یعنی اعضای فعال جنبش رفراندم تأمین شده است. خود کمیته‌های پشتیبانی هزینه این مبارزه را پرداخته‌اند. البته از نظر مالی مشکلات فراوان است. تأمین مالی یکی از معضلات اصلی ماست.

**تلاش -** آقای رحیمی کلام آخر؟

**رحیمی -** امضای هزاران نفر پای بیانیه رفراندم سندی است در تأیید اعتبار و اهمیت این حرکت در اپوزیسیون. ظرف این ۲۷ سال هیچ حرکتی از نظر استقبال مردم با آن برابری نمی‌کند. در چارچوب این جنبش امکان همکاری تک تک آزادیخواهان از هر جریان فکری - سیاسی فراهم است. افرادی متأسفانه دست به تبلیغات ناشایستی می‌زنند و می‌گویند، این حرکت "حزبی" است یا حزبی شده است. در برابر چنین تبلیغاتی چه می‌توان گفت جز اینکه؛ در کنار گود نشستن و تنها تهمت زدن و ایراد گرفتن چه فایده، آیا بهتر نیست، نیروهایی که به دموکراسی، حقوق بشر و تمامیت ارضی ایران پای‌بندند، بیایند و نگذارند جنبش از مسیر اصولی خود منحرف شود؟!

**تلاش -** با سپاس از شما، آقای رحیمی



امضاهای حمایتی آنها از طریق دوستان‌شان، تشکل‌ها، نوشته‌ها و مقالات مطلع شدیم. به همین خاطر من بجای اینکه بدبین باشم باید بگویم مشکل بیشتر تکنیکی بود. مضافاً اینکه معمولاً افراد داوطلب در آغاز کار شور و شوق بیشتری دارند و منظم‌تر و با دقت بیشتر کار می‌کنند، اما بتدریج و به مرور زمان کارها به دقت روزهای نخست دنبال نمی‌شود. ضمناً فراموش نشود، سایت 60000000.com بدست جمهوری اسلامی به روی هموطنان در همان روزهای نخست بسته شد. همه این نارسائی‌ها و کاستی‌ها را اگر در کنار هم بگذاریم متوجه می‌شویم که امضاها می‌توانست در تعداد بسیار بیشتر بازتاب یابند.

**تلاش -** در سایت 60000000.info ما شاهد هستیم که علاوه بر امکانات نوشتاری از امکانات صوتی و تصویری نیز بهره‌برداری می‌شود. آیا چنین امکاناتی را سایت قبلی نداشت؟

**رحیمی -** البته آنها هم به این امکانات دسترسی داشتند. شاید دوستان چندان علاقه‌ای برای بهره‌گیری نداشتند. اما خود من با توجه به اینکه پیش از پرداختن به کار کامپیوتر در زمینه کارهای صوتی و تصویری و ادیت فیلم علاقمندی‌هایی داشتم و این علاقمندی را نیز در زمینه‌های سیاسی و فعالیت‌های برخی از اندیشمندان و چهره‌های فکری و فرهنگی‌امان بکار می‌گرفتم، طبعاً از امکاناتی در این زمینه‌ها برخوردار بودم. در تجربه هم به این نتیجه رسیدم که بسیاری از هموطنان بجای خواندن مطالب ترجیح می‌دهند، سخنرانی‌ها را از طریق صوت یا تصویر دنبال کنند. بسیاری از افراد سخنرانی‌ها را بر روی CD ضبط کرده و در ماشین، هنگام رانندگی گوش می‌دهند. خوب این تجربه‌ها و دریافته‌ها ما را وادار می‌کرد که محصول فعالیت‌های سیاسی، فرهنگی. نظری جامعه سیاسی، روشنفکری ایرانی را - البته تا جائیکه در توانمان بود - بصورتی که متقاضی ایرانی می‌خواهد در اختیارش قرار دهیم. البته لازم به تذکر است که سایت 60000000.com خیلی پیشرفته‌تر از 60000000.info بود. از Database و سیستم دینامیک برخوردار بود. شاید ما هم بتوانیم با نظمی که در درون جنبش در حال شکل‌گیری است، بتدریج به آن امکانات تکنیکی دسترسی پیدا کنیم.

**تلاش -** با توجه به اینکه شما از سه امکان نوشتاری، صوتی و تصویری برخوردارید، اما گفته می‌شود در سایت پیشین مطالب خیلی سریع‌تر به روز می‌شد این امر چه علتی دارد؟ علاوه بر این لطفاً بفرمائید حیات و جذابیت سایت به چه اموری بستگی دارد؟

**رحیمی -** طبیعی است که حیات این سایت به ادامه جنبش بستگی دارد. نیاز مراجعه‌کنندگان به سایت در درجه نخست اطلاع از اخبار جنبش و تحولات درونی آن است. باید توجه داشت که این سایت یک وسیله خبررسانی عمومی نیست، برای چنین اموری طبعاً سایت‌های دیگری وجود دارند. در هر حال برای خبررسانی ما نیازمند همکاری‌های گسترده‌تری هستیم، با امکانات محدود، افراد فعال در این بخش باید داوطلبانه کار کنند. انجام امور منظم و دائمی با نیروئی که بصورت داوطلبانه و هر زمان که وقت آزاد باشد و...، ترکیب بسیار مشکلی است. طرفداری از یک جنبش یا فعال بودن در جنبش

«متن ناقصی از این مصاحبه دو سال پیش در همشهری انتشار پیدا کرده بود. اینک متن کامل آن به دست ما رسیده است که منتشر می‌کنیم.»

### «روشنفکری دینی» ترکیبی متضاد و بی معنا

- در تاریخ روشنفکری ایرانی، کسی مثل مستشارالدوله وجود دارد که سعی می‌کند نشان دهد قانون اساسی فرانسه با بسیاری از احکام اسلام مطابقت دارد، اما آخوندزاده با این تلقی موافق نبود. این هر دو، به عنوان مثال، نمایندگان روشنفکری ایرانی هستند؛ روشنفکر ایرانی کنونی، به هر حال، نمی‌تواند به یکی از این دو جریان تعلق نداشته باشد.
- مفاهیم اندیشه جدید در درون نظام‌های نظری جدید تدوین شده‌اند. نظام‌های فکری قدیم و جدید مبانی نظری متفاوتی دارند و نمی‌توان، به‌عنوان مثال، بر پایه حقوق شرع و مبانی آن، حقوق بشر تدوین کرد. اندیشه سنتی، به گونه‌ای که روشنفکری دینی از چهار دهه پیش فهمیده، یعنی در صورت ایدئولوژیک آن برای کسب قدرت، نمی‌تواند تفسیری نوآیین عرضه کند، در حالی که به نظر من، در جریان جنبش مشروطه‌خواهی، بویژه در قلمرو حقوق، کوششی اساسی صورت گرفت

### مصاحبه با سید جواد طباطبایی

واقع، روشنفکری باشد، یعنی اعتقاد به استقلال مبنای عقل، نمی‌تواند خود را با الزامات مبنای دیانت سازگار کند.

بخشید منظورتان از سازگار بودن چیست؟ آیا باید به یکی از آن دو اصالت داد یا اینکه شما هم معتقدید می‌شود این دو را بدون هیچ آفتی با هم جمع کرد؟

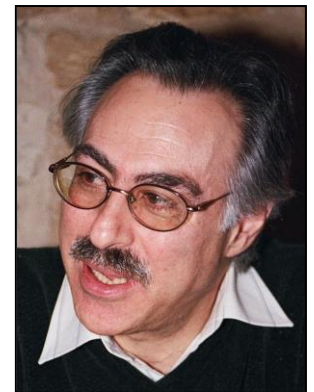
دکتر طباطبائی - من از دو دهه پیش به تکرار گفته‌ام که با تکیه بر اندیشه سنتی در ایران نمی‌توان به طور اصولی در این مباحث وارد شد. دستگاه مفاهیم اندیشه سنتی با مضمون این بحث‌ها سازگار نیست و امکانات اندیشه سنتی به گونه‌ای نیست که بتوان بر پایه آن سخنی جدی در این باره گفت. از بی خبری است که ما در ربع قرن گذشته و البته از دو دهه پیش از آن کوشش کرده‌ایم مفاهیمی تهی از معنا جعل کنیم. متألّهین مسیحی از سده‌های ۱۳ و ۱۴ میلادی درباره این موضوع بحث کرده و گفته‌اند که به هر حال امکانات انسان برای فهمیدن وحی در محدوده عقل اوست. بدیهی است که از دیدگاه شرع، امکانات عقل بسیار اندک است، و انسان نمی‌تواند از محدوده آن فراتر رود. در سده هیجدهم، تعادل جدیدی در نسبت عقل و شرع ایجاد شد که مقدمات آن، سده‌ها پیشتر، در الهیات مسیحی فراهم آمده بود. می‌دانیم که تحول جهان اسلام و بویژه تاریخ اندیشه در کشورهای اسلامی غیر از این بود و در فقدان تحولی از درون، بسیاری از مباحث از بیرون و در صورت ایدئولوژیک آن وارد کشورهای اسلامی شد. این تأکید بر استقلال مبنای عقل، به گونه‌ای که در دوره روشنگری به اوج خود رسید، برای ما که به مباحث سطحی و ایدئولوژیک عادت کرده‌ایم، به درستی، قابل فهم نیست.

— یعنی ناگهان در دوره روشنگری اصالت به عقل سپرده شد و ورق برگشت؟

دکتر طباطبائی - نه، به هیچ وجه! این طور نیست. بحث درباره منطقه فراع شرع و مبنای عرف، در الهیات مسیحی، تاریخی بسیار طولانی‌ای دارد. اجازه بدهید من به یک نکته اشاره کنم که در دنباله بحث پی‌آمدهای آن را

— پروژه روشنفکری دینی در سال‌های اخیر به تعبیر برخی منتقدان با

بن‌بست‌ها و تعارضات خاصی مواجه شده‌است. دسته‌ای از بانیان این پروژه، حالا در ادعایشان بازنگری کرده‌اند. آنها دغدغه جمع میان دینداری یا به تعبیر وسیع‌تر سنت و لوازم دنیای مدرن را داشته‌اند و تجربه سال‌های اخیر نشان از این دارد که سنگرهای سنت در این گفتمان، هر روز عقب‌تر و عقب‌تر می‌رود. کار به جایی رسیده که پاره‌ای منتقدان روشنفکری دینی را تلاشی برای پذیرفتن تام و تمام مدرنیته در پوشش دین دانسته‌اند. سید جواد طباطبائی اما گویی در این میان راه دیگری برای خود برگزیده است. مسیر طباطبائی به نحوی بنیادین با راهی که روشنفکری دینی در این سال‌ها برای طی طریق برگزیده تفاوت دارد. می‌خواهیم برای ما از ویژگی‌های مسیر پیشنهادی‌تان به سوی جهان مدرن بگویید.



دکتر طباطبائی - من معنای روشنفکری دینی را به درستی در نمی‌یابم. بیست و پنج سال پس از انقلاب اسلامی باید این مطلب روشن شده باشد که با جعل اصطلاحات تهی از مضمون نمی‌توان به بی‌معنایی‌های رفتارهای خودمان معنایی بدهیم. روشنفکری، به هر حال، ترجمه واژه‌ای اروپایی است و معنای کمابیش روشنی دارد. روشن فکر، به گونه‌ای که از معادل لاتینی آن می‌توان دریافت، اعتقاد داشتن به استقلال مبنای عقل است. در زبان فارسی، ترجمه آن اصطلاح به روشن فکر نیز خیلی هم بی‌معنا نیست، اشاره به دوره روشنگری دارد که شعار آن، چنان که کانت می‌گفت، خروج از قیومت و نفی تقلید بود. به این معنا دیانت روشن فکر عین تلقی او از عقل است. بنابراین، اگر افزودن «دینی» به روشنفکری به معنای محدود کردن عقل با توجه به الزامات دیانت بوده باشد، در این صورت باید گفت که روشنفکری دینی ترکیبی دارای تضاد و البته بی‌معناست. در یک کلمه، روشنفکری، اگر در



هر شأنی است که با مبنای عقل نسبتی ندارد. بنابراین، روشنفکری دینی، اگر بتوان آن را روشنفکری خواند، در بهترین حالت، «روشنفکری» سده سیزدهم میلادی است. روشنفکری جدید، عین‌خردگرایی است و غیر ملتزم به دیانت. البته، منظوم این نیست که روشنفکری عین بی‌دینی است، بلکه می‌خواهم بگویم که دیانت روشنفکری جدید در محدوده عقلانیت آن قرار می‌گیرد.

— ببینید، من این بحث شما را می‌پذیرم اما فکر می‌کنم با این روش از بحث اصلی کمی دور می‌شویم. فی‌الجمله این است که من و شما بر سر مصداق‌های واژه روشنفکری دینی بحثی نداریم. حالا این که عنوانش چه باید باشد بحث دیگری است. از طرف دیگر، روشنفکری دینی چندان هم با آنچه شما می‌گویید بیگانه نیست.

نماینده شاخص این گفتمان یعنی عبدالکریم سروش به‌خوبی در آثارش نشان داده که دینداری روشنفکران از مقوله دینداری معرفت‌اندیشانه است و فکر می‌کنم به‌خوبی هم از پس تدوین مبانی این دینداری در مقایسه با سایر اقسام دین‌ورزی بر می‌آید.

دکتر طباطبائی - من دلیل این پافشاری در جعل مفاهیمی را که معنای مُحصلی ندارند، و عبدالکریم سروش از استادان چنین‌جمله‌هایی بود، به درستی، در نمی‌یابم. اگر به الزامات روشنفکری اعتقاد داریم و اگر می‌خواهیم به آن الزامات تن در دهیم، چرا جعل اصطلاح می‌کنیم؟ مثالی بزنم. ببینید زمانی که انقلاب فرهنگی شروع شد که خود سروش نیز از سردمداران آن بود، و بحث درباره «دانشگاه اسلامی» درگرفت، سروش هم به تبع دیگران همین اصطلاح را به کار می‌گرفت و مطالب بسیاری درباره «دانشگاه اسلامی» نوشته است که شما آن‌ها را می‌شناسید. معنای دانشگاه اسلامی چیست؟ اگر سروش بستن دانشگاه و تصفیه‌ها را از ویژگی‌های دانشگاه اسلامی می‌دانست، البته من ایرادی نمی‌بینم، اما اگر منظور ایجاد یک دانشگاه به معنای دقیق کلمه بود، چه نیازی به جعل اصطلاح بود؟ بر عوام که این اصطلاح را به کار می‌بردند، البته، حرجی نیست، اما روشنفکری راستین تن در دادن به الزامات حقیقت است و نه پیروی از عوام. ابهام اصطلاحی مانند «دانشگاه اسلامی» به هیچ وجه خالی از اشکال نیست؛ بر عکس، مبین رفتاری است که نسبتی با روشنفکری ندارد.

— واژه روشنفکری دینی، خواسته یا ناخواسته، در مسیر تحولات سیاسی و در مقام مرزبندی با سایر روشنفکران سال‌های اخیر پدید آمده است. فکر نمی‌کنم در مقام بحث فعلی ما این موضوع خیلی مهم باشد.

دکتر طباطبائی - اساسی‌ترین ایرادی نیز که می‌توان به روشنفکری دینی گرفت، همین است. روشنفکری ایرانی حدود دوپست سال سابقه دارد. می‌توان با بسیاری از وجوه آن مخالف بود، اما این مخالفت بخشی از تاریخ همین روشنفکری است. در تاریخ روشنفکری ایرانی، کسی مثل مستشارالدوله وجود دارد که سعی می‌کند نشان دهد قانون اساسی فرانسه با بسیاری از احکام اسلام مطابقت دارد، اما آخوندزاده با این تلقی موافق نبود. این هر دو، به عنوان مثال، نمایندگان روشنفکری ایرانی هستند؛ روشنفکر ایرانی کنونی، به هر حال، نمی‌تواند به یکی از این دو جریان تعلق نداشته باشد. جعل اصطلاح جدید، اگر ناشی از نوعی خودبینی مفرط نباشد، جز بر ابهام وضع کنونی اندیشیدن نخواهد افزود، هم‌چنان که تنها پی‌آمد ابهام

توضیح خواهیم داد. می‌دانید که در الهیات مسیحی تجسد از اصول دیانت است. برابر این نظریه خداوند خود را انسان می‌کند و بدین سان برای مؤمن مسیحی دوره‌ای آغاز می‌شود که دوره «لطف» - به انگلیسی Grace که گاهی به فیض هم ترجمه کرده‌اند - خوانده می‌شود. دوره پیش از لطف را می‌توان به تعبیر اسلامی دوره جاهلیت نامید، اما در الهیات مسیحی این دوره را دوره «طبیعت» می‌نامند. مسئله‌ای که بویژه در سده‌های ۱۲ و ۱۳ میلادی مطرح شد، به نسبت دو دوره مربوط می‌شد، یعنی این که آیا لطف طبیعت را نسخ می‌کند؟ متأله بزرگ سده سیزدهم، تئودور قدیس، بر آن بود که لطف، طبیعت را نسخ نمی‌کند. یعنی این که نظام شریعت با الزامات نظام طبیعت تعارضی ندارد، بلکه آن را قبول می‌کند. به تعبیر علمای اسلامی نظام لطف طبیعت را امضاء می‌کند و به گفته تئودور قدیس - به نقل از اگوستین قدیس - اندکی بر آن می‌افزاید. نتیجه این که شریعت مسیحی عین حقوق طبیعی است و احکام قانون طبیعی را نقض نمی‌کند.

— ببینید، سوال من این بود که حل این تعارض چگونه انجام می‌شود؛ با استخاله یکی در دیگری یا نه، به گونه‌ای دیگر. این طور که فهمیدم شما معتقدید اصلاً چنین تعارضی وجود نداشته است.

➤ این ارزیابی درباره اصطلاح جعلی «مردم‌سالاری دینی» نیز صدق می‌کند؛ نه دموکراسی قابل ترجمه به مردم‌سالاری است و نه دموکراسی، اگر دموکراسی باشد، می‌تواند «دینی» باشد. آریانپور در ترجمه دموکراسی نظر به مارکسیسم داشت و مانند مارکس دموکراسی غیر صوری را «دیکتاتوری "دموکراتیک" پرولتاریا» می‌دانست. مردم‌سالاری دینی، یعنی سالاری توده‌هایی که دین را ابزار نیل به قدرت می‌دانند، و این سالاری - مانند هر سالاری دیگر - با دموکراسی که نفی سالاری است، نسبتی ندارد.

➤ خاستگاه نظری بن‌بست کنونی ما و بحرانی که از دهه‌ای پیش آغاز شده و در حال ژرف‌تر شدن است، ابهام کنونی در دستگاه مفاهیم است که روشنفکری دینی در دامن زدن به آن نقشی عمده داشته است

دکتر طباطبائی - بدیهی است که به هر حال هیچ شرعی، به اعتبار وحی بودن آن که الهی است، عین عقل که انسانی است، نیست. در سده‌های ۱۲ و ۱۳ میلادی این بحث به طور جدی آغاز شد که نسبت عقل و شرع چیست؟ و مبنای عقل و عرف، در استقلال آن، در کنار مبنای شرع مورد قبول قرار گرفت، اما این عقل، عقل روشنگری نبود، زیرا در روشنگری، منظور از عقل، خرد خود بنیاد بود، منشأ هر قانونی به شمار می‌آمد و جز از قانون‌هایی که خود وضع کرده بود، تبعیت نمی‌کرد. عقل در محدوده شرع یا عقلی که عین شرع است، عقل شرعی است، در حالی که عقل روشنگری، عقل استقلالی است و - در مسیحیت - غیر ملتزم به مرجعیتی که توضیح معنای شرع در انحصار اوست. با توجه به این مقدمات باید گفت که روشنفکری - در معنای دقیق آن - ناظر بر استقلال مبنای خرد خودبنیاد از

مفاهیم اندیشه جدید در درون نظام‌های نظری جدید تدوین شده‌اند. نظام‌های فکری قدیم و جدید مبانی نظری متفاوتی دارند و نمی‌توان، به‌عنوان مثال، بر پایه حقوق شرع و مبانی آن، حقوق بشر تدوین کرد. اندیشه سنتی، به گونه‌ای که روشنفکری دینی از چهار دهه پیش فهمیده، یعنی در صورت ایدئولوژیک آن برای کسب قدرت، نمی‌تواند تفسیری نوآیین عرضه کند، در حالی که به نظر من، در جریان جنبش مشروطه‌خواهی، بویژه در قلمرو حقوق، کوششی اساسی صورت گرفت. با تدوین قانون مدنی، حقوق شرع به حقوق عرف تبدیل شد و بدین سان زمینه ایجاد نظام حقوقی جدیدی در ایران فراهم آمد. جالب توجه است که روشنفکری دینی عمده‌ترین منتقد عرفی شدن نظام حقوقی، اجتماعی و سیاسی بود و با ایدئولوژیک کردن اندیشه سنتی، از سویی، بنیان نظام حقوق عرفی را تخریب کرد و، از سوی دیگر، اساس دینانیت و بیشتر از آن اخلاق دینی را وجه‌المصالحة قدرت‌طلبی خود قرار داد.

در ایران، سده‌ای پیش از آغاز جنبش تجددخواهی، نظام اندیشه سنتی دستخوش چنان تصلیبی شده بود که مبانی آن با منطق و الزامات دنیای جدید سازگار نمی‌توانست باشد. نهادهای آموزشی جدید، در ایران، زمانی تأسیس شدند که نهاد سنتی تولید علم پیش از آن در عمل تعطیل شده بود، یعنی از تولید علم باز ایستاده بود. تأسیس دانشگاه کوششی برای ایجاد «سنت» فکری دوران جدید در ایران بود. اگر انتقالی از اندیشه سنتی به نظام جدید تولید علم امکان پذیر بود، می‌بایست در دانشگاه صورت می‌گرفت و به نظر من، در برخی شاخه‌های دانش، دانشگاه، به‌رغم همه ایرادهایی که می‌توان به عملکرد آن گرفت، کوششی اساسی کرد. انتقال از حقوق شرع به عرف و ایجاد نظام حقوقی جدید که دانشگاه تهران، و البته هیأت قضات پیش انقلاب، نقشی عمده در ایجاد آن ایفاء کرد، اقدامی بس پراهمیت بود، اما در علوم سیاسی، که از دیر باز نظریه‌پردازی جدی صورت نگرفته بود و امکانات اندیشه سنتی با الزامات دوران جدید سازگار نبود، تحول چندانی صورت نگرفت.

باری، این مطالب را به اشاره می‌گویم تا در این مورد نیز بر این نکته تأکید کنم که نقش روشنفکری دینی — به‌سبب ابهام‌هایی که در مقام «روشنفکری» وجود داشت — در بستن دانشگاه و عبارت‌پردازی‌های سروش — و دیگران — درباره «دانشگاه اسلامی» یکسره با منطق روشنفکری در تعارض بود، اما با دینانیت ایدئولوژیک و معطوف به قدرت آنان تعارضی نمی‌توانست داشته باشد. به نظر می‌رسد که خاستگاه اندیشه «دانشگاه اسلامی» همین ابهام‌هایی باشد که روشنفکری دینی در چنبر آن اسیر است. این جعل اصطلاح‌ها بیشتر از آن که پایه‌ای در واقعیت داشته و برخاسته از دیدگاهی علمی بوده باشد، از بی‌خبری از تحولات دنیای کنونی ناشی شده است. بسیاری از کسانی که به ظاهر به جریان روشنفکری دینی تعلق خاطر داشتند، مانند آل احمد، دانشگاه ندیده بود و فارغ‌التحصیل دانشسرای تربیت‌معلم بود و هیچ قرینه‌ای در نوشته‌های شریعتی، که به‌دانشگاه رفته بود، بر اطلاع او از تاریخ اندیشه و فرهنگ غربی دلالت نمی‌کند.

این ارزیابی درباره اصطلاح جعلی «مردم‌سالاری دینی» نیز صدق می‌کند؛ نه دموکراسی قابل ترجمه به مردم‌سالاری است و نه دموکراسی، اگر دموکراسی باشد، می‌تواند «دینی» باشد. آریانپور در ترجمه دموکراسی نظر به مارکسیسم داشت و مانند مارکس دموکراسی غیر صوری را «دیکتاتوری "دموکراتیک" پرولتاریا» می‌دانست. مردم‌سالاری دینی، یعنی سالاری توده‌هایی که دین را ابزار نیل به قدرت می‌دانند، و این سالاری — مانند هر

«دانشگاه اسلامی»، تعطیل نظام تولید علم، سقوط سطح دانشگاه و بر باد دادن امکانات و منابع بود. البته، سروش در تعریف «دانشگاه اسلامی» خود تصویری آرمانی از آن به دست داده است، اما او نمی‌دانست که آن ابهام اصطلاح چه پی‌آمدهای نامطلوبی می‌تواند داشته باشد.

وانگهی، معنای روشنفکری لائیک که به نظر می‌رسد نقیض روشنفکری دینی است، به هیچ وجه روشن نیست. لائیک، در زبان فارسی، به غلط، معادل بی‌دین تلقی شده است. این اصطلاح و مشتقات دیگر آن از اصطلاحات الهیات مسیحی است و به هیچ وجه نمی‌توان آن‌ها را در مورد اسلام به کار برد. اگر معنای این اصطلاح را می‌فهمیدیم، باید می‌گفتیم که در ایران، و دیگر کشورهای اسلامی، همه روشنفکران لائیک هستند. جایی که کلیسا وجود نداشته باشد، همه لائیک هستند، حتی اهل دینانیت!

اگر می‌خواستیم با مقولاتی سخن بگوییم که با مضمون آن‌ها آشنایی داریم، باید، به عنوان مثال، تمایزی میان روشنفکری مکلا و معمم وارد می‌کردیم. به نظر من، عبدالکریم سروش و احسان طبری، در روشنفکری، فرقی با هم ندارند. اما از آن‌جا که هر دو به الزامات روشنفکری راستین تن در نمی‌دادند، با کمی شیطنیت باید اضافه کنم که قرار بود، طبری دانشگاه را تعطیل کند، سروش کرد! این بحث دیگری است و تاریخ معاصر ایران درباره آن داوری خواهد کرد، اما به نظر من، نمی‌توان به این نکته اساسی نپرداخت که این نظریه پردازی‌هایی که به ظاهر بسیار بدیع می‌نمایند، یکسره فاقد اعتبارند و پی‌آمدی جز آشوب ذهنی نخواهند داشت. ما البته چون تاریخ نمی‌دانیم، اغلب، در این توهم که لوئر یا ایرسموس زمان هستیم، تاریخ دیگران را تکرار می‌کنیم، بویژه اشتباه‌های آنان را. تاریخ کشورهای سوسیالیستی انباشته از همین ادعاها و حرف‌های بی‌ربطی است که ما تصور می‌کنیم برای نخستین بار کشف کرده‌ایم. به عنوان نمونه، مقاله‌ای از سروش در کتابی که سال گذشته با عنوان سکولاریسم و سنت انتشار یافت، چاپ شده که حتی تعریفی که از پروتستانیسم و اصلاح دینی در آن داده شده، غلط است و حاصل کلام او هم جز این نیست که چون سکولاریسم بر عقل تکیه دارد، موضعی نادرست در امر دینانیت دارد، زیرا «عقل تا بال گشوده است، گرفتارتر است». این مصراع شاعر متوسطی مانند اقبال لاهوری خلاصه آن چیزی است که روشنفکری دینی به دنبال چهار دهه نظریه‌بافی و یک ربع تجربه قدرت به آن دست یافته است.

— ببخشید که حرفتان را قطع می‌کنم. اینجا پرسش مهمی به‌وجود می‌آید که آیا اساساً امکان طرح پرسش جدید از دل سنت وجود نداشت، یا متفکران ما قادر به انجام چنین کاری نشدند. چون من فکر می‌کنم ما امروز هم عیناً با همین مسئله درگیر هستیم. ما چگونه می‌توانیم از درون سنت فلسفی‌مان پرسشی راجع به اعلامیه جهانی حقوق بشر یا کنوانسیون رفع هر گونه تبعیض علیه زنان مطرح کنیم؟ یعنی همان کاری که بسیاری از روشنفکران به تعبیر من دینی (البته شاخه خاصی از آنها) به دنبالش هستند.

دکتر طباطبائی — مفهوم سنت، در مورد اسلام، مفهوم روشنی نیست. در دهه‌های اخیر درباره سنت سخنان بسیاری گفته شده و نوعی اجماع بر سر این مطلب وجود دارد که مهم‌ترین بحث نظری ما به نسبت سنت و تجدید مربوط می‌شود، اما کسی به درستی نمی‌داند که سنت چیست؟ اگر سنت را به اجمال نظام اندیشه‌ای بدانیم که بر مبنای کتاب و سنت — در تداول فقهی و اصولی آن — تدوین شده است، باید بگوییم که با صرف بازگشت به این اندیشه سنتی و بویژه با تکرار آن مأثورات نمی‌توان مفاهیم جدید تدوین کرد.

سالاری دیگر - با دموکراسی که نفی سالاری است، نسبتی ندارد.

شد که در سده‌های متأخر اسلام جز با توجه به آن قابل تفسیر نبود.

— آقای طباطبائی! منظور شما از این اسلام چیست؟ من فکر می‌کنم شما حتماً باید روشن، واضح و متمایز به این سوال پاسخ دهید که از اسلام چه چیزی مراد می‌کنید. در عرفان اسلامی که شاید از درخشان‌ترین جلوه‌های اسلام باشد، داستان، داستان من لا معاش له لا معاد له نیست بلکه قضیه زندان بودن جهان و زندانی بودن ما است. شما با استناد به چه فاکت‌هایی معتقدید اسلام آن چیزی است که منظور نظر شماست. بهتر بپرسم، منظور شما از اسلامی که به نظر تان در بسیاری موارد در تقابل بامسیحیت قرار دارد چیست؟ از طرف دیگر حتی اگر تعبیر شما از اسلام را مترادف با دوران اوج تمدن اسلامی هم بدانیم فکر نمی‌کنم بتوانیم به چنان سنت متداومی بیندیشیم که حداقل مانند کلیسای کاتولیک، مدت زمان مدیدی بر جهان و زبان مسلمانان سیطره داشته باشد. بنابراین باز هم تاکید می‌کنم که شما برای پرهیز از افتادن در دامی که از آن حذر می‌دهید هم که شده باید به خوبی این مفهوم را تبیین کنید.

دکتر طباطبائی - این جا باید تمایزی میان اسلام، به عنوان دین، و سنت اندیشه دینی وارد کنیم. البته، این که می‌گویید مفهوم سنت در گفته‌های من هنوز روشن نیست، درست است. کوشش کرده‌ام به تدریج در نوشته‌هایی که در دست انتشار یا تهیه است، منظورم را کمابیش به روشنی بیان کنم. مسئله بسیار پیچیده‌تر از آن است که بتوان به آسانی و در این فرصت مطرح کرد. به اجمال باید بگویم که تاریخ اندیشه در تمدن اسلامی دو دوره بسیار مهم و متمایز داشته است: سده‌های سوم تا ششم که گاهی آن را دوره نوزایش و اومانیسم خوانده و در مورد ایران به‌عصر زرین تعبیر کرده‌اند. این سده‌ها را که خردگرایی از ویژگی‌های بارز آن بود، می‌توان قیاس از نخستین «نوزایش» اروپایی گرفت که در فاصله سده‌های دوازدهم تا چهارم راه را بر نوزایش بزرگ سده پانزدهم و شانزدهم هموار کرد. جریان‌های عرفان زاهدانه، بویژه تفسیرهای متأخر آن در ادبیات منحن سده‌های اخیر - و البته، اندیشه دینی قشری که به تدریج سیطره پیدا کرد و نیز نظام‌های سیاسی خودکامه - به دلایلی که این جا نمی‌توان توضیح داد، راه را بر تجدید نظر در مبانی تفسیر دینی بست و می‌توان گفت که باورش مغولان «سده‌های میانه اسلامی» جانشین «نوزایش» آن شد. در اندیشه و ادب عصر زرین تأکیدی بر زندان بودن جهان نیامده است؛ حتی 'شمس تبریزی در مناقش‌های بر حدیثی که جهان را زندان مؤمن دانسته است، می‌گوید که در نظر او جهان کانون خوبی‌ها و خوشی‌هاست.

- یعنی مفهوم مورد نظر شما همه پراکندگی را در برمی‌گیرد؟

دکتر طباطبائی - به هر حال، باید این پراکندگی‌های واقعیت‌های تاریخی را با توجه به مفاهیم فهمید. از نظر تاریخ اندیشه، می‌توان دو دوره‌ای را که من به آن‌ها اشاره کردم، تمیز داد. این مطلب در مورد تشیع - بویژه تشیع فلسفی سده‌های سوم تا ششم - مصداق دارد. با غیبت کبری دوره‌ای آغاز شد که در آن بسیاری از امور مؤمنان در «منطقه فراغ شرع» قرار می‌گرفت. این وضع را که من اشاره‌ای گذرا به آن می‌کنم، می‌توان دوره دایر مدار شدن عقل خواند و بی‌دلیل نیست که عمده جریان‌های خردگرایی سده‌های نخستین به نوعی به یکی از جریان‌های تشیع فلسفی تعلق خاطر داشتند. با افول این جریان‌های تشیع فلسفی و سیطره اسلام قشری، از یک‌سو، و

من باز هم منظور شما را نفهمیدم. گفتید در جایی از تاریخ، از سر اضطرار، مجبور به استفاده از ابزارهای مفهومی غرب برای سخن گفتن شده‌ایم. بعد هم به دلیل کارآمد نبودن سنت، مجبور شده‌ایم پرسش‌های جدیدمان را با استفاده از این مفاهیم تازه مطرح کنیم. من متوجه نشدم که شما با اصل این قضیه مشکل دارید یا این که مرادتان این است که ما باید هنگام استفاده از مفاهیم تلاش کنیم به شناخت نسبتاً دقیق و جامعی نسبت به آنها دست پیدا کنیم. فکر می‌کنم پاسخ شما به این پرسش، مرزهای تفکر سید جواد طباطبائی با سایر روشنفکران فعلی ایرانی را ترسیم می‌کند.

دکتر طباطبائی - به هر حال، ما مجبور بوده‌ایم، در وضعی که من از آن به‌تعلیلی نهاد سنتی تولید علم تعبیر می‌کنم، پرسش‌های خودمان را در دستگاه مفاهیم اندیشه اروپایی مطرح کنیم. این امر یک واقعیت تاریخی است: در آغاز دوران جدید تاریخ ایران، طب ابن سینایی و سیاست فارابی یا خواجه نظام‌الملک پاسخگوی نیازهای ما نبود. امروزه، به هر حال، ما دیگر از نظام سنتی علم بیرون آمده‌ایم، حتی 'سنتی‌ترین گروه اهل علم در مباحث دینی ناچارند از بسیاری از این مفاهیم جدید استفاده کنند. به‌عنوان مثال، درس‌های آیت‌الله منتظری در سال‌های گذشته، به عنوان اهل دیانت سنتی، درباره نهج‌البلاغه، بیشتر از آن که به ابن ابی‌الحدید نزدیک باشد، با پرسش‌های درباره ماهیت قدرت جدید پیوند داشت، اگرچه او درباره منطق قدرت سیاسی جدید اطلاع چندانی نداشت. خود من، به هر مناسبتی، تکرار می‌کنم که، به عنوان مثال، بحث من درباره ابن خلدون تنها با توجه به علوم اجتماعی جدید امکان‌پذیر است و گرنه در جهل به ماهیت علوم اجتماعی، فارابی، ابن خلدون و غزالی را با جامعه‌شناسی یا علم اقتصاد خلط خواهیم کرد. پی‌آمد این خلط مباحث تنها بی‌التفاتی به ماهیت علوم اجتماعی جدید نیست، جهل به ابن خلدون، فارابی و غزالی نیز هست. تحمیل هرمنوتیک به نصوص دینی مجتهد شیبستری و تزریق بی‌رویه عرفانیات مولوی در بحث مشکلی مانند سکولاریزاسیون در مقاله‌های اخیر سروش نه تنها چیزی را روشن نمی‌کنند، بلکه بر ابهام‌های مفاهیم و گمراهی‌های نظری نیز اضافه می‌کنند. مسائل خودمان را نمی‌فهمیم؛ مشکلات اندیشه جدید غربی را نیز در نمی‌یابیم. خاستگاه نظری بن‌بست کنونی ما و بحرانی که از دهه‌های پیش آغاز شده و در حال ژرف‌تر شدن است، ابهام کنونی در دستگاه مفاهیم است که روشنفکری دینی در دامن زدن به آن نقشی عمده داشته است. اگر عرفان مولوی را با بحث الهیات مسیحی خلط نمی‌کردیم و بیشتر از این، اگر برخی مباحث سطحی جامعه‌شناسی دینی را مانند شریعتی - و به تبع او سروش که در مقاله‌ای که ذکر آن گذشت، عین سخنان شریعتی را تکرار کرده و متوجه نشده است که آن سخنان یکسره فاقد معنا هستند - مشکل سکولاریزاسیون را می‌شد آسان‌تر حل کرد. خلط اسلام با مسیحیت که روشنفکری دینی و اصلاح‌طلبان دینی با عرفان بافی‌های خود مرتکب آن شده‌اند، موجب شده است که چنان که اشاره کردم، سروش مقام عقل را انکار کند. اسلام، به‌خلاف مسیحیت، دین دنیا هم بود. در یکی از نامه‌های پولس قدیس آمده است که «به دنیا تشبیه پیدا نکنید». معادل لاتینی اصطلاح «دنیا» واژه saeculus است و بحث سکولاریزاسیون با توجه به همین امر صورت گرفته است، زیرا دینی که ناظر بر رُهبانیت و اعتزال بود، در تحول خود، می‌بایست استقلال دنیا و مبنای عرف را به رسمیت بشناسد. از خلاف آمد عادت بود که در تمدن اسلامی جریانی از عرفان چنان تنومند



که به اصطلاح می‌خواهید با جهان مدرن مواجه بشوید. ادعایتان هم این است که دینتان احتیاج به سکولاریزاسیون ندارد. به خاطر این که ذاتاً سکولار است. من می‌خواهم بدانم که از دل این گزاره‌های توصیفی شما درباره اسلام، چه دستورات تجویزی‌ای بیرون می‌آید. چون اگر شما این گزاره‌های تجویزی را ارائه نکنید، تنها یک تذکر متدیک در حوزه معرفت‌شناسی داده‌اید.

دکتر طباطبائی - از آن جا که نمی‌دانم روشنفکری دینی چیست، نمی‌توانم خودم را به جای روشنفکر دینی بگذارم، اما معنای این سخن آن نیست که روشنفکری ایران به دلمشغولی‌های روشنفکری دینی بی‌اعتنا بماند. من پیش از این به مورد اصلاحی که در جنبش مشروطه‌خواهی در اسلام صورت گرفت، اشاره کردم و نیازی نیست که بار دیگر به تفصیل به آن مطالب برگردم. به نظر من، تنها اصلاح ممکن، در آغاز دوران جدید ایران، در دوره مشروطه عملی شد. بیشتر روشنفکران دوره مشروطه، مانند علمایی که به جنبش مشروطه‌خواهی پیوستند، توجهی ویژه به این سرشت اصلاح دینی ممکن داشتند و این مهم را با موضع‌گیری‌های سیاسی سودا نمی‌کردند. تکرار می‌کنم که در این دوره نخستین نظام قانونی دوران جدید ایران ایجاد شد. با تدوین این قانون‌ها که با روح شرع و الزامات زمان سازگار بود، فقه به حقوق جدید تبدیل و حقوق جدید ایران تدوین شد. این تدوین قانون‌های جدید و ایجاد نظام حقوقی یگانه امکانی بود که می‌توانست راه تحول اسلام و سازگاری آن با تحولات زمان را هموار کند. سبب این که در جنبش مشروطه‌خواهی و پس از آن بحث سکولاریزاسیون مطرح نشد، جز این نیست که روشنفکری آن دوره تلقی درستی از ماهیت اسلام داشت و بیشتر از این مانند روشنفکری دینی کنونی سیاسی نبود، بلکه می‌خواست مشکلی را حل کند که در حوزه مصالح عالی ملی قرار می‌گرفت. می‌دانیم که خواست اصلی مشروطه‌خواهان عدالت خانه بود، یعنی نهاد اجرای عدالت و حکومت قانون، و این امر با تدوین قانون‌های جدید عملی می‌شد. اگر اصرار داشته باشیم که اصطلاح سکولاریزاسیون را به کار بگیریم، من خواهم گفت که سکولاریزاسیون اسلام تنها از مجرای تبدیل آن به حقوق امکان‌پذیر است و لاغیر! با وارد کردن مفاهیمی که از الهیات مسیحی گرفته شده باشد، تنها می‌توان بحث را به بیراهه کشید و این بحث‌های بی‌حاصل پی‌آمده‌ی جز تعطیل عقل نخواهد داشت. از خردستیزی مولوی تا اقبال لاهوری گامی بیش نیست؛ البته، آن وجهی داشت، اما تکیه بر این «عرض خود بردن و زحمت ما داشتی» بیش نیست!

— من می‌خواهم یک اشکال تاریخی به بحث شما وارد کنم. فکر می‌کنم شما نزاع‌های صورت گرفته حول و حوش اندیشه‌های شیخ فضل‌الله را نادیده گرفته‌اید؛ این که ما نیاز به قانون نداریم چون قرآن همان نقش را برای ما بازی می‌کند. در واقع این در دوره رضاخان بود که حمایت بسیاری از علما موجبات تدوین قانون مدنی را فراهم کرد. والا تلاش کسی مثل میرزا ملک‌خان دقیقاً در این جهت است که بگوید اسلام تضادی با همین مفاهیم جدید، که شما دل خوشی از آنها ندارید، ندارد. پس مسائل امروز، در آن زمان هم وجود داشته است.

دکتر طباطبائی - بدیهی است که من منکر وجود شیخ فضل‌الله نوری نیستم، اما آن چه می‌خواهم بگویم، این است که حتی اگر موضع شیخ ناشی از رقابت‌های سیاسی میان علما و منافسات خصوصی نبود، به هر حال، اکثریت

عرفان زاهدانه، از سوی دیگر، راه تفسیر متفاوتی هموار شد که پشتوانه خودکامگی نیز بود. این که در کتاب آیین و اندیشه در دام خودکامگی از این نظریه دفاع شده است که خودکامگی سیاسی موجب زوال اندیشه شده است، درست نیست. راه خودکامگی سیاسی را نیز دریافتی خردستیزی از دیانت هموار کرد.

— آقای طباطبائی، پروژه عرفانی‌گری، امری متأخر از سایر‌گرایی‌های اسلامی نبوده است. از همان ابتدا هم ما با‌گرایی‌های عرفانی مواجه هستیم. این‌گرایی، چیزی است در کنار سایر‌گرایی‌ها. حتی در تشیع هم همین طور است. نمی‌شود به سادگی تفکیک مورد نظر شما را پذیرفت و معتقد به سکولار بودن اسلام یا تشیع شد.

دکتر طباطبائی - تاریخ اندیشه تاریخی بسیط و ساده نیست که در دوره‌ای تنها یک جریان فکری وجود داشته باشد. پیوسته، جریان‌های گوناگون و متنوع در کنار هم وجود داشته است، اما مسئله اصلی به جریان غالب و بحث مبانی برمی‌گردد. این مطلب را با اصطلاح‌هایی که امروزه از نظریه‌های جدید معرفت‌شناسی گرفته‌ایم، بهتر می‌توان فهمید. پارادایم - یا به قول میشل فوکو اپیستم - عصر زرین خردگرایی بود؛ معنای این حرف آن نیست که خردستیزی وجود نداشت. سده چهارم و پنجم، اگرچه سده عرفای بزرگ نیز بود، عصر ابن‌سینا و سده یازدهم و دوازدهم عصر مجلسی بود، اگرچه میرداماد و ملاصدرا نیز در این سده‌ها زندگی می‌کردند.

اشاره من به مورد مسیحیت از این حیث بود که می‌خواستیم بگویم در مسیحیت، دیانت، مبتنی بر شریعت یا حقوق طبیعی است. اسلام مبتنی بر حقوق موضوعه است و از این رو فقه اساس دیانت تلقی می‌شود؛ تدوین فقه عیسوی در دوره مسیحی، در مقایسه با اسلام، با تأخیر بسیار صورت گرفت. اسلام از مجرای فقه پیوسته متکفل تنظیم مناسبات دنیای مؤمنان بوده است و بنابراین نیازی به مفهوم سکولاریزاسیون نیست. بحث بر سر این است که دینی که از آغاز متکفل تنظیم مناسبات دنیای مؤمنان بوده، در جریان تاریخ نتوانسته است خود را با دگرگونی‌های حیات اجتماعی سازگار کند. من نمی‌خواهم بگویم اسلام هیچ مشکلی با دنیا ندارد؛ می‌خواهم بگویم مشکل همان نیست که روشنفکری دینی ادعا می‌کند. بویژه اگر نتیجه بحث را در این مصراع اقبال لاهوری خلاصه کنیم که سروش تکرار کرده است: «عقل چون بال گشوده است گرفتارتر است».

— پس مشکل شما با روشنفکران دینی متدولوژیک است.

دکتر طباطبائی - نه! اختلاف در شناخت ماهیت دو دین و دو سنت اندیشه است که در دوره مسیحی و اسلامی تدوین شده است. با وارد کردن بی‌رویه مفاهیم اندیشه جدید و رد غیر منطقی آن‌ها با تکیه بر عرفان تنها می‌توان به آشوب ذهنی مردم این کشور دامن زد. روشنفکری دینی با دامن زدن به این ابهام‌ها - که بیشتر تسویه حساب با مخالفان سیاسی است - مسئولانه عمل نمی‌کند. سبب افول سریع روشنفکری دینی که از چند سال پیش روند آن آغاز شده است، نیز جز این نیست که بخش بزرگی از موضع‌گیری آن سیاسی است.

— نکته همین جاست. جنبه‌های سلبی بحث شما کاملاً پذیرفتنی است. اما حالا شما خودتان را بگذارید جای روشنفکر دینی. شما در وضعیتی قرار دارید

فقهی تهیه شده بود، و ضرورتی نداشت که قانون جدید مطابق اسلوب فقهی تفسیر شود، صورت مذاکرات از میان برده شد تا از آن پس قانون مطابق حقوق جدید تفسیر شود. " منظور این است که با تدوین قانون‌های جدید فقه به قانون تبدیل شده بود و در واقع فقه در دوران جدید جز حقوقی که بر پایه قانون‌های جدید تدوین می‌شود، نیست. به نظر من، روشنفکری دینی ایران، اگر این اصطلاح وجهی داشته باشد، دهه‌هایی پیش از جنبش مشروطه‌خواهی و پس از آن به وجود آمد؛ برخی از علما و نیز روشنفکران آگاه به دانش‌های زمان و روح آن به این گروه تعلق داشتند؛ مستشارالدوله مکلا، پیش از مشروطیت و میرزا فضل‌علی آقا تبریزی، از معممین، در جریان جنبش مشروطه‌خواهی در شمار این افراد بودند. ویژگی عمده آنان این بود که بحث‌های اساسی نظری و مصالح عالی ملی را با منافع سیاسی گروهی سودا نمی‌کردند، در حالی که از چهار دهه پیش تاکنون روشنفکری دینی به طور اساسی سیاسی است، حتی آن‌جا که از ایدئولوژی انتقاد می‌کند، به دنبال ایدئولوژی قدرت است. مهم‌ترین دلیل این امر نیز جز آن نیست که تا زمانی که در قدرت نیست، نظریه‌پرداز ایدئولوژی قدرت است و زمانی که از قدرت کنار گذاشته شد، نظریه آزادی‌خواهی تدوین می‌کند. اگر روشنفکری دینی، سیاسی، یعنی سیاست زده، نمی‌بود، می‌بایست توجهی به تاریخ ایران نشان می‌داد؛ یکی از عمده‌ترین ویژگی‌های ایدئولوژی قدرت بی‌توجهی آن به تاریخ واقعی است، و اهل ایدئولوژی قدرت با بی‌اعتنایی به تاریخ و درس‌ها و تجربه‌های آن جهل خود را دلیلی برنو بودن سخنان خود قلمداد می‌کنند. تاریخ جدید ایران با مشروطیت آغاز می‌شود؛ روشنفکری ایران زمانی خواهد توانست روشنفکری زمانه خود باشد که دریافتی از این تحول بنیادین کشور و ارزیابی درستی از آن داشته باشد؛ تاریخ معاصر ایران نه با شارلاتانیسم سیاسی آل‌احمد و خیابانی‌های شریعتی آغاز می‌شود و نه به طریق اولی با روشنفکری دینی دو دهه اخیر پایان خواهد یافت. ارزیابی من این است که هم چنان‌که امروزه هیچ عقل سلیمی آل احمد نظریه‌پرداز غربزدگی را جدی نمی‌گیرد، در یکی دو دهه آینده نیز مرده ریگ روشنفکری دینی کنونی به طور عمده به فراموشی سپرده خواهد شد.

— ببینید روشنفکران دینی خیلی هم از این قضیه بی اطلاع نیستند. آنها می‌گویند پویایی، طراوت و تازگی‌ای که در آن زمان در فقه اسلامی وجود داشت، زمینه را برای چنان تحولاتی فراهم می‌کرد. چیزی که به زعم اینان حالا وجود ندارد. بحث‌های آقای کدیور به گونه‌ای تلاش درون فقهی در این حوزه است و بحث فلسفه فقه آقای سروش هم تلاشی برای فراتر رفتن از سطح تفقه امروز. حجم عظیم انتقادات این روشنفکران بر مسئله فقه‌زدگی و تورم علم فقه، چندان با ادعای شما همخوانی ندارد.

دکتر طباطبائی - هر علمی موضوعی دارد و درباره هر موضوعی نیز باروش‌هایی خاصی می‌توان بحث کرد. موضوع فقه، استنباط احکام شرعی است و در دنیای امروز درباره آن تنها می‌توان از دیدگاه علم حقوق بحث کرد. با جعل اصطلاح، بویژه جعلی که از دیدگاهی سیاسی ناشی شده باشد، نمی‌توان مباحث جدید مطرح کرد. جعل‌های جدیدی مانند «فلسفه فقه» یا، در حوزه سیاست، «فقه‌سیاسی» اصطلاحاتی تهی از معنا هستند. در بحثی که سال‌های پیش در ایران درباره فقه پویا و سنتی درگرفته بود، پاسخ درست همان بود که در آن زمان داده شد: فقه‌ی یعنی فقه جواهری. این سخن از دیدگاه حقوقی درست است، زیرا فقه را تنها با اسلوب فقهی می‌توان سنجید. فقه در صورتی می‌تواند «پویا» باشد که وجهه‌ای حقوقی پیدا کرده

علمای زمان نظر مساعدی به این دیدگاه قشری افراطی پیدا نکردند. اگرچه شیخ از موضعی فقهی و دینی دفاع می‌کرد، اما تردیدی نیست که موضع‌گیری او صیغه سیاسی داشت و همدلی و همراهی او با مخالفان جنبش مشروطه‌خواهی کار را به جایی رساند که به‌اعدام او منجر شد. از دیدگاه تحول‌اندیشه دینی شیعی، شیخ فضل‌الله نوری، اهل علمی فاقد اهمیت بود و تجلیل سیاست‌بازان متوسط‌الاحوالی مانند جلال‌آل‌احمد از او بیشتر از آن که بر اهمیت شیخ اضافه کند، به‌نظر من، مبین این نکته است که اقدام شیخ نیز مانند، اخلاف سیاست‌پیشه او، از موضعی ناشی می‌شد که به‌طور اساسی سیاسی بود. البته، اگرچه در عمل بحرانی که با موضع‌گیری شیخ آغاز شده بود، راه حلی پیدا کرد، موضع نظری او نیازمند بحثی اساسی‌تر بود و از آن‌جا که جنبش مشروطه‌خواهی توانست فلسفه سیاسی جدید خود را تدوین کند، موضع شریعت‌مدارانه شیخ مشروطه‌خواهی ایران را به بن‌بست راند.

این نکته، از دیدگاه تاریخ تحول حقوق در ایران، جالب توجه است که در زمان تدوین قانون‌های جدید در ایران، علما و حقوقدانان به طور کامل نظرات قشری شیخ را نپذیرفتند. بسیاری از قانون‌های جدید، مانند قانون مدنی، جزا و در دهه‌های بعد از آن، قانون حمایت از خانواده، قانون‌هایی مهم، مطابق با الزامات تجدد و سازگار با روح فقه شیعی بودند و بر پایه همین قانون‌ها نظام حقوقی جدید ایران شالوده‌ای استوار یافت. پس از انقلاب اسلامی، به‌رغم ایرادهایی که پیش از آن به برخی از این قانون‌ها گرفته می‌شد، تغییر عمده‌ای در این قانون‌ها داده نشد. بویژه قانون حمایت از خانواده، قانونی بسیار مهم بود و اگر چه در زمان تصویب آن ایرادهای بسیاری بر آن گرفته شد و به نظر می‌رسید که از نخستین قانون‌هایی خواهد بود که با پیروزی انقلاب، فسخ یا نسخ خواهد شد، به قوت خود باقی ماند، اما تغییر قانون جزای ایران اقدامی نامناسب و نابهنگام بود؛ با الزامات دنیای جدید ناسازگار بود، قابل اجراء نبود و به علت غیر قابل اجراء بودن بر آسیب‌های اجتماعی ایران افزود. حقوقدانان و علمای دوره مشروطیت دریافتی ژرف از منطقی و الزامات زمان پیدا کرده بودند و تسلیم و سوسه شریعت‌مداری قشری نشدند. هنوز به پی‌آمدهای تدوین قانونی که قابل اجراء نیست، التفاتی پیدا نکرده‌ایم و از بسیاری از آسیب‌هایی که از این امر، در دهه‌های آینده، بر جامعه ایران وارد خواهد شد، اطلاع درستی نداریم. به نظر من، اگر، در دوره مشروطیت، دیدگاه شیخ فضل‌الله در قانونگذاری قبول عام یافته بود، مشروطه‌خواهی در نطفه خفه می‌شد و شالوده برخی از مهم‌ترین نهادهای دوران جدید ایران - که به هر حال، تحولی اساسی در این کشور ایجاد کردند - هرگز استوار نمی‌شد.

این جا به مناسبت می‌خواهم مطلبی را که از استادام دکتر حسن افشار - که یکی از برجسته استادان دانشکده حقوق و علوم سیاسی بود و زمانی نیز ریاست آن دانشکده را داشت - نقل کنم. او پس از انقلاب در پاریس زندگی می‌کرد و تصور می‌کنم در حدود سال ۷۰ بود که به تهران بازگشت. در آن زمان من معاون پژوهشی همان دانشکده بودم و در فرصتی در خانه یکی از استادان با سابقه همان دانشکده بحثی درباره نظام حقوقی ایران درگرفت و مطلبی را که نقل می‌کنم از شادروان دکتر افشار شنیدم. او می‌گفت که من از منصورالسلطنه که از اولین مفسران حقوق مدنی ایران است یک بار پرسیدم: «آقا صورت مذاکرات همه قوانینی که پس از مشروطه نوشته شده، موجود است، اما قانون مدنی صورت مذاکرات ندارد.» منصورالسلطنه در پاسخ گفته بود: «وقتی قانون مدنی نوشته می‌شد، صورت مذاکرات آن نیز تهیه شده بود، اما از آن‌جا که قانون مدنی، به طور عمده، بر پایه کتاب‌های

تنظیم مناسبات اجتماعی تنها بر مبنای قانون انجام می‌گیرد - یا باید بگیرد. به نظر من، نکته دومی که شما به آن اشاره می‌کنید، اساسی‌تر است: چرا علم سنتی حقوق در مسیری افتاد که بایبوری جنبش مشروطه‌خواهی آن مسیر را ترک کرده بود؟ به نظر من، روحانیت در دامی افتاد که روشنفکری دینی سال‌های چهل و بعد بر سر راه او تعبیه کرده بود. امثال آل احمد و شریعتی ... به دلایل پیکار سیاسی و قدرت‌طلبی، می‌خواستند، به هر قیمتی، مشروعیت نهادهایی را که از مشروطه‌خواهی برآمده بود، خدشه‌دار کنند. من با این امر کاری ندارم؛ این بحثی سیاسی است و هر شهروندی حق دارد برای کسب قدرت مبارزه کند، اما نکته اساسی این است که این کسب قدرت نباید به هر قیمتی - بویژه به بهای قربانی کردن مصالح عالی ملی - صورت گیرد. هر کسی حق داشت با رژیم سیاسی ایران مخالف باشد، اما حق نداشت برای تأمین منافع شخصی نهادهای جدید را از میان بردارد. دانشگاه، به‌عنوان نهاد جدید تولید علم، و دادگستری، به‌عنوان نهاد جدید اجرای عدالت، به نظام سیاسی خاصی تعلق ندارند. پیش از ما در کشورهایی سوسیالیستی و بویژه در چین چنین اشتباهی را مرتکب شده‌اند. بدیهی است که متولیان علم سنتی از پی‌آمدهای اسفناک انقلاب فرهنگی اطلاعی نداشتند و چون نمی‌دانستند در دامی افتادند که روشنفکری مغرض بر سر راه آنان تعبیه کرده بود. روحانیت، با تن در دادن منفعل به انقلاب فرهنگی، رشته‌های یک سده تحول در مبنای علم در این کشور را پنبه کرد. دستاوردهای دانشگاه در علم حقوق برای تحول در فقه اساسی بود؛ گروه‌هایی از عوام دانشجویان که شعارهای انقلاب فرهنگی چین سلامت عقل آنان را ضایع کرده بود، نمی‌دانستند که چگونه تیشه به ریشه علم جدید می‌زنند، اما جای شگفتی است که متولیان علم متوجه نشدند که این امر تا چه حد می‌تواند مضر باشد. این که امروزه، حوزه، بیشتر از آن که دانشگاه حوزوی شده باشد، دانشگاهی شده است، مبین این واقعیت است که تنها نهادی که به‌رغم اشکالات عمده آن می‌تواند علم جدید تولید کند، دانشگاه است و حوزه ناگزیر باید به الزامات اسلوب جدید تولید علم تن دردهد.

اول صحبتان می‌خواستم عرض کنم که اساسی‌ترین نکته‌ای که شما اشاره کردید، این بود که قوانین مسیحی امضای قوانین طبیعی است. من می‌خواهم بگویم در اسلام قضیه به این سادگی نیست. (حداقل آن چیزی که ما امروز به‌عنوان اسلام می‌شناسیم). قوانین اسلامی جدید صرف امضای قوانین طبیعی نیست و تمام دعوای امروز ما اتفاقاً بر سر همین تعارض‌هاست. مثلاً همین قضیه حقوق بشر.

دکتر طباطبائی - بله! این تمایزی اساسی است، اما توجه اسلام به عرف و این که بسیاری از احکام از عرف زمان تشریح ناشی شده و شارع آن‌ها را امضاء کرده است، دست حقوقدانان را در تفسیرهای جدید باز می‌گذارد. وانگهی، در اسلام ملاکات از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و نمی‌توان در استنباط احکام و تفسیر آن‌ها به این مسئله توجهی نکرد. این نکته را نیز اضافه کنم که برخی از فیلسوفان حقوق بشر، حقوق بشر را به معنای دقیق کلمه حقوق نمی‌دانند. حقوق بشر، مبنایی فلسفی دارد و از تلقی متفاوتی از ملاکات تفسیر احکام ناشی شده است. شاید، بهتر باشد ما بگوییم که حقوق بشر حقوق نیست تا با حقوق اسلام در تعارض قرار گیرد؛ در حوزه ملاکات است، یعنی فلسفه آن مبنایی برای تفسیر احکام است. علمای هوادار مشروطه با استناد به یک قاعده حقوق اسلام، مبنی بر این که «بهترین لباس، لباس اهل زمان است»، می‌گفتند که نظام سیاسی را نیز باید قیاس از لباس گرفت. در انتخاب لباس و نظام سیاسی، در منطقه فراغ شرع، باید تابع

باشد، یعنی به حقوق تبدیل شود. تازمانی که در درون پارادایم فقه استدلال کنیم، «پویایی» - من فقط اصطلاحات مدعیان را به کار می‌برم و کاری ندارم که این اصطلاح در مورد فقه و حقوق یکسره بی‌معناست - امکان‌پذیر نخواهد شد؛ از این حیث، فقه، نه سنتی است نه پویا؛ فقه دارای سنتی است که اگر بخواهد فقه بماند، نمی‌تواند در درون آن استدلال نکند، اما اگر بخواهیم تحولی در آن ایجاد کنیم، ناچار، باید فقه به حقوق تبدیل شده باشد و درباره آن تنها می‌توان از دیدگاه فلسفه حقوق بحث کرد.

در ایران، این تحول، با تأسیس دانشگاه انجام شده بود؛ می‌دانید که در حقوق و برخی دیگر از رشته‌هایی که امروزه علوم انسانی و اجتماعی خوانده می‌شوند، نخستین استادان فضایی حوزه بودند و به خوبی توانستند مقدمات انتقال از نهاد سنتی به نهاد جدید تولید علم را فراهم کنند. در آن زمان، این انتقال، بر پایه انتقال از یک نظام علمی به نظام علمی دیگر امکان‌پذیر شد، یعنی علمی با مبنای سنتی، به علمی با مبنای نظری جدید تبدیل شد. امروزه، برخی برای فرار از تن در دادن به الزامات تحولاتی اجتماعی تصور می‌کنند که برای «پویا» کردن فقه کافی است آن را به صورت نرم‌افزارهای رایانه‌ای جدید درآورد. اهمیت دانشگاه در این نیست که ابزارهای جدید را به خدمت می‌گیرد، برعکس، دانشگاه بر مبنای نظری تأکید می‌کند و اگر تحولی در نظام سنتی تولید علم امکان‌پذیر باشد، این امر جز در دانشگاه ممکن نخواهد شد. اگر مدعیان «پویایی»، دغدغه تحول در مبنای علم داشتند، نمی‌باید در تعطیل کردن دانشگاه شرکت می‌کردند و مانند سروش درباره «دانشگاه اسلامی» نظریه‌پردازی می‌کردند. در سده‌ای که گذشت، دانشکده حقوق، به تعبیری، در زمان تأسیس آن «اسلامی‌تر» بود تا پس از بازگشایی دانشگاه؛ اتفاق مهمی که با بستن و بازگشایی دانشگاه در این دانشکده صورت گرفت، اُفت بی‌سابقه سطح علمی این دانشکده بود - و البته، دانشکده‌های دیگر نیز هم! بستن دانشگاه و بازگشایی آن به دلایل سیاسی صورت گرفت و اصطلاحات جعلی سروش و کدیور - که گویا برای نجات علم در این کشور صورت می‌گیرد - و به قول شما انتقاد از «فقه‌زدگی» جز حجابی بر سیاست‌بازی آنان، که آسیب‌های فراوان و جبران‌نشده‌ای بر نظام علمی کشور زد، نمی‌تواند باشد. انتقادهای این آقایان از «تورم علم فقه» و «فقه‌زدگی» به‌طور اساسی سیاسی است؛ فرض کنیم که حرف آنان درست باشد، تورم زیادی از فقه یک راه حل بیشتر ندارد و آن ایجاد تحولی در دانشگاه، به‌عنوان تنها نهاد جدید تولید علم، با توجه به بحثی در مبنای علوم اجتماعی جدید است. دیدگاه‌های این آقایان سیاسی است و بدیهی است که مجادله سیاسی، به معنای تحزب و قدرت‌طلبی، نمی‌تواند به نتیجه‌ای منجر شود که کمکی به پیشرفت علم کند. بحث‌های سیاسی قدرت‌طلبانه ناظر بر حذف طرف مقابل است و تنها می‌تواند به حذف یکی از آن‌ها منجر شود، در حالی که دیدگاه علمی نسبتی با حذف ندارد و کوشش برای حذف طرف جز به‌معنای حذف خود نیست. چنان که در انقلاب فرهنگی اتفاق افتاد.

اگر حرف شما را بپذیریم این سوال پیش می‌آید که پس در این شصت هفتاد سال چه اتفاقی افتاد که روحانیت دوباره در همان مسیری افتاد که در قبل از مشروطه بود. مگر نمی‌گویید روحانیت کارش را انجام داده بود و از طرف دیگر مگر قائل نیستید که حوزه «در عمل» تعطیل شد. پس چرا ما در آغاز انقلاب این همه بحث از مطابقت قوانین با شرع داریم. اگر تحلیل شما درست باشد نباید چنین اتفاقی بیفتد.

دکتر طباطبائی - نکته نخست این که امروزه، دیگر دو حوزه شرعی و قانونی نداریم؛ به هر حال، حقوق شرع به علم حقوق جدید تبدیل شده است و

➤ تاریخ جدید ایران با مشروطیت آغاز می‌شود؛ روشنفکری ایران زمانی خواهد توانست روشنفکری زمانه خود باشد که دریافتی از این تحول بنیادین کشور و ارزیابی درستی از آن داشته باشد؛ تاریخ معاصر ایران نه با شارلاتانیسم سیاسی آل احمد و خیالبافی‌های شریعتی آغاز می‌شود و نه به طریق اولی با روشنفکری دینی دو دهه اخیر پایان خواهد یافت.

دکتر طباطبائی - بله. مشروطه‌خواهی، در ایران، اگر به نتیجه می‌رسید، می‌توانست نخستین تحول تجددخواهانه در یک کشور اسلامی باشد. در قلمرو نظر نیز تصور می‌کنم مشروطیت تنها نظام فکری تجددخواهانه در کشوری اسلامی بود.

— یعنی یک مدرنیته جدید؟

دکتر طباطبائی - بله. یعنی مدرنیته‌ای که شالوده آن از تحول نظام حقوقی اسلامی فراهم آمده بود.

— ببخشید من باز به عقب برمی‌گردم. شما تعبیری دارید به این عنوان که اسلام سیاسی وجود ندارد. می‌خواهم منظورتان از اسلام سیاسی را بدانم تا بفهمم چرا اتفاق مورد نظر شما در زمان کسانی چون آیت‌الله بروجردی نیفتاد؟

دکتر طباطبائی - مطلبی که شما به آن اشاره می‌کنید، به دو سه هفته پس از ۱۱ سپتامبر بر می‌گردد. نظر من این بود که تروریسم، به عنوان ابزار سیاسی، بیشتر از آن که به منافع غرب آسیب وارد کند، به مصالح جهان اسلام ضرر خواهد زد. امروز می‌توان گفت که این امر در عمل اتفاق افتاده است. دنیای اسلام باید بتواند با همه جنبه‌های ایدئولوژیکی که از سده‌های پیش آسیب‌های اساسی به اسلام به عنوان دین وارد کرده است، تسویه حساب کند. اسلام «سیاسی» نیز یکی از همین جعل‌های جدید است که از دیدگاه اندیشه سیاسی معنایی ندارد.

— نه، منظور من این است که آیا شما می‌خواهید بگویید، اسلام سیاسی یک انحرافی است در مقابل اسلام حقیقی، به معنی چیزی که مبتنی بر سنت است؟ چون اگر روال کسانی چون مرحوم بروجردی و حائری ادامه پیدا می‌کرد، احتمالاً ما می‌توانستیم مشروطیت را در ایران ادامه بدهیم.

دکتر طباطبائی - از دیدگاه اندیشه سیاسی اسلام «سیاسی» وجود ندارد و معنای محصلی هم ندارد. اگر معنای «سیاسی» این است که اسلام به یک حزب سیاسی برای گرفتن قدرت تبدیل شود، این همان ایدئولوژی احزاب جدید است و هیچ دینی نمی‌تواند چنین ادعایی بکند. اگر سیاسی را به معنای تنظیم مناسبات اجتماعی بگیریم، باید بگوییم که همه دین‌ها به اعتبار این که احکامی ناظر بر مناسبات اجتماعی دارند، به نوعی سیاسی هستند. تنها نظریه سیاسی که در تاریخ اسلام تدوین شده، نظریه خلافت است، اما این نظریه، در تاریخ اندیشه در ایران، نماینده مهمی نداشته است. در تشیع نیز نوعی نظریه حکومت عدل وجود دارد که مستلزم وجود معصوم در رأس حکومت است. به نظر من، در تشیع، حکومت در دوره غیبت، از اموری است که در «منطقه فراغ شرع» قرار می‌گیرد، حکم مشخصی درباره آن وجود ندارد و تابع عرف زمان است.

عرف اهل زمان بود — در تبعیت از حقوق بشر و اجرای آن نیز همین امر مصداق دارد.

— شما می‌گویید «من نمی‌فهمم شرعی یعنی چه، قانونی یعنی چه» ولی این عین پارادوکسی است که مردم ما دچارش بوده‌اند که آیا این کار قانونی، شرعی هم هست یا نه؟ دعوی عبور از چراغ قرمز در سال‌های پایانی دولت قبل را فراموش کرده‌اید؟ درباره مشروطیت هم مساله هنوز حل نشده می‌ماند. چون شما در قانون اساسی مشروطه هم یک نهادی دارید، که به پیشنهاد شیخ فضل‌الله تاسیس شده. به هر حال این نهاد تاسیس شده و قرار است بر قانون نظارت کند که آیا با فقه تضاد دارد یا ندارد. که حداقل این تضاد در ذهن روحانیت ما حل نشده.

دکتر طباطبائی - البته آن اصل از متمم قانون اساسی «نهاد» نبود؛ تنها نظارت پنج مجتهد بود. این اصل هرگز اجرا نشد و مفسران حقوق اساسی ایران بر آن بودند که این ماده در عمل نسخ شده است. درباره نکته دیگری که شما مطرح می‌کنید، باید بگویم که در دوران جدید حقوق عین شرع است. مگر علمای اصول نمی‌گویند که «آنچه شرع به آن حکم کند، عقل نیز حکم می‌کند»؟ از زمانی که دولت ملی، به عنوان حوزه مصالح مرسله، یعنی تأمین مصالح عالی ملی، تأسیس شد و نمایندگان مردم قانون‌ها را تصویب کردند، دیگر تعارضی میان شرع و عرف نباید وجود داشته باشد. عرف دوران جدید عین شرع است؛ در این‌جا، عرف، عام و شرع خاص است، و عام بر خاص اشراف دارد.

— چرا هیچ وقت اجرا نشده؟ روحانیت معتقد است که این قضیه به دلیل استبداد بوده.

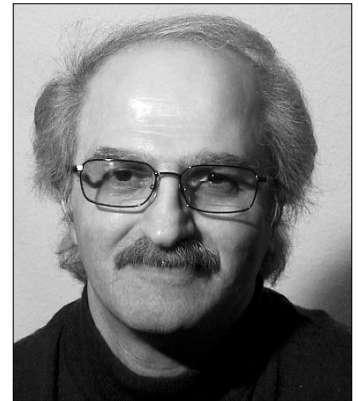
دکتر طباطبائی - توضیح این مطلب در حوصله این جلسه نیست. از دیدگاه اندیشه سیاسی، در ایران، مشروطیت، به‌درستی، فهمیده نشد. من در جای دیگری توضیح داده‌ام که زوال اندیشه سیاسی در ایران موجب شده بود که اهل نظر نتوانند نوآیین بودن مفهوم مشروطیت را در درون دستگاه مفاهیم کهن مطرح کنند. به اجمال می‌گویم که فلسفه سیاسی مشروطه‌خواهی در ایران تدوین نشد. جنبش مشروطه‌خواهی، در عمل، بسیار مهم بود، اما در نظر، روشنفکران و علما نتوانستند فلسفه مشروطیت را تدوین کنند. در ایران، مشروطیت، عین سلطنت فهمیده شد و نه نظامی از حکومت قانون؛ مناقشه بر سر نهاد سلطنت امکان‌پذیر بود، اما حکومت قانون مناقشه‌بردار نبود. این‌که در خود قانون اساسی مشروطه آمده بود که «اساس آن تعطیل‌بردار نیست»، ناظر بر حکومت قانون بود، اما این مطلب به درستی فهمیده نشد. هر نظام سیاسی — صرف نظر از صورت آن — حوزه تأمین مصلحت عمومی و مصالح ملی است و این را جز به‌بهای استقرار خودکامگی نمی‌توان تعطیل کرد. از خلاف آمد عادت تنها کوشش برای تدوین فلسفه سیاسی مشروطه‌خواهی، در نخستین سال‌ها و در مجلس اول، در قلمرو حقوق صورت گرفت، اما بسیار زود، راه علما از روشنفکران جدا شد.

— یعنی فکر می‌کنید، یک تجربه کاملاً مستقل از کشورهای اروپایی می‌داشتیم؟

این نوشته، نه نقد است و نه بازخوانی، که نقد و بازخوانی راه و رسم دیگری دارد؛ بررسی تأملات آقای داریوش همایون - در حوزه اندیشه سیاسی و تاریخ معاصر - هم نیست؛ که آن مجالی درخور و درنگی همه سویه را می‌طلبد. این نوشته بر آن است، تا بر بستر ملاحظات آقای همایون، در کتاب «دیروز و فردا»، یکی از مصادیق اعتقاد عملی به «اندیشه انتقادی» و «خرد نقاد» را پیش‌رو قرار دهد.

## مدرنیته<sup>(۱)</sup>، روشنفکران و خرد نقاد

احمد افرادی



رویکرد به «خاطره نویسی» و «انتقاد» و فاصله‌گیری از گذشته‌ی سیاسی را (که مدتی است در میان برخی از فعالان سازمان‌های سیاسی ما دیده می‌شود) نباید با «نقد و بازخوانی» گذشته اشتباه گرفت. سمت‌گیری‌هایی از این دست، به رغم آن که نشانه‌های امیدوار کننده‌ای از گرایش روشنفکران به «نقد گذشته» خویش است، اما هنوز راهی دراز در پیش است تا «خرد نقاد»، مذهب مختار روشنفکران ما شود.

در سنت روشنفکری ما، معمول این است که «چپ» نه در «نقد»، که در «انتقاد» از «راست» بنویسد؛ آن هم نه به نیت «روشنگری» و گشودن گره‌ای از کار فرو بسته جامعه فلاکت زده‌ی ایران، بلکه به قصد تحفیف و حذف «حریف!». همین داوری، بی‌کم و کاست در مورد «راست» مصادق دارد. از این رو، این «خلاف آمد عادت» را، که شماری، هر چند قلیل از روشنفکران و اندیشه‌ورزان، ما به جای نشانه گرفتن انگشت اتهام به سوی نحله‌های فکری دیگر، سهم خود و نوع نگرش خود را در نیک و بد آن چه که بر ما گذشت، به سؤال می‌کنند، باید به فال نیک گرفت.

به باور من، درمیان قلمزنانی از این دست، آقای داریوش همایون، جایگاه ویژه‌ای دارد.

آقای همایون، اگر عملکرد «چپ» - در تاریخ معاصر ایران - را با زبانی گزنده نقد می‌کند، بی‌هیچ ملاحظه‌ای، «راست» را هم از انتقاد همه سویه بی‌نصیب نمی‌گذارد. اگر بر نقش «چپ» - در کند کردن آهنگ رشد پروسه‌ی تجدد در ایران - انگشت می‌گذارد، از نقش «راست» - در تعطیل مهم‌ترین عنصر پروژه تجدد - غافل نیست.

از دیگر ویژگی‌های آثار قلمی آقای همایون، استمرار نقد کارنامه رژیم پهلوی، از اولین روزهای جا به جایی قدرت در ایران است. در شرایطی که اکثریت قریب به اتفاق وابستگان و دولتمردان رژیم سابق در جستجوی حاشیه‌ای امن برای خود بودند و «عقل معاش» مجالی برای اندیشیدن و بازاندیشی تاریخی باقی نگذاشته بود، آقای همایون، با تکیه بر «عقل نقاد»، تأمل و بازنگری در تاریخ معاصر ایران و فراز و فرودش را وجهه‌ی همت قرار می‌دهد؛ به نظر من، این همه دلمشغولی و نگرانی در مورد «ایران و آینده‌اش» (صرفنظر از این که نتایج این تأملات تا چه حد خوشایند ما باشند، یا عملکرد فرهنگی - سیاسی آقای همایون در تعقیب چه هدفی باشد) کم فضیلتی نیست.

نکته قابل درنگ‌تر، نوع نگاهی است که آقای همایون - در «بازنگری تاریخ معاصر ایران» و تأمل بر فراز و فرودش - مرجع قرار می‌دهد. در شرایطی که گفتمان مدرنیته - به عنوان سنجه‌ای برای نقد تاریخ و جامعه - جز در میان شماری قلیل از روشنفکران و خردورزان و محققین ما شناخته شده و محل اعتنا نبود، و نوع نگاه به هستی تاریخی انسان را، تنها «انقلاب» و «منطق انقلاب» رقم می‌زد، آقای همایون، اندیشه‌ی سیاسی بر آمده از مدرنیته را،

پیامدهای «انقلاب اسلامی»، از یکسو و فروپاشی «اردوگاه شرق» از سوی دیگر، نگاه روشنفکر ایرانی را، یک‌بار دیگر به «مدرنیته» معطوف کرد. اگر در صدر مشروطیت، ایده‌های عصر روشنگری اروپا (عدالت، آزادی، حکومت قانون و... آن‌هم در حد دریافت‌هایی نه چندان دقیق از افکار مونتسکیو، روسو و...) در مرکز گفتمان نورالفکران آن سال‌ها قرار داشت، امروز، «مدرنیته»، با همه‌ی مؤلفه‌هایش به گفتمان غالب محافل روشنفکری ایران تبدیل شده است. اگر دیروز، روشنفکر ایرانی، درک مبهم و محدودی از «مدرنیته» داشت و آن را بیشتر به معنی مدرنیزاسیون = نوسازی می‌فهمید، روشنفکر امروز ایرانی، به دریافت نسبتاً عمیق‌تری از آن رسیده است و می‌کوشد آن را، نه فقط در ارتقاء سطح تولید مادی و تکنولوژیک، بلکه، در درکی مدرن از هستی بفهمد. اما، به رغم این، رفتار روشنفکران ما - به دلیل درونی نشدن ارزش‌های مدرنیته در آن‌ها - رفتاری است متناقض.

بسیاری از شعرا و داستان‌نویسان دو دهه‌ی اخیر ایران، مدرن بودن شعر یا داستان را در برجسته بودن برخی مؤلفه‌های «مدرنیته» - در آن‌ها - خلاصه می‌کنند، و در پی تحقق این هدف، در «چند صدایی» کردن «داستان» یا «شعر» آن چنان اغراق می‌کنند که دیگر شاخص‌های خلاقیت هنری یکسره فراموش می‌شود؛ فعالان سیاسی ما، در هر فرصتی، نقش «پلورالیسم سیاسی» را در فاصله‌گیری از جامعه‌ی «پیش مدرن» مکرر می‌کنند. قلمزنان ما، در مناسبت‌های گوناگون بر این پای می‌فشارند که «حقیقت» متکثر است و در انحصار کسی نیست. اما، همان داستان‌نویس، شاعر، فعال سیاسی و قلمزن، آنگاه که با نگاه و نظری، در تخالف با نگاه و نظر خود رو به رو می‌شود، بی‌اعتنا به «اخلاق مدرن» - به جای قلم، غضب بر کاغذ می‌راند و عصبیت قبیله‌ای را جایگزین اخلاق و منطق رواداری جامعه‌ی مدرن می‌کند. به کرات خواندیم و شنیدیم که، جامعه‌ی مدرن، بدون حضور تعیین کننده‌ی «اندیشه انتقادی» قابل تصور نیست. به عبارت دیگر، انسان مدرن، در اعتقاد عملی‌اش به «خرد نقاد» تعریف می‌شود. اما، بخشی از جامعه روشنفکری ما - به رغم پافشاری‌اش بر ارزش‌های مدرنیته - همچنان از «نقد» گذشته‌اش طفره می‌رود و آن را مدام به تأخیر می‌اندازد.

ارزیابی می‌کند. اما، از آن جا که، توسعه را «کوششی پایدار و همه جانبه» می‌داند، با این استدلال که انقلاب مشروطیت «در زمینه‌های حیات فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی بازتاب چندانی نیافت»، توسعه سیاسی در ایران را اساساً یک پدیده‌ی مربوط به عصر پهلوی ارزیابی می‌کند. آقای همایون به رغم آن که «بررسی دستاوردهای دوران پهلوی را [جهت قضاوتی متعادل] در باره‌ی تاریخ اخیر ایران لازم می‌داند»، اما، در این رساله به دنبال پاسخی بر این سؤال است که «چرا نویدهای درخشان سال‌های اصلاحات و رونق [دوران پهلوی] نافرجام ماند؟». از این‌رو، بر اساس این باور که «انقلاب اسلامی بر زمینه‌ی یک سلسله ناکامی‌ها در پیکار توسعه در ایران روی داد... چشم بستن بر ناکامی‌ها و کجروی‌های آن دوران را» محروم کردن ملت از «مزیت تجربه و آزمایش» می‌داند.

در واقع، نگاه انتقادی آقای همایون «برکم و کاستی‌های ایران، به ویژه در بیست و پنج سال آخر سلطنت پهلوی»، به قصد درس آموزی است، نه محکوم کردن آن دوران.

نویسنده، نقد پروسه‌ی نوسازی دوران پهلوی را، با اصلاحات دوره رضاشاهی می‌آغازد و بر این باور است که اصلاحات رضاشاهی، در رابطه با مسئله‌ی توسعه با «شش کجروی بزرگ» همراه بود:

#### ۱- دیوانسالاری

بسنده کردن صرف، به راه‌های اداری موجب شد، تا «اصلاحات، نه به ژرفای جامعه [راه یابد] و نه تا آن جا که می‌شد گسترش» پیدا کند؛ چراکه، در پروسه توسعه‌ی رضاشاهی، «مردم... نه به عنوان عامل توسعه، بلکه به عنوان موضوع توسعه در نظر گرفته» می‌شدند. دیگر پی‌آمد تکیه بر دیوانسالاری، «قدرت روز افزون سازمان‌های دولتی» و متعاقبش «فساد اداری» بود، که «حتی در حکومت سختگیر رضاشاه» نیز آشکارا دیده می‌شد. اما، به رغم این، «دیوانسالاری نوین... [دوره رضاشاه] از عهده کارهای نمایندگی در نوسازی اجتماعی و اقتصادی ایران بر آمد».

#### ۲- طرح‌های نمایشی پر عظمت

شتاب، در رسیدن به کشورهای پیشرفته، با توجه به «امکانات مالی و انسانی» آن روز ایران، که «راه حل‌های گام به گام و از کوچک به بزرگ را» می‌طلبید، موجب «هدر رفتن منابع... و [حتی] افزایش تورم و خطر فرو ریختگی اقتصاد»، در اواخر دوره‌ی رضاشاه شد.

#### ۳- کم توجهی به روستاها

با انحصار منابع به توسعه‌ی شهرها - که نشانه نوگرایی و نوسازی قلمداد می‌شد - نه تنها اکثریت جمعیت غیرشهری از فراگرد توسعه کنار گذاشته شدند، بلکه از «تنها بخش اقتصادی که می‌توانست با مازاد تولید خود، منابع لازم را برای صنعتی شدن فراهم آورد» بهره‌برداری کافی نشد.

#### ۴- تمرکز گرایی

«رضا شاه، در تلاش خود برای ساختن یک دولت متمرکز و پر قدرت مرکزی، تهران را به صورت تنها مرکز تصمیم‌گیری در آورد». اعمال این سیاست موجب مهاجرت اقشار گوناگون جامعه، اعم از بازرگانان، پیشه‌وران، روستائیان و... (جهت استفاده از امکانات و تسهیلات بیشتر) به تهران شد، که این امر خود گسترش «فعالیت‌های غیرتولیدی مانند زمین‌بازی، و خانه‌سازی و بورس‌بازی» و در نتیجه افزایش هزینه‌های بالاسری overhead را به دنبال آورد.

#### ۵- کوتاه آمدن رضاشاه در زمینه‌ی اصلاحات ارضی.

به عنوان گز و معیاری برای تبیین کم و کیف تحولات تاریخ معاصر ایران به کار می‌بندد.

کتاب «دیروز و فردا» که در فردای وقوع انقلاب اسلامی ایران، «در طول یک سال، میان سال‌های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ نوشته شده...»، یکی از نتایج همین تأملات و شاهدی است بر این مدعا.

مقاله‌ی پیش‌رو، هرچند در بستر موضوعات مطروحه در کتاب آقای همایون، آن چهره‌ی دیگر ایشان را (که در فضای تنگ و پرغبار جدل‌های سیاسی و منازعات قلمی جاری - از طرف چپ و راست - نادیده انگاشته و گاه مخدوش شده است) از سایه بیرون می‌آورد، اما بیشتر به «نگاه» و «اندیشه» و «منش سیاسی»، به صورت عام نظر دارد تا شخص.

کتاب «دیروز و فردا»، که نام دیگرش «سه گفتار در باره‌ی ایران انقلابی» است، «از سه رساله مستقل اما نه چندان بی‌ارتباط به هم، فراهم آمده» و بر آن است تا به تاریخ معاصر ایران بپردازد. آقای همایون در برهه‌ای از زمان، «اندیشه سیاسی» و «خرد نقاد» را در بازنگری تاریخ معاصر ایران به کار گرفت که نگاه تعلقی به هستی، کمتر محلی از اعراب داشت و شور و شعار و عصبیت انقلابی (اگر از استثناها بگذریم) ذهن و زبان خرد ورزترین روشنفکران ما را - همه‌ی ما را - یکسره در اختیار گرفته بود. از سوی دیگر، در شرایطی که غالب دولتمردان رژیم پهلوی (با این تصور که عمر جمهوری اسلامی کوتاه است و دیر نیست که آب رفته به جوی باز گردد) هرگونه داوری انتقادی در مورد رهبری سیاسی رژیم سابق را موجب از دست رفتن شانس وزارت و وکالت برای خود می‌دیدند، آقای همایون بی‌اعتنا به ملاحظاتی از این دست - با نگاهی از درون - بر کجروی‌ها و خطاهای رژیم سابق انگشت می‌گذارد.

**رساله اول**، نوعی آسیب شناسی مدرنیزاسیون دوران پهلوی اول و دوم است و می‌خواهد «به اشتباهات و کوتاهی‌های استراتژی توسعه... در بیست و پنج سال آخر دوران پهلوی» بپردازد، بی آن که از دهه‌های پیش از آن غافل شود.

**رساله دوم**، در بخش اول با پرداختن به «زمینه‌های تاریخی و فرهنگی انقلاب، تنش‌های میان ناسیونالیسم ایرانی و اسلام، نظریه حکومت شیعه و قدرت حکومتی...» و فراگرد نوسازی دوران پهلوی، می‌کوشد به «چرا»ی وقوع انقلاب اسلامی پاسخ دهد. بخش دوم رساله‌ی دوم، «با دیدی تحلیلی و نه وقایع نگارانه و با بینشی از درون رویدادها»، به «چگونه»ی انقلاب اسلامی می‌پردازد، و اگرچه، در این میان «سهام بیگانگان را از نظر دور نمی‌دارد»، اما انقلاب را «یک بسته‌ی سفارشی پستی که از خارج فرستاده شد» محسوب نمی‌کند.

**سومین رساله**، یک نقادی تحلیلی و ارزیابی دوباره تاریخ هفتاد و پنج ساله بعد از انقلاب مشروطیت است. آقای همایون تأکید دارد که «پاشنه‌ی آشیل واقعی جامعه ایرانی ناتوانی اخلاقی آن بوده است - ناتوانی مردمان از زیستن با خود». از این‌رو، آن گونه که خود می‌گوید، در هر سه رساله، برای «عنصر اخلاقی در حکومت و سیاست» سهم برجسته‌ای در نظر گرفته است.

#### رساله اول:

رساله اول به امر توسعه و ترقی در ایران می‌پردازد. آقای همایون، این واقعیت را امری بدیهی می‌داند که اندیشه توسعه و ترقی خواهی از چند قرن اخیر به ذهن‌های بسیاری، در ایران راه یافته بود. انقلاب مشروطیت را هم، بزرگترین جنبش برای توسعه‌ی سیاسی ایران در همه‌ی سده‌های گذشته

بود، واکنش‌های اجباری هر از گاهی «رهبری سیاسی»، در مقابل موج فزاینده فساد، نمی‌توانست از اشکال نمایشی فراتر رود.

**۲ - تحقق پروژه توسعه، عمدتاً برعهده‌ی نظام دیوانی بود، «که به عنوان امتداد قدرت رهبری، بیشتر طرف اعتماد بود تا نهادهای سنتی یا... نمونه اروپایی».** از این‌رو، بخش خصوصی و حتی سازمان‌های عمومی دولتی نیز، عملاً در چنبره‌ی «مقررات گوناگون و متناقض و سازمان‌های [اداری] متوازی» فلج شده و امکان عمل و ابتکار از آن‌ها سلب شده بود. رشد سرطانی نظام دیوانی - با حدود یک میلیون کارمند، در اواخر رژیم گذشته - نه تنها «بخش بزرگی از درآمدهای ملی... و بودجه عمرانی» را می‌بلعید، بلکه، دیوانسالاری با گرایش به تمرکز، موجب جمع آمدن «بیش از اندازه فعالیت‌ها در تهران... [و] واپس ماندن روستاها و [اکثریت قریب به اتفاق] شهرها» شد.

بعد از رضاشاه، «رهبری سیاسی... با سیاست پیشگان و مدیران گوش به فرمان و اهل معامله آسوده‌تر بود تا مردان و زنان صاحب‌نظر و فساد ناپذیر». از این‌رو، در دستگاه عریض و طویل اداری ایران، ابتکار عمل عموماً در دست «میان‌مایگان فرصت‌طلب و کسانی [بود]... که به جای ذهن تیز شامه تیزی داشتند و معمولاً در مسابقه نزدیک شدن به رهبری سیاسی کامیاب‌تر بودند».

**۳- پروژه‌ی توسعه در ایران، در جهتی پیش رفت، که «به جای پراکندن قدرت اقتصادی و مالی در جامعه»، آن را در دست‌های دولت و «نزدیک به ۵۰ خانواده یا شخص» - که با «مرجع قدرت» در ارتباط بودند - متمرکز کرد.** نزدیکی سرمایه‌داران با مرکز قدرت، لامحاله نفوذ سیاسی را به همراه داشت و نفوذ سیاسی، آسیب‌پذیری آن‌ها را، در مقابل رقابت کاهش می‌داد، نتیجتاً، «نیاز حیاتی به بالا بردن کارایی و قدرت تولید»، در این سرمایه‌داران احساس نمی‌شد.

**۴- «برنامه‌های [توسعه]، مانند سهیم کردن کارگران در سود و سهام مؤسسات، تغذیه رایگان، بیمه همگانی و پیکار با بیسوادی، هرگز به هدف‌های اعلام شده خود نرسیدند.** طرح‌های نمایشی از این دست، «سیاستگران را بیشتر می‌فریفت تا مردم را». از این‌رو، حتی در زمینه تبلیغاتی و انحراف «توجه عمومی... از مسائل اساسی و روابط قدرت» هم به اهدافش دست نیافت.

در واقع - صرفنظر از «نبودن انرژی و پشتکار» لازم، مهمترین مانع در مقابل تحقق برنامه‌های توسعه، «نمایشی بودن... [آن‌ها] و بهره‌برداری تبلیغاتی از آن‌ها» بود.

گذشته از این که «پاره‌ای از فرمان‌ها یا اصل‌های انقلابی... اصلاً قابل اجراء نبودند و صرفاً ارزش شعاری داشتند»، آن جایی هم که موانع زیرساختی در کار نبود، «مقررات گوناگون و سازمان‌های متعدد» پیشرفت اصلاحات را به تأخیر می‌افکند.

«سازمان‌هایی، مانند کمیته‌های انقلاب اداری در وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی یا کمیسیون شاهنشاهی یا بازرسی شاهنشاهی [هم، که به ضرورت اصلاحات تشکیل می‌شدند، تنها] وسیله‌ای [بودند] برای وقت‌گذرانی، کاریابی، مزاحمت و تسویه حساب و اعمال نفوذ».

**۵ - اهمیت ارتش، «به دلیل سیاسی داخلی و خارجی» قابل فهم است.** اما، هزینه کردن بخش عمده‌ای از درآمد ملی، برای تبدیل یک «قدرت درجه سه اقتصادی» به «یک قدرت نظامی درجه یک غیر اتمی... چیزی زیادی

نه تنها، اصلاحات ارضی (تغییر روابط مالکانه) به علت واکنش‌های مخالف در جامعه - از پروژه‌ی توسعه کنار گذاشته شد، بلکه «ثبت اسناد [نیز] که از نوآوری‌های سودمند آن دوران بود»، رشد زمینداری بزرگ را به دنبال آورد.

## ۶ - کشور را ملک شخصی شاه انگاشتند

رضاشاه، «از هیچ، به مقام یکی از بزرگترین زمینداران کشور در آمد. با چنین روحیه و روشی هیچ برنامه‌نوسازی نمی‌توانست کامیاب شود».

در دوره محمدرضا شاه (از سال ۱۳۳۲ به بعد) نوسازی و توسعه رضاشاهی، نه تنها کماکان ادامه یافت، بلکه، طرح اصلاحات ارضی، که در دوره رضاشاه (احتمالاً، به دلیل مهیا نبودن شرایط اجتماعی) کنار گذاشته شده بود، به اجراء درآمد. ویژگی دیگر نوسازی و توسعه‌ی دوره محمدرضا شاه، «تأکید بر عدالت اجتماعی بود».

آقای همایون، امرتوسعه در دوره محمدرضا شاه را، در سه زمینه‌ی: الف - سیاسی ب - اجتماعی پ - اقتصادی مورد بررسی قرار می‌دهد و می‌کوشد که «کاستی‌های اصلی» آن را در این سه حوزه برشمارد:

- از دیگر ویژگی‌های آثار قلمی آقای همایون، استمرار نقد کارنامه رژیم پهلوی، از اولین روزهای جا به جایی قدرت در ایران است. در شرایطی که اکثریت قریب به اتفاق وابستگان و دولتمردان رژیم سابق در جستجوی حاشیه‌ای امن برای خود بودند و «عقل معاش» مجالی برای اندیشیدن و بازاندیشی تاریخی باقی نگذاشته بود، آقای همایون، با تکیه بر «عقل نقاد»، تأمل و بازنگری در تاریخ معاصر ایران و فراز و فرودش را وجهه‌ی همت قرار می‌دهد؛ به نظر من، این همه دلمشغولی و نگرانی در مورد «ایران و آینده‌اش» (صرفنظر از این که نتایج این تأملات تا چه حد خوشایند ما باشند، یا عملکرد فرهنگی - سیاسی آقای همایون در تعقیب چه هدفی باشد) کم فضیلتی نیست.

## الف - حوزه سیاسی

**۱ - توسعه امری عمومی است و با مشارکت مردم معنی می‌یابد.** اما، امر توسعه در ایران، «مأموریت یک فرد و تابع خواستها و آرزوها و هوس‌های او بود... نه چیزی که از درون جامعه بجوشد».

سیاست‌های اقتصادی، متغیری از خواست و اراده‌ی «رهبری سیاسی» بود که - بی رایزنی با مراکز ذیصلاح - هر از گاه، با صدور فرامین «چند ده یا چند صد ملیونی»، مسئولان را به تغییر برنامه‌های اقتصادی ناگزیر می‌کرد. هم از این‌رو بود که، «برنامه‌گزاری به معنی واقعی آن، هیچگاه به نظام سیاسی - اداری [ایران] راه نیافت».

این «برداشت شخصی از قدرت و توسعه»، پیامد بی واسطه‌اش فساد سیاسی و اجتماعی بود، که کم و کیف و وسعت و دامنه آن را، ساختار هرم‌گونه سلسله مراتبی قدرت سیاسی توضیح می‌داد. «تصادفی نبود که بزرگترین موارد فساد در میان کسانی دیده می‌شد که به رهبری سیاسی نزدیکتر از همه بودند».

از آن‌جا که مبارزه واقعی با فساد، «مستلزم دگرگون کردن همه‌ی فرض‌ها و پایه‌های نخستین نظام سیاسی و... پذیرفتن نظارت عمومی بر امر عمومی»



به مردم منت گذاشته و از آن‌ها خواسته شد - تنها در حد «فراهم آوردن داده‌ها و نظرگاه‌های گوناگون» - در فراگرد تصمیم‌گیری شرکت کنند. اما، در این حد هم به نظر آن‌ها توجه نمی‌شد. چراکه، «تصمیم‌گیری حق انحصاری رهبری باقی ماند و هر جا احساس می‌شد مردم چیزی را می‌خواهند، به عمد خواستشان ندیده گرفته می‌شد، تا گستاخ نشوند».

### ب - در زمینه اجتماعی:

۱ - اخلاق: «راز واژگونی رژیم در ورشکستگی اخلاقی آن بود».

به باور آقای همایون، امر توسعه بدون بها دادن به «عامل اخلاق»، به سامان نخواهد رسید. مراد از عامل اخلاق، «حدافلی از آرمانگرایی، انضباط اجتماعی، وظیفه‌شناسی، و گرایش به مقدم داشتن مصالح عمومی بر منافع فردی» است.

آقای همایون می‌گوید، [واقعه‌ی ۲۸ مرداد] و «تکیه رژیم... به یک قدرت خارجی» موجب شد تا مشروعیتش، در مقابل «افکار عمومی» از دست برود. اما، رژیم و سرآمدنش، «که گویی، برای جبران زیانهای خود به کشوری اشغال شده پای نهاده بودند»، به جای «تکیه بر عنصر اخلاق [و] نشان دادن سرمشقی از گذشت و پاکیزگی و درستکاری»، که می‌توانست «مشروعیت از دست رفته را... باز گرداند»، در «مسابقه‌ی پایان ناپذیر برای مال اندوزی و به چنگ آوردن امتیازات و به رخ کشیدن آن‌ها»، «فرو ریختن مبانی اخلاقی» را در جامعه موجب شدند.

طبقه‌ی حاکم، «بی‌اعتنا به افکار عمومی و بی‌هیچ احساس مسئولیت در برابر مردم»، با «تأکید بر تفاوت‌های طبقاتی [ناشی از] افزایش درآمدهای نفتی»، پول را جایگزین ارزش‌های اخلاقی کرد و از این طریق نه تنها موجب «بیگانگی مردم [با] حکومت» شد، بلکه «باقیمانده احساس مسئولیت اجتماعی را نیز در هم شکست».

«دلالتان، درصد بگیران، کار راه‌اندازان سیاسی، زمین‌بازان و سرمایه‌داران ایرانی (که به نظر می‌رسید چک سفید از منابع ملی بدانها داده شده است) و همه‌ی مقامات با نفوذ که، قانون هیچ دسترسی به آن‌ها نداشت» در مسابقه‌ی تملق، خوشگذرانی و کامجویی - «مردم را متقاعد کردند که در فضایی کاملاً تهی از ملاحظات اخلاقی به سر می‌برند».

کیش شخصیت و برجسته کردن «یک دوره... [کوتاه از] تاریخ ایران، به زبان بقیه آن»، «حتی احترام به میراث تاریخی و حس ملی را در مردم از توان انداخت».

### ۲ - آموزش:

بی‌توجهی «شگفت‌آور» به امر آموزش، پی‌آمد ناگزیرش ناکامی در «با سواد کردن توده‌های بیسواد، پرورش دادن کارگران ماهر و فنی و تربیت کادرهای، بالا، به میزان مورد نیاز جامعه» بود.

کارنامه‌ی یک دهه و نیم پیکار با بیسوادی، «تنها حدود ۵۰ درصد با سواد و از این کمتر در میان روستاییان و زنان بود». اگر آموزش دبیرستانی، حاصلش دیپلمه‌هایی بود که «کمتر از نسل پیش از خود قابل استخدام بودند... آموزش دانشگاهی [باززترین] نمونه غلبه کمیت بر کیفیت بود».

بی‌توجهی به «رفاه معلمان و سطح حرفه‌ای آنان» پی‌آمد منطقی‌اش، از یک سو نزول حیثیت اجتماعی این حرفه و فقدان جاذبه‌های شغلی در جذب استعدادها، بالا، و از سوی دیگر پایین آمدن مستمر کارایی معلمان بود. «در میان مخالفان رژیم - نقش معلمان و استادان، تنها با دانشجویان و دانش‌آموزان قابل مقایسه بود». «به سبب [همین] سیاست‌های نادرست و رهبری ناتوان، در بیشتر دوره ۲۵ ساله [بود] که نظام آموزشی، به تمامی

برای توسعه‌ی ملی نمی‌گذاشت».

ارتش، از آن‌جا که «مرکز توجهات رهبری سیاسی» بود، نه تنها به لحاظ هزینه‌های سرسام‌آور، «کمر اقتصاد [کشور] را شکست»، بلکه - در شرایطی که، صنایع غیرنظامی کشور، به طور جدی، با مشکل کمبود نیروی انسانی ماهر رو به رو بود - نیروهای سه گانه ارتش، از هرسو «نفرات درس خوانده و آزموده» کشور را جذب می‌کرد.

خرید پایان ناپذیر «آخرین و پیچیده‌ترین سلاح‌های زرادخانه‌های امریکا»، که پای «هزاران کارشناس آمریکایی راه برای آموزش»، سرویس و نگهداری این سلاح‌ها به ایران باز کرد، «برقراری مجدد کاپیتولاسیون یا مصونیت قضایی پرسنل آمریکایی»، امتیازات روز افزون سیاسی، اقتصادی و نظامی امریکا، به علاوه، «احساس حقارتی که در سطح فردی و حکومتی ایران نسبت به امریکا و آمریکاییان نشان داده می‌شد»، غرور ملی را به شدت خدشه‌دار می‌کرد.

«دلمشغولی به حفظ امنیت راه‌های دریایی اقیانوس هند [که] بیشتر به رؤیاهای مستانه می‌ماند... [از دیگر نشانه‌های] وارونگی اولویت‌ها بود».

۶ - رژیم شاهنشاهی، مشروعیتش را از قانون اساسی می‌گرفت، که بر وجود یک مجلس قانونگذاری تأکید داشت، و وجود مجلس، امر انتخابات و «مشارکت عمومی» را ضروری می‌کرد. اما، «رهبری سیاسی»، که «تصمیم‌گیری‌های تند و قاطع... [را] برای نوسازی جامعه ضروری» می‌شمرد و از این‌رو، «مشارکت عمومی» را مانعی بر سر راه تحقق این شیوه مدیریت و برنامه‌ریزی می‌دید، پرداختن به امر «توسعه‌ی سیاسی» و انتخابات آزاد را، به «بر طرف شدن مسائل اقتصادی و اجتماعی» مشروط می‌کرد.

«انتخابات، [که] دردسر تمام نشدنی رهبری سیاسی» بود، حتی «در نیمه دهه ۵۰... [هم، که] مشارکت سیاسی مردم، نه به عنوان مانعی بر سر راه توسعه اقتصادی، بلکه به عنوان شرط اصلی آن مطرح گردید»، سالم نبود و [کوشش... برای کشاندن مردم به فراگرد سیاسی... از] حد [ظواهر فراتر نرفت».

این که، به رغم تلاش موفق احزاب ملیون، مردم، ایران نوین و رستاخیز، «در سازمان دادن انتخابات مجلس... و برپا کردن تظاهرات و نمایش‌های گسترده عمومی... [نه بخ] بی‌تفاوتی و دلمردگی عمومی [آب شد] و نه نارضایی عمومی [بر] مسیر سازندگی [قرار گرفت]، این که «هر انتقادی از [حزب، دولت، سازمان‌ها و دولتمردان]، مستقیم به رهبری سیاسی بر می‌گشت»، این که «ناکارایی هر سازمان یا نادرستی هر مقامی، بهانه‌ای برای حمله به رژیم بود»، از آن‌جا ناشی می‌شد، که «رهبری سیاسی پیوسته می‌خواست در مرکز توجهات باشد و همه پیشرفت‌ها و ابتکارات مثبت را به خود اختصاص دهد». از این‌رو، به هیچ حزب، سازمان، فرد یا مقامی اجازه نمی‌داد، تا از خود «اصالت و موجودیتی» داشته باشد. «همه [می‌بایست] پرتوهایی از آفتاب قدرت [رهبری] باشند. چنین سیاستی، نمی‌توانست به رادیکال شدن مخالفین منجر نشود.

اهتمام رهبری بر آن بود که دولتمردان «را از نشان دادن هرگونه استقلال باز [دارد]. آنان نیز خود را با کم و کاستی‌هایشان پشت سر [رهبری] پنهان می‌کردند.

در «جریان آزاد سازی (لیبراسیون) دهه پنجاه... به روزنامه‌ها و مجلس اجازه داده شد معایب را بگویند و انتقاد کنند... [اما، نه تنها] انتقادها هرگز به مسائل و موضوع‌های اساسی کشیده نشد [بلکه] کوششی هم در رفع معایب موجود به عمل نیامد».

در واقع، «در [آن]... فضای تهی فکری و فرهنگی... که ایدئولوژی [های گوناگون] بدون هیچ برخورد جدی آراء [رونق بازار خود را داشتند، تنها]، ایدئولوژی رسمی [بود که ورشکسته بود و مطاعش خریدار نداشت]. چرا که، حتی پیشبرندگان اصلیش نیز احترامش را نگه نمی‌داشتند و رفتارشان به آسانی [حرمت] گفتارشان را می‌شکست».

#### ۴ - تهی کردن روستاها

رژیم، «بی آن که به ویژگی‌های رشد شهرگرایی در غرب صنعتی توجه کند، به غلط بر این باور بود که، «رشد شهرگرایی و تغییر نسبت جمعیت شهر به روستا»، نشانه‌ی نوسازی است. در حالی که، در غرب، اولاً - امکان اشتغال در کارخانه‌ها - مهمترین - عامل افزایش جمعیت شهری بود. ثانیاً - رشد شهرها، نه تنها گسترش امکانات آموزشی، فعالیت‌های فرهنگی و سازمان‌های سیاسی لازم را موجب شد، بلکه قدرت تولید روستاها را نیز افزایش داد. در حالی که - در ایران - «رکود، واپس رفتن اقتصاد روستاها یا نبودن خدمات اجتماعی و رفاهی» بود که روستاییان به تنگ آمده را وادار به مهاجرت به شهر می‌کرد. شهری که که نه «همیشه برای آن‌ها کار و... مسکن [داشت]، نه اسباب فراغت و سرگرمی و نه امکانات ورزشی مناسب». افزایش جمعیت شهری - در ایران - پی‌آمدش «کاهش ظرفیت تولید ملی، وابستگی روز افزون به واردات مواد خوراکی، افزایش کلی واردات مواد مصرفی، بورس‌بازی زمین و خانه و سنگین شدن هزینه بالاسری» بود.

در حالی که کشاورزی به آب و صنایع به برق احتیاج داشت، «منابع ملی صرف بستن سد و ساختن نیروگاه‌ها و خطوط انتقال نیرو برای شهرها می‌شد».

اما، این همه‌ی ماجرا نیست. «با آن که، خدمات اجتماعی (آموزش و بهداشت و درمان) در شهرها متمرکز بود، حتی همه شهرنشینان بدان‌ها دسترسی نداشتند». در واقع، به جای آن که «حداقلی از خدمات پزشکی و درمانی، در سراسر کشور [پخش شود]، بزرگترین و پیچیده‌ترین مراکز پزشکی در شهرهای بزرگ برپا می‌شد و سفارش بیمارستان‌های کلید به در به خارج می‌دادند».

#### ب - در زمینه اقتصادی

##### ۱- کشاورزی

آقای همایون می‌گوید، در «نمونه‌های موفق غربی، که صنعت از یک پایگاه کشاورزی نسبتاً توسعه یافته برخوردار بود، [کشاورزی، در عین حال که] می‌توانست مازادی برای سرمایه‌گذاری در صنعت فراهم آورد [خود نیز] یک بازار داخلی برای فرآورده‌های آن [بود]». اما، در ایران، «از آغاز، شوق صنعتی شدن با فراموش کردن اهمیت کشاورزی همراه بود... گویی فراگرد صنعتی شدن مخالف توسعه‌ی کشاورزی است».

از آن جا که، درآمدهای نفتی، وابستگی صنعت را، به مازاد تولید کشاورزی کم می‌کرد، کشاورزی «ریشه در [چرخه‌ی] فعالیت‌های اقتصادی جامعه نداشت». از این رو، حتی جوابگوی بازارهای داخلی هم نبود.

«برنامه اصلاحات ارضی، که نمایان‌ترین اقدام اصلاحی دوران پس از انقلاب مشروطه بود، به سبب [همین] بی‌اعتنایی اساسی در بخش کشاورزی، در هدف‌های خود موفق نشد».

بی‌توجهی به بخش کشاورزی آن چنان بود که، تنها در دورانی که درآمدهای نفتی بالا بود، «کوشش‌هایی [آن هم اندک] برای سرریز کردن سرمایه‌گذاری به بخش کشاورزی (تولید و توزیع مواد کشاورزی) صورت گرفت». «حکومت می‌کوشید به کشاورزان کمک کند. اما این کمک‌ها [نه

علیه رژیم شورید.

بی‌توجهی به جنبه‌های کیفی امر آموزش موجب شد که، به رغم بالا بودن شمار نیروی انسانی تحت آموزش (۱۰ میلیون در سال‌های آخر رژیم شاه) سال به سال «نیاز به وارد کردن کارگران ماهر و فنی و مدیران... بیشتر می‌شد».

«پایین بودن بهره‌وری صنایع، ناکارایی دیوانسالاری، و واپس ماندگی عمومی جامعه» - به عبارت دیگر - شکست برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی و نظامی، پی‌آمدهای ناگزیر بی‌توجهی به جنبه‌های کیفی امر آموزش بودند.

#### به باور آقای همایون:

«با توجه به طبیعت اقتدارگرایانه و بسیارمتمركز حكومت در ایران، محدودیت‌های رهبری سیاسی بود که سهمی انکارناپذیر و با اهمیت در شکست و واژگونی داشت. یک رهبری سیاسی که بیش از اندیشمندی و بصیرت، زیرکی و زرنگی داشت؛ بیش از دانایی و فرهنگ، اطلاعات عمومی؛ بیش از اراده و تصمیم، میل به مانور؛ بیش از بلندپروازی، جاه‌طلبی؛ بیش از واقعیت‌ها و حقایق، به آرمان‌های روی کاغذ تکیه می‌کرد؛ به جای درون‌نگری رویا می‌پرورد؛ نه چندان مهربان و بخشنده بود که دل‌ها را به کمند آورد و نه چندان سختگیر و برنده بود که کارها را از پیش ببرد.»

رهبری که به تجمل و فساد آمیخته بود؛ از پیش‌آمدهای ناگوار می‌گریخت؛ از دستاوردهای دشوار و درازمدت به دامن پیروزی‌های آسان، حتی اگر میان‌تهی، پناه می‌برد؛ در خدمتگزاران خود انعطاف‌پذیری نامحدود و بزم‌آرایی و مهارت در بند و بست را بیشتر می‌پسندید تا استقلال رأی و استواری عزم و منش؛ یک رهبری که روابط عمومی، در سطح روزانه تا سطح تاریخ، انگیزه‌ی سیاست‌هایش بود - شاید برای آن که تضاد همه جا آشکار میان ادعاها و واقعیت‌ها را بیوشاند.»

#### ۳ - فرهنگ

رژیم، به لحاظ «سیاست فرهنگی» نیز، برنامه‌ای به هم پیوسته و هدف روشنی نداشت.

فعالیت‌های فرهنگی چشمگیر بود، اما «جشنواره‌ها، تالارهای کنسرت، اپراها، موزه‌ها و کتابخانه‌ها»، تنها در دسترس «گروهی معدود» بود. «توده‌های جمعیتی که به شهرها ریخته بودند، نه سرگرمی درستی [داشتند] و نه شرایط زندگی قابل تحمل». حتی «ورزش هم، عمدتاً «در انحصار مقامات بالا و نزدیک به رهبری در آمده بود... و اعتباراتش [به جای آن که در همه‌گیر کردن ورزش مصرف شود]... عموماً در طرح‌های تجملی هزینه می‌شد». از این رو، توده‌های مردم عموماً، نه از امکانات ورزشی بهره‌مند بودند و نه از برنامه‌های فرهنگی.

این که، «دیوانسالاری فرهنگی، با سانسور[ی] ناشیانه، کوردلانه، غرض‌آلود و ناکارآمد، تلاش‌های دو نسل را برای ابراز وجود عقیم می‌گذاشت [اسفبار بود]... [اما، اسفبارتر آن بود که] همه‌ی بحث‌های سیاسی رسمی به دو سه کتاب و مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های گاه گاهی یک مقام بر می‌گشت». در شرایطی این چنین، «که رژیم، ایدئولوژی نامشخصی آمیخته از اصل رهبری و ترقیخواهی را با وسایل و راه‌های ابتدایی تبلیغ می‌کرد»، «افراطیان، متعصبان مذهبی و گروه‌های پنهان و آشکار چپگرا... ایدئولوژی‌های خود را، حتی از راه کتاب‌های رسمی، به جوانان تبلیغ می‌کردند».

دست دلان و واسطه‌ها، از مرحله نمایشی آن در آورد، دلان سیاسی - با برکناریش - چنان درسی به او و همکارانشان دادند که دیگر کسی به حریم‌شان تجاوز نکند.

اگرچه، اوضاع آن گونه پیش رفت که «تنها به زور کمک‌ها و اعتبارات هنگفت دولتی، یا امید به برگشت سریع سرمایه می‌شد» بخش خصوصی را برای اجراء طرح‌های بزرگ به میدان آورد، اما کارنامه «اقتصاد ایران یکسره منفی نبود».

«سهم صنعت در تولید ناخالص ملی [از سال‌های ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۶، به بیش از ده برابر] افزایش یافت و [ایران] در میان کشورهای جهان سوم صادر کننده نفت، در گوناگون کردن پایه‌های اقتصاد خود از همه کامیاب‌تر بود».

اما، «برخلاف کشورهای موفق‌تر جهان سوم، که صنعت، از همان آغاز، عرصه‌ی بازارهای داخلی را برای خود تنگ می‌دید و با هدف «پیکار در میدان رقابت بین‌المللی... به افزایش بهره‌وری و پژوهش و گسترش اولویت می‌داد»، صنعت ایران، «به بازار حمایت شده و... رو به گسترش داخلی» قناعت می‌کرد.

در واقع، «گذشته از شرایط عمومی واپس‌ماندگی و نیاز به شروع از صفر»، از جمله عواملی که موجب شد «ایران در انقلاب صنعتی خود»، در نیمه‌ی راه متوقف شود، آن بود که «در ایران صنعت را به عنوان جانشین واردات می‌نگریستند، نه عاملی در صادرات».

به رغم آن چه که گفته شد، اگر موانع برشمرده شده، از سر راه برداشته می‌شد، «ایران با [بهره بردن از] درآمدهای نفتی، می‌توانست در بیست و پنج سال [بین سال‌های ۳۲ و ۵۶] پایه‌های یک اقتصاد صنعتی را بگذارد و از تکیه بر نفت بکاهد».

سیاست‌های اجتماعی نیز در جهت تعدیل درآمد اقشار گوناگون پیش نمی‌رفت. آن گونه که، حتی در سال ۱۳۵۵ (یعنی پیش از آشکار شدن اثرات تخریبی افزایش قیمت نفت) «ده درصد جمعیت، چهل درصد مصرف ملی را به خود اختصاص» می‌داد.

در واقع، «ایران، در ۲۵ سال، با همه دست‌آوردهای بزرگ خود، نه ثروت کافی تولید کرد که اثر ویرانگر نابرابری‌ها را تعدیل کند و نه آن چه را داشت عادلانه توزیع کرد».

### ۳ - شکست استراتژی توسعه

افزایش درآمدهای نفتی (از سال ۱۳۴۵ به بعد)، که منطقی‌بایست به افزایش شتاب در توسعه منجر شود، برخلاف «توصیه‌های همه‌ی کارشناسان سازمان برنامه، در باره ضرورت احتیاط و میانه‌روی»، به شتاب در هزینه کردن درآمدهای نفتی منجر شد.

به رغم آن که اجرای برنامه پنجم (۷-۱۳۵۲) با هزینه ۳۴۴۰ میلیارد ریال، از توان «دستگاه اداری، شبکه بانکی و ارتباطی بیرون بود و فشارهای سختی بر آن‌ها وارد می‌ساخت»، صرفاً به علت بالا رفتن در آمد نفت، هزینه برنامه پنجم را به ۸۲۹۵ میلیارد ریال، یعنی ۲۵۰ درصد افزایش دادند! نتیجه کار - «برای کشوری که [به اندازه کافی از] بندر و راه و راه‌آهن و مهمتر از همه نیروی انسانی پرورش یافته» برخوردار نبود - نمی‌توانست مصیبت‌بار نباشد.

برنامه پنجم، نه تنها - در پایان زمان تعیین شده برای تحققش - از پس انجام هیچ یک از طرح‌های بزرگش برنیامد، بلکه، به علت بالا بردن تقاضا - که حتی با سیل واردات هم نمی‌شد مهارش کرد - تورم، فساد و از هم‌گسیختگی بافت جامعه ایرانی را موجب شد. این گونه بود که «از سال ۱۳۵۴ تعادل کشور بهم خورد و رهبری سیاسی تسلط خود را بر اوضاع از دست داد».

تنها کافی نبود، بلکه] در برخی زمینه‌های اساسی، [اصولاً] کار مهمی انجام نگرفت». به عنوان نمونه می‌توان به فقدان «شبکه راه‌های روستایی و تسهیلات توزیع فرآورده‌های کشاورزی» اشاره کرد که تلفات فرآورده‌های کشاورزی (تا چهل درصد) را موجب می‌شد. دولت به جای آن که «با تضمین قیمت فرآورده‌های کشاورزی... بر درآمد کشاورزان بیفزاید... با پایین نگه‌داشتن اجباری و مصنوعی [قیمت برخی از] فرآورده‌ها... [مثل گندم، کار را به جایی کشاند] که برای روستاییان، خرید نان از شهرهای اطراف ارزانتر بود».

مشکل دیگر، «اداری کردن کار کشاورزی و در دست گرفتن اختیار همه‌ی جنبه‌های زندگی [روستاییان]، حتی تعاونی‌های روستایی [بود]... که عامل اعتماد و ابتکار خصوصی را... از بین برد».

بعد از تحقق اصلاحات ارضی و الغاء نظام زمینداری، قانون ارث (که تقسیم زمین به قطعات کوچک غیراقتصادی را مجاز می‌کرد) موجب پایین آمدن تولید روستاها شد.

روندی این چنین، نمی‌توانست به نابرابری شدید درآمد در شهر و روستا و متعاقبش کوچ اجباری نیروی کار روستایی به شهرها منجر نشود. در نهایت، کار به جایی رسید «که، در بسیاری از روستاها به زحمت می‌شد مردان جوان را یافت».

### ۲- سیاست‌های اقتصادی متناقض

به باور آقای همایون، یکی از موانع توسعه در ایران، سرگردانی سیاست‌های اقتصادی، میان «یک اقتصاد سرمایه‌داری آزاد و یک اقتصاد سرمایه‌داری دولتی» بود. نوسان رهبری سیاسی، بین این دو سیاست اقتصادی، تنها می‌توانست به سود سرمایه‌داران سیاسی نزدیک به رهبری منجر شود، که (با گرداندن قوانین به نفع خود) به هزینه دولت و از کیسه ملت، روز به روز نیرومندتر می‌شدند. در مقابل، سرمایه‌داران بیرون از دایره قدرت سیاسی (که در زمینه‌هایی غیر از بورس‌بازی زمین و خانه، آماده سرمایه‌گذاری بودند) اگر چه مغبون نمی‌ماندند، اما به دلیل تغییرات ناشی از «سیاست‌های ناگهانی و دلخواهی» و مداخلات دولتی، پیوسته در رنج بودند.

«حضور [اقشهرهای مرفه]، سرمایه‌داران، صاحبان صنایع و بازرگانان بزرگ، در صف انقلابیان»، ناشی از اعمال چنین سیاستی بود.

رهبری سیاسی که از درک «پیچیدگی‌های یک اقتصاد نو... حتی در بدیهی‌ترین اصول اقتصادی» ناتوان بود، غالباً، بدون مشورت با کارشناسان، همه تصمیم‌گیری‌های کوچک و بزرگ اقتصادی را، به تنهایی اتخاذ می‌کرد، بی آن که بازتاب چنین تصمیم‌گیری‌ها را، در دنیای کسب و کار در نظر بگیرد. «سهم کردن کارگران در سود مؤسسات خصوصی... فروش ۴۹ درصد سهام مؤسسات بزرگ به کارگران، که عملاً بیش از ۱۵۰۰۰ کارگر را در بر نگرفت»، نمونه‌هایی از «وارد کردن سیاست در کارهای روزانه و امور اقتصادی» بود. نتیجه چنین سیاست‌هایی، نه تنها «مصلح دراز مدت اقتصادی [را] فدای ملاحظات روزانه یا پیروزی‌های ناپایدار تبلیغاتی» می‌کرد، بلکه ناامنی محیط سرمایه‌گذاری و متعاقبش، «فرار سرمایه‌ها به خارج و متوقف شدن سرمایه‌گذاری در کارهای تازه» را موجب می‌شد.

«دلایل سیاسی» در ممانعت از شکوفایی ابتکارات بخش خصوصی کاملاً جدی بود. در واقع، «حکومت [حتی] اگر می‌خواست نمی‌توانست فضایی ناامن‌تر برای سرمایه‌گذاری و فعالیت اقتصادی در جامعه پدید آورد».

طرح‌های اصلاحی هم، تا آن جا قابل تحمل و اعتنا بود، «که به کار بهره‌برداری سیاسی و تبلیغاتی بیاید... هنگامی که وزیر بازرگانی وقت خواست، مبارزه [با گرانفروشی و اصلاح نظام توزیع] را... با کوتاه کردن

بدهمی منجر شود، اما می‌کوشم - برای خواننده‌ای که احتمالاً با این مفاهیم آشنایی چندانی ندارد - در حد کلیات تعریفی به دست دهم: در مورد مفهوم مدرنیته - که امروزه در فلسفه، علوم اجتماعی، تاریخ و هنر کاربردی عام یافته است - بیشتر اختلاف نظر وجود دارد تا تعریفی یکه و جامع و مانع. به رغم این، مدرنیته را می‌توان، به تسامح در دو رویکرد کلی تعریف کرد ۱- رویکردی فلسفی ۲- رویکردی تاریخی (اجتماعی - فرهنگی) رویکرد اول، مدرنیته را با توجه به «جهان بینی»، «نوع نگاه» و «نوع تفکر» انسان تعریف کرده و آن را «نگاه نو به هستی»، «هستی شناسی نو»، «درک و دریافتی مدرن از هستی» می‌داند.

رویکرد دوم، که به دوره‌ای از تاریخ انسان (پیدایش وجه تولید سرمایه‌داری و گسترش و تعمیم تولید کالایی) نظر دارد، مدرنیته را، با توجه به شکل زندگی اجتماعی - فرهنگی «جوامع مدرن» و تفاوت آن با نوع زندگی «جوامع پیش مدرن» تعریف می‌کند.

مدرنیزاسیون (نوشدن، پروسه نوسازی)، که در زبان فارسی به نوسازی معنی شده است، مجموعه‌ای از تحولات به هم پیوسته‌ی اقتصاد، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، در تاریخ سه قرن اخیر «غرب» است. مدرنیزاسیون، بیشتر به ارتقاء سطح تولید مادی و تکنولوژیک جوامع، امر توسعه و ترقی و بهبود وضع رفاهی مردم نظر دارد.

به رغم اختلاف نظر در دیدگاه‌ها و برداشت‌ها از مدرنیته، مفاهیم زیر را می‌توان، برخی از مشخصه‌های اصلی آن دانست:

بازترین ویژگی مدرنیته، فردگرایی است؛ یعنی، جامعه مدرن بدون مؤلفه‌ی فردیت قابل فهم نیست. عقلگرایی و خردباوری، از دیگر ویژگی‌های مهم مدرنیته است. بنابراین جامعه‌ای مدرن است که در آن فرامین آسمانی جایش را به قوانین زمینی بدهد و زندگی را عقلانی کند. به عبارت دیگر جامعه مدرن، در کار افسون زدایی (به بیان ماکس وبر Entzauberung) از باورهای دینی است، اما، به رغم این، باورهای دینی، به عنوان اعتقاداتی شخصی محترم شمرده می‌شوند.

جامعه مدرن، نه جامعه‌ای دینی که عرفی است. به این معنی که دین در حد موضوعی فردی تقلیل می‌یابد. به عبارت آشنای امروزی، در یک جامعه مدرن، دین از دولت منفک است.

در یک جامعه مدرن، رابطه بین دولت و ملت را وفاق ملی (که ناشی از اراده عمومی است) تعیین می‌کند. بنابراین، در چنین جامعه‌ای، دولت نه تنها امر و قیام ملت نیست، بلکه مشروعیتش را هم از مردم می‌گیرد و اگر سلطه‌ای هم در جامعه وجود داشته باشد، «سلطه‌ی تدریجی جامعه مدنی بر دولت» است. جامعه مدرن، کثرت‌گرا است. یعنی، در جامعه‌ای این گونه، حقیقت مطلق وجود ندارد. همین جا میتوان «دموکراسی را به عنوان نهاد سیاسی انتقاد و اختلاف نظر بین افراد یک جامعه تعریف کرد و روشنفکر را خلاق این اندیشه سیاسی دانست.»

دیگر ویژگی بسیار مهم مدرنیته، حضور اندیشه انتقادی است. در واقع اندیشه مدرن، مدام در کار نقد و نفی خویش است. یکی از مشخصه‌های اندیشه انتقادی، نقد «خرد باوری» و انتقاد از «خرد ایزاری» است.

صاحب‌نظران بیگانه - در سالهای واپسین رژیم - بر «شکست استراتژی توسعه ایران» واقف بودند. رئیس مؤسسه تحقیقاتی «هادسن»، در کتابش پیش‌بینی کرده بود که ژاپن، تا پایان سده بیستم اولین قدرت اقتصادی جهان خواهد شد. از این‌رو، در سالهای آغازین برنامه پنجم، سازمان برنامه - برای تعبیر رویاهای رهبر ایران - از مؤسسه «هادسن» تقاضا می‌کند، گزارشی در مورد جامعه و اقتصاد ایران تهیه کند. اما، گزارش مؤسسه - با توجه به «سطح و نظام آموزشی و فراگرد تصمیم‌گیری در ایران»، نه تنها «بخت ژاپن دوم شدن» را در طالعش نمی‌دید، بلکه «در باره‌ی آینده‌اش هم تردیدهای جدی ابراز می‌داشت». این گزارش، به دلیل بدبینانه بودنش، بایگانی شد و هرگز انتشار نیافت.

قضاوت‌هایی این گونه را - که یکی دوتا نبود - به حساب «حسادت بیگانگان» می‌گذاشتند. این توصیه درست که «استراتژی مناسب با توانایی‌ها و ضعف‌های جامعه ایرانی»، کارآمدتر و موجب بالا رفتن سرعت پیشرفت است، با تکبر، به توطئه در واپس نگه‌داشتن ایران تعبیر می‌شد.

«چنین شد که با همه‌ی درآمدهای نفتی و تعهد واقعی رهبری سیاسی به توسعه، هیچ یک از هدف‌های اقتصادی تحقق نیافت.»

### نتیجه

آقای همایون، می‌پذیرد که «سرعت پیشرفت و آهنگ توسعه از حوصله جامعه‌ای به واپس ماندگی ایران بیرون بود»، اما علت اصلی ناکامی امر توسعه را ناشی از نادرستی «استراتژی توسعه و شیوه‌های مدیریت» می‌داند؛ و به رغم آن که مجموعه‌ای از عوامل ۱- ناآگاهی و نیمه‌سواد و سادگی رهبران سیاسی ۲- جنون بزرگی ۳- تقلید کورکورانه از نمونه‌های غربی، بدون درک مکانیسم آن‌ها ۴- شیفتگی به نمایش و ظواهر به جای ذات و جوهر ۵- عدم تعهد به عدالت؛ نبود یک اراده راسخ سیاسی را، علل از دست رفتن یک فرصت ۲۵ ساله و «یک دوره استثنایی پیشرفت و رفاه» ارزیابی می‌کند، اما «در تحلیل آخر»، عوامل دیگری را در شکست پروژه‌ی توسعه و واژگونی رژیم شاه دخیل می‌بیند.

به باور آقای همایون:

«با توجه به طبیعت اقتدارگرایانه و بسیارمتمرکز حکومت در ایران، محدودیت‌های رهبری سیاسی بود که سهمی انکارناپذیر و با اهمیت در شکست و واژگونی داشت. یک رهبری سیاسی که بیش از اندیشمندی و بصیرت، زیرکی و زرنگی داشت؛ بیش از دانایی و فرهنگ، اطلاعات عمومی؛ بیش از اراده و تصمیم، میل به مانور؛ بیش از بلندپروازی، جاه‌طلبی؛ بیش از واقعیت‌ها و حقایق، به آرمان‌های روی کاغذ تکیه می‌کرد؛ به جای درون‌نگری رؤیا می‌پرورد؛ نه چندان مهربان و بخشنده بود که دل‌ها را به کمند آورد و نه چندان سختگیر و برنده بود که کارها را از پیش ببرد.

رهبری که به تجمل و فساد آمیخته بود؛ از پیش‌آمدهای ناگوار می‌گریخت؛ از دستاوردهای دشوار و درازمدت به دامن پیروزی‌های آسان، حتی اگر میان‌تهی، پناه می‌برد؛ در خدمتگزاران خود انعطاف‌پذیری نامحدود و بزم‌آرایی و مهارت در بند و بست را بیشتر می‌پسندید تا استقلال رأی و استواری عزم و منش؛ یک رهبری که روابط عمومی، در سطح روزانه تا سطح تاریخ، انگیزه‌ی سیاست‌هایش بود - شاید برای آن که تضاد همه جا آشکار میان ادعاها و واقعیت‌ها را بپوشاند.»

### ادامه دارد

### پانویس:

۱- به رغم آن که، پرداختن به مفاهیمی مثل «مدرنیته»، «مدرنیزاسیون»، آن هم در پانویس نوشته‌ای که هدف دیگری را پیش‌رو دارد، ممکن است به

## صدسال کشاکش با تجدد

### فصل هفتم / پیوند گسستنی دین و فرهنگ و هویت

#### بخش دوم

#### داریوش همایون



محلّی آن و تمدن غربی در گرفته بوده است و نویسندگان و جنبش‌ها و حکومت‌های اسلامی، گفتگو را به هر جا که توانسته‌اند کشانده‌اند. طرف اسلامی این گفتگو با بهره‌گیری از منتقدان غربی تمدن غرب سخت‌ترین حملات را به نظام ارزش‌های آن کرده است. طرف غربی در بیشتر این دوران کوشیده است مودبانه و بنده نوازانه به تفاوت‌های تمدنی اشاره‌هایی بکند و در عمل معیارهای متفاوت را در گفتگوی تمدن‌ها بپذیرد. اکنون روشنفکران روزافزونی در غرب، در برابر چالش بالا گیرنده اسلام در جامعه‌های مهاجرپذیر خود، از این روند سر می‌پیچند و به ناسازگار بودن بسیاری ارزش‌های اسلامی با دمکراسی لیبرال غربی اشاره می‌کنند. در میان مهاجران مسلمان کشورهای غربی نیز اندک اندک این تابو شکنی را می‌بینیم.

آنچه در حملات یا انتقادات اسلامیان، از سنتی تا رادیکال، قابل توجه است حالت دفاعی آن است. در گفتگوی آنها هر چه هست نشان دادن کاستی‌های تمدن غرب است نه برتری‌های تمدن(های) اسلامی به صورتی که توده‌های مسلمان آن را می‌زیند. بزرگ‌ترین مایه نازش این تمدن‌ها "بی بند و بار نبودن" است که خواهد آمد. از این گذشته اگر سخنی در برتری است به گذشته دوری بر می‌گردد که از آن تصویری دستکاری شده و آرمانی می‌دهند. (اگر روشنفکر مسلمان بخواهد کار جدی کند، نه دکانداری یا فرو رفتن در خرد متعارف، می‌باید به بررسی انتقادی همان گذشته خیالی بپردازد که آن را هم گاهگاه می‌بینیم.) در آفرینشگری فرهنگی یا فراهم کردن بالاترین سطح زندگی بیشترین مردم سخن زیادی برای تمدن اسلامی نمانده است. حتا بن لادن‌ها در این زمینه ادعائی ندارند و در عوض منکر ارزش این دستاوردها می‌شوند. آنها بهشت آن جهان را می‌خواهند و چه ضرورت که در این جهان به آن نزدیک شوند؟ (در واقع بهشتی که آنها دنبالش هستند بی‌ساختن دوزخی از تبعیض و خشونت و محدودیت در این جهان به دست آمدنی نیست.) خوشبختی و بدبختی آدمیان در این جهان بینی اهمیت ندارد. عمده آن است که جهان از گناه پاک شود یا به نظر آید که پاک شده است.

این چیست که در تمدن غربی چنین آزار می‌دهد؟ از کتاب‌ها و پژوهش‌ها تا دشنام‌های بر سر منبر، آنچه بیش از همه حساسیت اسلامیان از هر رنگ را می‌آزارد آزادی است که اسلامیان و سنت‌گرایان به نام بی بند و باری به باد حمله می‌گیرند. آزادی که بنمایه تمدن غربی است در جلوه‌های گوناگونش به زیاده روی‌هایی نیز می‌کشد که هیچ طبع سلیمی را خوش نمی‌آید. بر این بی بند و باری بسیار انگشت گذاشته‌اند و در اینجا می‌توان موقتا از تاکید بر این نکته خودداری کرد که بی بند و باری عارضه ناپسند آزادی و گشادگی پسندیده‌ای است که تمدن غربی را به این بلندی‌ها رسانده است. اما آیا می‌توان جلوه‌های زیاده‌روی‌های آزادی را که فضیلت تمدن غربی است، با زیاده روی‌های محدودیت که فضیلت تمدن اسلامی \_ شرقی است مقایسه کرد؟ آستنی نوجوانان بدتر است یا ازدواج دختران هشت نه ساله؟ از این گذشته اگر تمدن غربی فساد و بی بند و باری می‌آورد، جامعه‌های اسلامی حتا در آن زمان‌ها که نشانی از غرب نمی‌بود در همین زمینه حیاتی از نظر اسلامیان، تا گلو در هر فسادگی که طبع فسادپذیر بشری از آن برآید فرو رفته بودند. تفاوت در این بوده و هست که مانند هر جنبه دیگر این تمدن،

سازمان ملل متحد در یکی از اقدامات ظاهر سازانه بیهوده‌اش که هر سال صدها میلیون دلار را به چاه وقت‌گذرانی سرازیر می‌کند (از سازمانی که اکثریت اعضایش حکومت‌های جهان سومی هستند چه انتظاری می‌توان داشت؟) سال ۲۰۰۱ را به پیشنهاد رئیس جمهوری اسلامی، که خود قهرمان وقت‌گذرانی و سخنان میان تهی بود، سال گفتگوی تمدن‌ها اعلام داشت. این یک ترفند آشکار روابط عمومی برای اعتبار بخشیدن به یک دولت نابکار rogue بود و فرصتی به جمهوری اسلامی داد که پاره‌ای جلوه‌های فرهنگی را که از او و جهان بینی‌اش بیگانه است به نمایش گذارد. در خود ایران در همان سال گفتگوی تمدن‌ها نیروهای انتظامی در اجرای سیاست ناممکن کردن هر گفتگوی بیرون از کنترل اسلامی، مردمی را که از پیروزی تیم ملی فوتبال خود در مسابقات جهانی شادی می‌کردند زدند و به زندان انداختند و درهای خانه‌های مردم را شکستند تا بشقاب‌های ماهواره‌ای را ضبط کنند. ولی نمایش بزرگ‌تر و دراماتیک‌تر گفتگوی تمدن‌ها در روز ۱۱ سپتامبر آن سال در نیویورک و واشینگتن آمد، با پیامدهائی که چهره جهان را تغییر داده است. در گفتگوی تمدن‌ها آنچه به تمدن ما ارتباط می‌یابد ناممکن بودن آن است. (تمدن در اینجا به معنی همه جلوه‌های مادی و معنوی زندگی یک جامعه، از جمله فرهنگ است.) بزرگ‌ترین ویژگی و عنصر سازنده یک تمدن در نظام ارزش‌های آن نهفته است و در اینجا است که از گفتگو نمی‌توان سخن گفت. نویسندگان و سیاستگران، روپوش گفتگو را بر واقعیت ناسازگاری پاره‌ای تمدن‌ها با تمدن امروزی و جهان هم‌روزگار ما می‌کشند. اگر این عنوان پر آب و تاب را بردارند، در برخورد و داد و ستد هر روزی نمایندگان تمدن‌های گوناگون در سطح جمعی و فردی واقعیتی است که ضمن غنی کردن تمدن جهان امروزی، پذیرفتنش را بر واپسماندگان کاروان تمدن آسان‌تر می‌کند. در گفتگو یک عامل برابری نهفته است؛ داد و ستد می‌تواند نابرابر باشد و در بیشتر زمان‌ها هست. گفتگو اگر بر پایه برابری نباشد گفتگو نیست؛ گفتن یکی است و شنیدن و تن در دادن دیگری.

مشکل گفتگوی تمدن‌ها در همین فرض نخستینی است؛ در مسلم گرفتن اینکه ما با تمدن‌های گوناگونی سر و کار داریم هر یک در جای خود با اعتبار و می‌باید آنها را در کنار هم نگه داشت. گفتگو بر پایه برابری، بیشترین‌ای است که می‌توان به آنها اجازه داد. منتها چون برابری تمدن‌ها در جهان واقع برقرار نیست و یک تمدن برتری و جاذبه انکار نکردنی دارد، گفتگو را می‌باید زیر کنترل انجام داد که اتفاقاً یک تفاوت عمده تمدن‌ها نیز هست. از میان آنها یک تمدن به کنترل همیشگی همه‌گیر، کنترل وجودی، نیاز ندارد. در همان سال گفتگوی تمدن‌ها یک تمدن هر چه را از فرآورده‌های فرهنگی که می‌توانست در جعبه آینه‌اش بگذارد و بیشترش هم ربطی به تمدن اسلامی نداشت و از غرب آمده بود به جهان عرضه کرد، ولی با همه نیرو کوشید از برخورد توده‌های ایرانی با تمدن دیگر و برتر جلوگیرد. این تمدن اسلامی \_ شرقی که قرار است از موضع برابر با تمدن‌های دیگر، در واقع تمدن غربی، گفتگو کند در زمینه نظام ارزش‌ها چه دارد به آن بگوید؟ در دو سده گذشته چنین گفتگویی میان تمدن اسلامی با رنگ‌های

پیامد شکنندگی نهاد خانواده است، در تمدن غربی بسیار بیشتر است و بلیه‌ای است که معاشرت‌های انگاری virtual نیز چاره‌اش نمی‌کند. برتری تمدن‌های دیگر را در این زمینه می‌باید نگهداشت.

\* \* \*

یک برنده جایزه نوبل ادبیات، وی. سی. ناپیال، از نویسندگانی است که مقوله گفتگوی تمدن‌ها را جدی گرفته است. او در نخستین ماه‌های انقلاب اسلامی به چهار کشور غیر عرب مسلمان در آسیا رفت و سفرنامه "Among the Believers" را نوشت که برای هر ایرانی تکان دهنده است؛ و بیست سال بعد باز به همان کشورها رفت و برداشت‌های خود را در سفرنامه دیگری آورد. هر دو کتاب تصویری از واماندگی اخلاقی و سیاسی روشنفکران و طبقه متوسط اسلامی می‌دهند ولی ایرانیان در سفرنامه دومی بهتر درآمده‌اند. ناپیال چند سال پیش یک سخنرانی زیر عنوان تمدن جهانروای ما داشت که مجله اینترنتی National Post آن را آورده است و

ترجمه پاره‌هایی از آن به بحث گفتگوی تمدن‌ها رونق تازه‌ای می‌دهد: "من تا یازده سال پیش به ایده تمدن جهانروا universal نپرداخته بودم. در آن سال به شماری کشورهای اسلامی غیر عرب سفر کردم تا دریابم که چه آنها را به چنان خشمی انداخته است... در ۱۹۷۹ روزنامه‌ها... از باززائی اسلام سخن می‌گفتند و برای کسی که از دور تامل می‌کرد این عبارت معما آمیز می‌بود. اسلام که در سده گذشته و نیمه سده کنونی (بیستم) آشکارا چیزی برای پیروانش نداشته است در واپسین دهه‌های این سده چه می‌تواند به جهانی که اینهمه آموزش یافته‌تر و سریع‌تر است بدهد؟ من در ایران و پاکستان و مالزی و اندونزی سفر می‌کردم، کشورهایی که به یک دین بیگانه گرویده بودند... در میان مردمی که ناگزیر از دوبار سازگار کردن خود شده بودند - سازگاری با تمدن‌های اروپائی سده نوزدهم و بیستم؛ و سازگاری بیشتر از آن با دین عربی.

" تقریباً می‌شد گفت که من در میان مردمی بودم که دوبار مستعمره شده بودند، دربار از خودشان بیرون کشیده شده بودند. زیرا به زودی دریافتم که هیچ استعماری کامل‌تر از استعماری که با دین عربی آمد نبوده است؛ مردمان مستعمره یا شکست خورده ممکن است به خود بی اعتماد شوند. در کشورهای مسلمانی که از آنها سخن می‌گویم این بی اعتمادی همه قدرت دین را به خود گرفته بود. در دین عربی هر چه پیش از آن جاهلیت و باطل و کفرآمیز است؛ در دل و ذهن این مردمان جایی برای گذشته پیش از اسلامشان نبود... هویت آنان کمابیش در دینشان جا گرفته بود... دینداری معنی مالکیت حقیقت یگانه را می‌داد... آنچه در این ایمان بود یک گونه قضاوت می‌شد، هر چه بیرونش بود گونه دیگری. دین، ارزش‌ها، اعتقادات درباره کردار نیک، و قضاوت انسانی را تغییر می‌داد...

" من آئین‌ها و پندارهای نیاگانم را (که خوب آموخته بودم) نداشتم؛ به آنها از فاصله می‌نگریستم؛ ولی در عوض ایده جستجو و اسباب دانشوری scholarship را بدست آورده بودم. برای من هویت موضوع پیچیده‌تری بود. بسیار چیزها در ساختن من رفته بود. ولی من مشکلی با آن نداشتم. من می‌توانستم چهار پنج ایده فرهنگی در سر داشته باشم... اکنون با سفر در میان مسلمانان غیر عرب خود را در میان استعمار شدگانی می‌یافتم که از باور داشتن به آن زندگی گسترده اتلکتول، زندگی گونه گون ذهن و احساس، دانش فزاینده فرهنگی و تاریخی که من در آن سوی دنیا با آن بزرگ شده بودم، عاری شده بودند. تا هنگامی که دین پابرجا می‌بود، تا هنگامی که به نظر می‌رسید چالش نشده است، دنیا سر جایش قرار می‌داشت. ولی هنگامی که این تمدن پر قدرت فراگیرنده از بیرون پدیدار شد

عامل خشونت هم به درجات بالا بر فساد افزوده شده است. اگر غرب به فساد افتاده است چون دیگر متافیزیکی ندارد، جامعه‌های اسلامی دچار فساد متافیزیک خود هستند. برای غرب، چنانکه در طبیعت پویای اوست، برقرار کردن تعادلی که اقتصاد و تکنولوژی مدرن برهم زده است آسان‌تر خواهد بود. سطح فرهنگی انسان غربی آشکارا به انفجار امکانات بیسابقه‌ای که در دسترس اوست نمی‌رسد. اما فرهنگ غرب با گشادگی امکانات ناسازگار نیست و ناهنجاری کنونی که تا آینده قابل پیش‌بینی بدتر هم خواهد شد، در متن همان فرهنگ چاره پذیر خواهد بود. تمدن اسلامی که به پایمردی غرب و به رغم خود با همان انفجار امکانات روبروست، بیماری‌های تمدن نوین را بر ابتلائات تمدن سنتی افزوده می‌یابد و به سبب ناسازگاری‌های ذاتی‌اش بحران‌های بدتری در پیش خواهد داشت. یک تمدن نیاز به اصلاح دارد و دیگری به تغییر (از این ظرافت منطقی می‌گذریم که هر اصلاحی تغییر است.)

این درست است که جامعه اسلامی که پایه‌اش بر جلوگیری است بهتر می‌تواند ظواهر را نگهدارد ولی فساد اگر به چشم هم نیاید فساد است. از این گذشته اگر تنها با روش‌های طالبانی بشود جلو بی بند و باری را گرفت آیا اصلاً ارزش دارد؟ خود بی بند و باری در گفتگوی این دو تمدن یک مایه اختلاف است. بی بند و باری در جامعه غربی جنبه زیبا شناختی دارد - بیرون رفتن از اعتدال. در تمدن اسلامی بی بند و باری - اساساً به معنی آزادی اندیشه و گفتار و رابطه زن و مرد - در قلمرو حقوق جزاست؛ جنایتی است بر ضد امت. کیفر آزادی اندیشه مرگ است و سخت‌ترین و وحشیانه‌ترین کیفرها در قلمرو رابطه زن و مرد مقرر شده است: سنگسار. کدام جنایت است که از رابطه زن شوهردار و مرد بدتر باشد؟ حتا از دین برگشتگی (الحاد) با مرگ آسان‌تری کیفر داده می‌شود. برتری تمدن اسلامی که به رخ می‌کشند در اینجاست: توانسته است ذهن انسانی را به سنگ شدن محکوم، و مراوده آزادانه و برابر زن و مرد را جنائی کند. خرده‌های دیگری که بر تمدن غرب می‌گیرند، از مصرف‌گرایی و نابودی محیط زیست و بهره‌کشی سرزمین‌های واپس‌مانده و از خودبیگانگی و جدا افتادگی، با همه بزرگی خود، در نگرش جنسی سودازده و بیمارگونه تمدن اسلامی - شرقی به پای این یک گناه نمی‌رسند. اما آن خرده‌های دیگر که می‌گیرند در هر تمدن دیگر نیز هست. مصرف روز افزون و بیش از ضرورت زنده ماندن، نخستین نشانه بلوغ یک تمدن بشمار می‌رود؛ و نابودی محیط زیست با پدیدارشدن نخستین اجتماعات انسان شکارگر در نزدیکی‌های پنجاه هزار سال پیش آغاز گردید. بسیاری از تمدن‌های درخشان گذشته بر اثر نابودی محیط زیست، به سبب افزایش جمعیت و عوامل طبیعی، زوال یافتند. پیش از آنکه پای اروپائیان به استرالیا برسد بومیان استرالیائی aborigine که پائین‌ترین سطح تمدن را دارند نسل بیشتر جانوران آن قاره را برانداخته بودند. کشف کشاورزی با خود فرسایش زمین را آورد و هر چه شمار مردمان افزوده شد جنگل‌های بیشتری ناپدید شدند. تمدن اسلامی بویژه با رابطه جنینی که با غارت و غنیمت دارد کمتر از همه می‌تواند از بهره‌کشی و جهانگشائی و استعمار و بردگی سخن بگوید (تجارت برده تا دویست سال پیش بیشتر در دست عرب‌ها بود که از نظر مذهبی مشکلی با بردگی ندارند). در همه تمدن‌ها تا جمعیت از قحطی و بیماری‌های همه جا حاضر جان بدر می‌برد و رو به افزایش می‌نهد محیط زیست را نابود می‌کردند بی آنکه اسباب تمدن غربی را برای باززائی آن داشته باشند. اگر جامعه‌های اسلامی به اندازه غرب مصرف‌گرا نیستند از آن روست که عموم مردم دستشان به بیش از دهانشان نمی‌رسد. از خود بیگانگی و جدا افتادن و تنهائی، که یک

همان زمان‌ها از رنسانس کوچک اسلام به قرون وسطای تاریک خود بازگشتند. اروپائیان نیز در سده‌های نخستین برخورد با جهان اسلامی با چنگ و دندان به وضع موجود خود چسبیده بودند؛ و فریاد کفر ستیز و هشدار پرهیز از تقلید شیوه‌های فساد انگیز مسلمانان مرفه‌تر و فرهیخته‌تر، اروپا را برداشته بود؛ و مردی چون فردریک دوم سرخ موی Barbarossa امپراتور مقدس رومی - ژرمنی که دربار جهان میهنش در سیسیل یک شهر جهانی، و نیویورک سده‌های میانه بود، از سوی پاپ تکفیر می‌شد. آن رویارویاری دو فرهنگ ابعادی داشت که آرزوی محال خمینی‌ها و بن لادن‌هاست. در جهان اسلامی پای نیست و تکفیر اگر از سوی یک دولت تروریست پی‌گرفته نشود اثری جز بزرگ کردن شخصیت تکفیر شده ندارد. مسلمانان، قرون وسطای خود را پانصد سالی کش داده‌اند و دیگر می‌توانند از آن، در واقع از خودشان، بیرون بیایند. (ما در فارسی این مزیت را داریم که قرون وسطا را در بافتار فرهنگی و سده‌های میانه را در بافتار تاریخی بکار بریم.)

یک تمدن مدت‌هاست به پایان راه رسیده است و در جامه‌های عاریتی نیز بیش از دویست سال به ناسازی زیسته است و سودی ندارد. می‌باید جامه مدرنیته را به تمامی برتن پوشید و به آزادی رسید. در این آزادی، بی بند و باری هم خواهد بود و نابرابری و بی بهرگی. مردمان هر جا و هر چه بتوانند سوء استفاده خواهند کرد. تمدن غرب بهشت را به جهان نیآورده است ولی از هر بهشت تمدن‌های جز خود در گذشته است و دوزخ‌های آنان را نیز تحمل پذیرتر ساخته است. ما سهم آن را در بدبخت کردن توده‌های افریقایی فراموش نمی‌کنیم. حتا بهداشت عمومی که یک هدیه تمدن غرب است با جلوگیری از مرگ و میر انبوه مردمان بویژه مادران و کودکان در قاره‌ای که مشکل اصلی‌اش فرهنگی است (همان فرهنگی که با هویت یکی شده است) به یک بحران مالتوسی انجامیده است که از جمله دارد با "ایدز" تخفیف می‌یابد. ولی افریقائیان حتا بیش از اسلامیان نیاز به جابجائی پارادیم، به دگرگونی فرهنگی سترگ massive دارند. تمدن غربی پر از گیرها و تنگناهاست ولی هم اکنون درمان بسیاری درد‌های آن را که پدید آورده است در خود دارد و بر هیئت سیاسی است که اولویت‌های درست را بشناسد و اراده لازم را بیابد. این تمدنی است که مهم‌تر از همه به انسان توانائی عملا نامحدود تغییر و بهبود می‌دهد. گوهر این تمدن آمادگی برای دگرگونی است؛ مدرن شدن ذات آن است. از همین رو هم هست که پسا مدرن یک تناقض عبارتی oxymoron است - پیش از آنکه سلاحی در دست ارتجاع اسلامی یا مارکسیستی گردد. مدرنیته ایستادن و واپسماندن بر نمی‌دارد. انتقاد از مدرنیته در طبیعت آن است. پسا مدرن اگر به معنی ضدیت با آزادی فکری و برابری در حقوق، دموکراسی انسانگرایانه لیبرال، باشد از مدرنیته دور شده است.

باشندگان جهان سومی سرزمین‌های این تمدن پایان یافته چه به جهان رو به مرگ خود چسبیده‌اند؟ دویست سال تاریخ می‌باید به آنها آموخته باشد که سرکشی در برابر تمدن برتر بیهوده است. از این فرصت چه بهتر برای انباز شدن در عوالمی که از آن زندگی‌هایی چون ناپیال ساخته می‌شود؟ او حتا با داشتن لقب "سر" در بریتانیا پیوسته درگیر مسائل فرهنگی است که هم میهنان و هم‌زادانش را در تربینداد و هند از رهائی بازداشته است و در نوشته‌های تازه‌ترش هشدارهایی به هنگام درباره آینده جامعه‌های غربی می‌دهد. ما نه لقب سر لازم داریم و نه در این سرزمین‌ها خواهیم ماند. ولی همه می‌باید آرزوی سلوک او را داشته باشیم.

\*\*\*

صد سال است درباره آنچه در فرهنگ ما نگه داشتی و کنار گذاشتی است

مردمان ندانستند چه کنند. آنها می‌توانستند به آنچه می‌کردند ادامه دهند؛ در دین پابرجا تر شوند؛ بیشتر به خود آسیب بزنند و از آنچه از عهده‌اش بر نمی‌آیند رو بگردانند....

"از آنجا که حرکت من در این تمدن از حاشیه به مرکز بوده است من احتمالاً چیزهایی را که برای دیگران روزمره است روشن‌تر حس کرده و دیده‌ام. یکی از آنها کشف این فریافت مسیحی در کودکی بود که به دیگران آن کن که می‌خواهی با تو کنند (آنچه به خود نمی‌پسندی به دیگران می‌پسند). در آئین هندو که من در آن پرورش یافته‌م چنین تسلائی نبود، و با آنکه هیچگاه ایمان مذهبی نداشته‌ام این ایده ساده برایم خیره کننده بوده است: کامل به عنوان راهنمای رفتار انسانی. کشف بعدترم... زیبایی ایده پویش خوشبختی بود. این ایده در قلب جذابیت تمدن جهانروا برای بسیاری کسان در بیرون یا حاشیه آن است؛ و چه زیباست که پس از دوسده (از اعلامیه استقلال امریکا)... دارد به ثمر می‌نشیند. والدین پدر من در تربینداد تصور نمی‌کنم می‌توانستند این ایده را دریابند. بسیار چیزها در ایده پویش خوشبختی است؛ ایده فرد، مسئولیت، گزینش، زندگی اتلکت، ایده تلاش و کمال پذیری و دستاورد. این یک ایده شگرف بشری است. پویش خوشبختی را نمی‌توان به یک نظام فروکاست. از آن نمی‌توان تعصب بیرون آورد. ولی می‌دانیم که هست، و به همین دلیل نظام‌های انعطاف ناپذیرتر در پایان برباد خواهند رفت."

\*\*\*

فرهنگ‌ها گوناگون‌اند و با هم برخورد و داد و ستد دارند. و در این عصر جهانگرایی globalized بیش از پیش به یکدیگر نزدیک می‌شوند. از این میان یک فرهنگ نیاز دارد که با تحمل شکستی قطعی، توهم بازگشت به گذشته و امید پیروزی از راه ترور و کشتار جمعی را از دست بنهد؛ و از آنجا که گروه‌های بیشماری در آن تمدن حاضر نیستند جهان را چنانکه هست ببینند می‌باید با شکست دادن شبکه ترور اسلامی، این واپسین ایستادگی مسلحانه در برابر پیشرفت را نیز به کناری زد و جهان را برای اندرکنش آزادانه تمدن‌ها آماده کرد. نتیجه چنان اندرکنشی هیچ به دلخواه دولت پیشنه‌ها دهنده سال گفتگوی تمدن‌ها نخواهد بود. در جهان غرب از معیارهای دوگانه و ادب بنده نوازانه به فرهنگ دشمنی که میلیون‌ها مهاجران خود را به کشورهایشان فرستاده است خسته شده‌اند و می‌خواهند حقیقت این پدیده را برای خود و برای مسلمانان باز کنند. در جامعه‌های اسلامی، پاره‌ای روشنفکران اگر چه در پناه دولت‌های غربی، از خاموشی و تقیه و رفتار رموار خسته شده‌اند و می‌خواهند آنچه را که می‌اندیشند بر زبان آورند. گفتگوی تمدن‌ها ناچار در فضای نابرابر خود جریان خواهد یافت. یکی حتا برای انتقاد از دیگری نیازمند خود اوست، زیرا آن دیگری در انتقاد می‌بالد و مانند این یک به لوزه هراس نمی‌افتد.

اروپای مسیحی در جنگ‌های صلیبی حالتی مانند بسیاری مسلمانان کنونی می‌داشت. با فرهنگی روبرو شده بود که به برکت آشنائی با فلسفه و علم یونانی و تکنولوژی چینی از خودش پیشرفته‌تر بود و به جنگش برخاسته بود. آن بخش پیشرفته‌تر اروپا که در آن جنگ مسخ شدن مسیح را در خون آشامی مسیحیان دیده بود، از دشمن خود فلسفه و تکنولوژی‌اش را گرفت و دینش را به خود او وا گذاشت. اندکی برنیامد که رنسانس کوچک سده دوازدهم و رنسانس بزرگ‌تر سده‌های پانزدهم و شانزدهم، اروپا و سپس جهان را به به مسیری انداخت که می‌بینیم. اروپائیان زود از ترجمه عربی یونانیان به کتاب‌های اصلی برگشتند و بهره‌ای را که مسلمانان نتوانسته بودند به تمام بردند. مسلمانان چنانکه صاحب نظری اشاره کرده است در



عرفانی در این جهان آشفته اشکالی ندارد به شرط آنکه آن را بیش از چاشنی زندگی نکنند و تا فلسفه زندگی نرسانند و از آزادمنشی و بلندنگری عرفانی به سرسپردگی خانقاهی، و از عرفان به صوفیگری نیفتند.

آشپزی ایرانی که همراه موسیقی ایرانی، پر کشش‌ترین پیوند اجتماعات خارج است نه تنها نباید قربانی شتابزدگی زندگی مدرن شود بلکه ارزش آن را دارد که جنبه جهانی یابد. ما می‌توانیم ملت‌های بیشتری را در لذت‌های یکی از پنج شش مکتب آشپزی مهم جهان انباز کنیم. با موسیقی سنتی ایران می‌توان همچنان "حال کرد"، هرچند این موسیقی برای همه فصل‌ها نیست و باید به آن جنبه جهانی داد و قالب‌هایش را شکست. اگر آفرینشگری و نوآوری در آن راه یابد موسیقی ایرانی زبان موزیکال تازه‌ای به جهان خواهد داد همان گونه که از روسها تا نروژیها در سده نوزدهم کردند. از آنها نیز که می‌خواهند سنت موسیقی ایرانی را نگهداری کنند باید پشتیبانی نمود. همه این کارها لازم است.

بستگی‌های دیرپای خانوادگی و دوستانه، دوره‌ها، وفاداری و از خود مایه گذاشتن در برابر خویشان و دوستان، ادب و حتا تعارف جنبه‌های سودمندی در فرهنگ ما هستند. احساس مسئولیت در برابر فرزندان، از جمله آنها که به رشد رسیده‌اند؛ و در برابر پدر و مادر و اعضای دیگر خانواده گسترده، و اصلا خود خانواده گسترده، ارزش‌ها و نهادهایی است که نباید گذاشت به تقلید غربیان از یادها برود. آنها خود دریغ فراموش شدن این رابطه‌ها را می‌خورند. با آنکه تند شدن حرکت اجتماعی به زبان خانواده عمل می‌کند می‌توان آن را نیرومند نگهداشت. این از آن مواردی است که کوشش‌های فردی بس نیست و "دهکده" (اجتماع بزرگ‌تر) می‌باید به یاری بیاید. شیوه و سبک زندگی ایرانی، از معماری تا پوشش و تزئینات، هزاران سال گذران روزانه مردم ما را آسوده‌تر و رنگین‌تر کرده است و بسا چیزهای آموختنی برای جهانیان دارد. در صنعتگران و هنرمندان ما آن مایه ذوق و پرورش هنری هست که با الهام از غنای فرهنگی ایران فضاهای زندگی خصوصی و عمومی را شاد و با شکوه گرداند و به آن ویژگی ایرانی بدهد.

از اینها گذشته در سازماندهی سیاسی و اقتصادی و در همبستگی اجتماعی و روحیه شهروندی هر چه را هست می‌باید از بهترین‌های باختر زمین بگیریم. در ما بسیار کم و کاستی‌های اخلاقی هست از جمله زنگی و مرد رندی که از رخت برستن فریاد انصاف از روانشناسی ایرانی بر می‌خیزد و مردمان را در هر سنی که هستند در همان نخستین مراحل شکل‌گیری عاطفی نگه می‌دارد؛ و بسیار ناتوانی‌های فکری هست از جمله ناتوانی در شناخت تناقض‌ها که بخشی مربوط به همان مرد رندی و از هردو سو حق داشتن است، و بیشترش از کم دانشی عمومی جامعه بر می‌خیزد. اما اینها را با پند دادن نمی‌توان اصلاح کرد. این معایبی است که سده‌ها بسر بردن در سرزمین بیداد به ما داده است و در هر جامعه واپسمانده‌ای کمابیش می‌توان یافت. مردم را با دگرگون کردن سیاست می‌توان دگرگون کرد و سیاست را مردم می‌توانند دگرگون کنند. نقش روشنفکران و اندیشه‌وران، آنها که هر چه را همان که هست نمی‌پذیرند، در این معادله به ظاهر بسته، در این "دور باطل" حیاتی است. امید آینده ایران آن روان‌های پویانده‌ای هستند که زنجیر سنت‌ها و عادت‌های بسرآمده را می‌گسلند و چنانکه لینکلن در گیر و دار جنگ داخلی فاجعه بار امریکا گفت خود را به سطح موقعیت برمی‌کشند. مسائل ما کوه آساست. همان آدمها و همان روحیه‌ها به آن نخواهند رسید.

ادامه دارد

سخن می‌گویند. امروز پس از این همه تجربه‌ها که از کارکرد فرهنگ اصیل و فرهنگ غربی و فرهنگ بسته کاری montage داریم دیگر می‌توانیم روشن کنیم که مقصودمان چیست؟ زمانش رسیده است که صاحب نظران انگشت بر روی جنبه‌های گوناگون این فرهنگ بگذارند و بحث کلی را به پهنه عملی بکشانند. اگر در چنین بحثی پای انتقاد از خود به میان آید و پائی به حریم مقدسات گذاشته شود، که همه در نهان بدان می‌پردازند، باکی نخواهد بود. دل‌های نازک بد نیست چندگاهی نیز به آینه و آن روی سکه بنگرند. یافتن عناصری در فرهنگ و نظام ارزش‌های ما که جامعه ایرانی را با همه توانائی‌هایش پائین می‌کشد دشوار نیست. پیش از همه به سه کاستی بنیادی باید اشاره کرد: بی‌خبری از حقوق بشر که خود را در منش استبدادی و بی‌مدارائی مذهبی و نگرش بدوی (پریمیٹیو) به زن و جای او در خانواده و جامعه نشان می‌دهد؛ اعتقاد به قضا و قدر و مشیت که تریاک توده‌های ایرانی است؛ و فرهنگ عزاداری و شهادت که خردستیزی و خشونت را در روانشناسی ما جاگیر کرده است. ما، هم به یک چرخش اجتماعی و هم یک چرخش فلسفی نیاز داریم که بی‌دریافتن و به خود گرفتن جهان‌بینی امروزین غرب و بی‌بازگشتی به گذشته‌های دورتر خود، به پاره‌ای ارزش‌هایی که در آخوند بازی مغان زرتشتی و "علما"ی اسلامی به فراموشی رفت، بدان نخواهیم رسید. این همه چنان اهمیتی دارند که می‌باید در بخش مستقلی بدان‌ها پرداخت. از این‌ها گذشته در ارزش‌ها و عادت‌های ما، در فرهنگ ایرانی، چیزی نیست که ایرانیان را از زندگی شایسته سده بیست و یکم باز دارد. این فرهنگ پر از عناصری است که ما را به عنوان یک ملت، پابرجا و و از پاره‌ای زیاد روی‌های جامعه‌های پیشرفته برکنار نگه می‌دارد و زندگی‌ها را دلپسند می‌سازد.

زبان فارسی بی‌تردید نخستین و مهم‌ترین بخش فرهنگ ملی ماست. ترک زبانان ایرانی در این زبان همان سهم را دارند که هر گروه زبانی دیگری که بر روی این خاک می‌زیند و در گذشته‌ها بر روی خاک‌های دیگری می‌زیستند. فارسی در کنار تاریخ ایران ما را به عنوان یک ملت ساخته است و در کنار هم نگه داشته است و دیگر زمانش رسیده است که با ملاط دمرکاسی لیبرال استوارتر از همیشه نگه دارد. اما فارسی واژه‌نامه و بایگانی را کد نیست که همیشه بر یکسان بماند. ایرانیان و فارسی زبانان دیگر، این زبان را در دوازده سده‌اش بسیار دگرگون کرده‌اند و و بیش از اینها خواهند کرد. نیاز جامعه به وارد شدن در مسابقه جهانی، ما را وامی‌دارد که اختیار را از سلیقه‌های محدود و تابوهای فردی و گروهی مان بگیریم و مانند هر زبان زنده دیگری به امکانات فراوان‌تر خود زبان بدهیم و همراه آن برویم. هویت و فرهنگ ما در این رهگذر هیچ آسیب نخواهد دید. نگه داشتن جای بالای شعر در زندگی ما دشوار نیست و بسیار به ما می‌برازد. روس‌ها گاه شعر را تا آئین‌های مذهبی بر می‌کشند.

رسم‌ها و آئین‌های ما در شمار زیباترین در جهان بوده‌اند. می‌توان آنها را که متروک شده‌اند زنده کرد و تا آنجا رفت که دو سه جشن فرهنگ‌های دیگر را نیز که با مهرگان و چهارشنبه سوری و یلدا همانندی‌هایی دارند به آنها پیوند زد. ما هر چه از سهم خونریزی - قربانی کردن، زنجیر زنی و قمه زنی - و عزاداری و روضه خوانی و مویه و زاری در مراسم خود بکاهیم و رشته‌های پیوند ملی را با شادی و خوشبینی و امید استوار سازیم، باز از جبران آن سده‌های خفقان‌آور تیرگی سوگواری، هم خونخواهانه و هم عاجزانه، برنخواهیم آمد. بازگشت به روحیه شادمانه و مثبت‌نیاکان پیش از اسلام به جایجائی پارادیم که بسیار به آن نیازمندیم کمک می‌کند و چهره انسانی‌تری به جامعه ما می‌دهد. حتا سر و کار یافتن گاه و بیگاه با عوالم

## مراکز بزرگ نشر و پخش کتاب در اروپا

انتشارات فروغ (کلن) انتشارات مهر (کلن) نشر البرز (فرانکفورت)

نشر ارزان (سوئد)

نشر دنا (هلند)

میهمان یک زندانی / میهمان طاهری / انتشارات فروغ / ۲۵۴ ص / ۱۰ یورو  
برخی منظره ها و مناظره های فکری در ایران امروز / علی میرفطروس / ۱۰ یورو  
سنجش خرد ناب / کانت / ادب سلطانی / ۱۱۲۵ ص / ۲۹ یورو  
منطق ارسطو ( اورگانون ) / ادب سلطانی / ۱۱۵۰ ص / ۲۶ یورو  
هنر مانوی / کلیم کایت / ترجمه اسماعیل پور / ۲۹۰ ص / ۱۴ یورو  
منطق صوری / دکتر محمد خوانساری / جلد اول و دوم / ۴۱۰ ص / ۱۲ یورو  
تاریخچه شیر و خورشید / جنگهای ایران و یونان / تاریخ نگار / حافظ چه می گوید /  
و دو مقاله دیگر / احمد کسروی / انتشارات مهر / ۸ یورو  
فدرالیسم / دکتر حسین یحیایی / نشر ارزان سوئد / ۲۸۸ ص / ۱۲ یورو  
۱۳۶۷ / داستان بلند ( داستانی از کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ )  
بهرام حیدری / نشر ارزان سوئد / ۸ یورو  
شیعه در تاریخ ایران / دکتر رضا نیازمند / ۶۸۰ ص / ۲۱ یورو  
مینوی خرد / احمد تفضلی / ۱۳۵ ص / ۵ یورو  
انقلاب مشروطیت ایران ( ۱۲۸۵ - ۱۲۹۰ ) / زانت آقاری / ترجمه رضایی / ۵۷۰ ص / ۱۴ یورو  
دنیای ارثی / باقر مومنی / ۳۵۱ ص / ۱۰ یورو  
نگاهی از درون به جنبش چپ / حمید شوکت ، کوروش لاشایی / ۱۴ یورو  
سیاست ارسطو / حمید عنایت / ۴۸۲ ص / ۱۲ یورو  
اعتماد به نفس / ساموئل اسماعلیز / ترجمه علی دشتی / ۱۹۶ ص / ۷ یورو  
فلسفه و انقلاب / از هگل تا سارتر و از مارکس تا ماتو / دونا یفسکایا / آقاری / ۱۰ یورو

انتشارات مهر ( کلن )

Mehr Verlag - Blaubach 24 - 50676 Köln - Tel. +49 221 21 90 90  
Fax. +49 221 240 16 89

انتشارات فروغ ( کلن )

Forough Verlag - Jahn Str. 24 - 50676 Köln - Tel. +49 221 92 35 707  
Fax +49 221 20 19 878

نشر البرز ( فرانکفورت )

P.Iran co. - Gut Leut Str. 150 - 60327 Frankfurt - Tel. +49 69 24 24 80 01  
Fax. +49 69 24 24 80 02

نشر دنا ( هلند )

Dena Publishing - Oostzeedijk 362 - 3063 CD Rotterdam - Holand  
Tel. +31 10 41 41 050 Fax. +31 10 41 41 088

نشر ارزان ( استکهلم )

Kitab-I Arzan - Helsingforsgatan 15 - 16478 Kista - Sweden  
Tel. & Fax +46 8 75 27 709

60000000 INFO

Persian English French German

## هشت میلیون اینفو

### فراخوان ملی برگزاری فراندنم

تجربه بیست و شش سال گذشته و دهها مصیبت کوچک و بزرگی که بر سر مردم ایران آمده و تحقیر ملت و انزوای سیاسی ایران را در پی داشته نشان میدهد که تنها یک راه قطعی برای رفع این بحران و رهایی ملت رنجیده ایران وجود دارد:

### شکل گیری حکومتی دموکراتیک مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر

حکومتی که با تکیه بر آرای اکثریت ملت و بر اساس حفظ تمامیت ارضی و منافع ملی و ایجاد روابط مسالمت آمیز با جامعه جهانی و تکیه بر ارزشهای فرهنگی و اقتصادی ایران بتواند کشور را به ساحل نجات رهنمون شود. برای دستیابی به این مهم، تدوین قانون اساسی نوین و تعیین نظام دلخواه گام اول و حیاتی است. بخصوص تجربه هشت سال گذشته نشان میدهد که با وجود قانون اساسی و ساختار کنونی، امکان اصلاح کشور در هیچ جهتی متصور نیست. بنابراین، از آنجا که قانون اساسی جمهوری اسلامی و عملکرد نهادهای برخاسته از آن:

- با اعلامیه جهانی حقوق بشر و حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی مردم در



### کنگره بروکسل یک نقطه عطف

پیام دانشجویان ایرانی طرفدار صلح و حقوق بشر به کنگره جهانی جنبش فراندنم ایران

- از ده ماه پیش تا بحال که نقطه آغاز این فراخوان ارجمند بوده است موجی از شوق و شغف و خونی تازه در رگهای حیات مخالفان استبداد در ایران جاری شده است، ما با شما همپیمانیم و همراهیم تا برقراری آزادی و دموکراسی در ایران و در این راه و برای برگزاری فراندنم در جهت احیای ایرانی آباد و آزاد از هیچ کمکی دریغ نخواهیم کرد و دست حمایتان در دستان پر مهرتان خواهد بود.....

### اسناد پیشنهادی به کنگره جهانی جنبش فراخوان فراندنم

حقوق اقوام ایرانی در يك سیستم مبتنی بر منشور جهانی حقوق بشر و عدم تمرکز قدرت سیاسی

- ایران علیرغم مصائب و جنگهای خانمانسوز همواره بر فلات ایران وجود داشته و دارد. ایران سرزمین يك قوم نبوده و نیست. موجودیت و هویت اقوام ایرانی نظیر فارس، کرد، بلوچ، آذری، ترکمن، عرب و غیره يك فاکتور غیر قابل انکار تاریخی می باشد. اما مناسفانه حکام مستبد نه تنها آزادی مردم را در محراب خودکامه گی های خود فرانی کردند، بلکه با بی اعتنائی کامل به بافت قومی، زبانی و فرهنگی ایران، ستمهای مضاعف را بر بسیاری از اقوام ایرانی روا داشتند.....

گزیده اخبار | اطلاعیهها | دیدگاهها | سیما و آوا | کنگره جهانی جنبش فراندنم | مصوبات کنگره جنبش فراندنم



The Iran Referendum Movement  
جنبش فراندنم ایران

بروکسل، ۱۱ - ۱۲ آذر ۱۳۸۲ (۲ - ۲ دسامبر ۲۰۰۵)

### قطعنامه کنگره جهانی جنبش فراخوان فراندنم

فراخوان ملی فراندنم برای قانون اساسی آینده ایران نقطه برگشتی در مبارزات آزادیخواهانه مردم ایران است. با این فراخوان حرکت فراگیری در جهت تفاهم ملی آغاز شد و زمینه مشترکی برای همکاری گرایشهای گوناگون فراهم گردید. پیام فراخوان، برقراری دموکراسی و حقوق بشر در ایران به دست مردم و در شرایط آزاد و بدون هر تبعیض و زورگونی است. فراخوان به روشنی ضمن نفی هر امکان اصلاح در رژیم جمهوری اسلامی، از برگزاری انتخابات و همه پرسی آزاد برای تدوین و تصویب قانون اساسی مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقهای پیوست آن دفاع می کند. تاکید فراخوان بر اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقهای پیوست آن تضمین کننده طبیعت دموکراتیک نظام سیاسی آینده ایران؛ و حقوق سیاسی برابر همه مردم صرفنظر از جنسیت و مذهب؛ و حقوق فرهنگی و اجتماعی اقوام ایرانی است.

اکنون جنبش فراخوان ملی فراندنم که با تشکیل کمیتههای پشتیبانی در شهرهای گوناگون شروع شد با برگزاری کنگره جهانی گروهی از پشتیبانان جنبش از شهرهای اروپا و امریکا گامی پیشتر برمی دارد. این جنبش یک حرکت خودجوش مردمی و فراخیزی است و سازمان سیاسی تازه ای را تشکیل نمی دهد. افرادی که فعالانه در آن مشارکت دارند گروه بسته ای نیستند. همه داوطلبان، صرفنظر از گرایش سیاسی خود می توانند به شرط وفاداری به متن فراخوان در کنار یکدیگر و به ترتیبی که برایشان امکان دارد همراه و هماهنگ با دیگران در راه ایجاد شرایط لازم برای مجلس موسسان و فراندنم آزاد ایران مبارزه کنند. جنبش متعلق به همه است؛ هیچ متولی و رهبری ندارد و هیچ کس نمی تواند مانع مشارکت همگانی و تشکیل کمیته ها شود. عمده آن است که فراخوان و پیام و هدفهای آن در صورت اصل خود محفوظ بماند.

فراخوان ملی فراندنم یک نقشه راه پس از جمهوری اسلامی است و جای مبارزه را نمی گیرد. رسیدن به قانون اساسی که آینده ایران را به عنوان یک دموکراسی مبتنی بر حقوق بشر تضمین کند نیازمند پاره ای توافقی های اصولی در همین مرحله است. در غیر این صورت در اوضاع و احوال آشفتنه پس از وضع موجود (بهر ترتیب که روی دهد) احتمال همه گونه انحرافات و سوء استفاده ها می رود. جنبش پشتیبانی فراخوان ملی فراندنم از هم اکنون پابندی خود را به اصول زیر اعلام می دارد:

۱ - ادامه مبارزه تا برقراری شرایط انتخابات و همه پرسی آزاد و زیر نظارت نهادهای بین المللی به منظور تعیین نظام سیاسی و شکل حکومت آینده ایران، و کوشش برای همراه کردن افراد و سازمانهای سیاسی از گرایشهای گوناگون.

۲ - قرار دادن قانون اساسی آینده ایران بر پایه اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقهای